

سال کورش

کیشہای

ایران در عصر سانیان

تألیف: عباس شوستری «مهرین»



ایران فامه

تاریخ ساسانیان

۲۵۰ ریال

تألیف پروفسور عباس شوشتاری «مهرین»

دین قدیم ایرانی

۱۵۰ ریال

تألیف : هاشم رضی

عصر اوستا

مؤلفان : سن جانا . اشپیگل . گیکر . ویندیشمن

ترجمه مجید رضی ۱۸۰ ریال

بهاء ۱۰۰ ریال

۷۴۶۶۹

کیش‌های ایران در عصر ساسانیان

از: عباس مهرین

ناشر



این کتاب دریک هزار نسخه بسرباله مؤلف و انتشارات آسیا به چاپ رسید

آغاز نامه

ایرانیان عصر ساسانیان به اکثریت زرتشتی و بعد در اقلیت مسیحی و مانوی و هزدگی و موسوی و بودائی بودند. از کیش زرتشتی در ایران نامه (جلد اول - عصر هیخامنشی) و جلد دوم و سوم عصر اشکانی و نیز در مقدمه ترجمه‌گاتا (که هنوز بچاپ نرسیده) به تفصیل ذکر کرده‌ام آنچه در این نامه اضافه می‌شود متمم آنهاست و همچنین از کیش مسیح و مانی در جلد دوم و سوم (ایران نامه) ذکر شده و باقی مانده آنرا خواهند گان گرامی در این نامه خواهند یافت.

کیش بودائی - در عصر اشکانیان با ایران راه یافت و چندان پیش رفت کرد که برخی از شاهزادگان و بزرگان اشکانی آن کیش را پذیرفته و مبلغ آن شده بچین رفتند و معابد بودائی از ایران گذشته در ارمنستان بنا شدند ولی در عصر ساسانی بسبب حمایتی که شاهان مقتدر مانند اردشیر اول و شاهپور اول و دوم از کیش زرتشتی نمودند کیش بودائی همچنانکه از هند خارج شد از ایران نیز فاپدید گشت مختصر اشاره از آن کیش در ایران نامه جلد سوم (عصر اشکانی) نموده‌ام.

کیش مسیحی - در اوایل ایام ساسانی پیش رفت کلی نمود و رقیب توانای کیش زرتشتی گردید و به علل زیر بسرعت انتشار یافت:

۱ - ایمان و تعصّب مسیحیان و فداکاری و تحمل آزار و شکنجه از کشیش‌های

مسیحی .

۲ - بوسیله اسیران روم که شاهان ساسانی در داخله ایران جا میدادند.
۳ - بوسیله همسران دوتن از شاهان مقتدر یعنی خسرو انسوپیروان و خسرو پرویز که در پیروی از کیش خود آزاد بودند و نفوذ چاکران آنها که برخی مسیحی بودند. به علل بالا اگر عرب بر ایران حمله نمی‌آوردوا ایرانیان دین اسلام را نمی‌پذیرفتند احتمال داشت که کیش مسیح بیشتر از پیشتر در ایران انتشار بیا بد.

مانوی - گرچه از کیش زرتشتی منشعب شده ولی بجای اینکه نکته‌ای سودمند بیافزاید هوهومات را افزوده و مانویان بنام زرتشتی افکار خود را انتشار دادند بگفته امروز تقویه می‌کردند و تقویه آنها سبب شد که مردم بخصوص بیکانه میان عقاید آنها و آموزش زرتشت امتیاز نمیدادند و موبدان زرتشتی یا از عقیده خود نمی‌توانستند دفاع کنند یا باطنًا برخی مانوی بودند یا مزدگی می‌شدند و باین سبب محیط بسیار آشفته و درهم و برهم صورت گرفت و اختلاف زرتشتی و مسیحی و کینه مانوی و مزدگی دولت ساسانی را ضعیف کرد و پریشانی در بار بر آن اضافه گشت و در نتیجه در زمان کمتر از شصت سال پس از درگذشت انسوپیروان دولت توانای ساسانی ناپدید شد.

عباس مهرین (پور محمد علی شوستری) امرداد ۱۳۵۰

بنام ایزد بخشایشگر مهر بان

کیش زرتشتی

نقص یا کمال جامعه وابسته بچگونگی فرهنگ آن جامعه هست و فرهنگ نیز در تأثیر کیش و نیروی لشکری و اقتصاد و بازرگانی صورت میگیرد و اینک به کیش ایران عصر ساسانیان میپردازیم و بحث از اندیشه‌های معنوی و روانی ایرانیان میکنیم که در امتداد سه هزار سال یا کمتر یعنی از آغاز تاریخ ایران تا انقراف دولت ساسانی وجود داشته است.

نخستین پرده که در صحنه تاریخ ایران بلند میشود، میبینیم زرتشت نام بزرگواری از رسوم گوناگون دینی واخرافات که در افکار گروه روحانی یافت خسته شده در صدد اصلاح برآمد و دونکته مهم در نظر گرفت. یکی اینکه انواع ایزدان را که مورد پرستش و ستایش و وسیله دخل گروه روحانی شده بودند تحت یگانه آفریدگاری آورد که در عصر او اهورا مزدا نامیده میشد و دوم هم میهنان خود را تشویق کرد که از خانه بدوشی درآمده در یک جا ساکن گردند و به کشت و کشاورزی زندگی کنند. اهورامزدا را سرچشمه هستی قرارداد معنی کلمه اهورا هستی و مزدا دانش است والبته دانش لازمه هستی و هستی دارای دانش است و تحت این نام پرمعنی و مبارک افراد جامعه را راهنمائی کرد

که اندیشه‌های خود را نیک سازند تا سخنان آنها نیز نیک و کارشان شایسته گردد وزیر سه‌عنوان که بزبان پهلوی همت و هوخت و هوورشت یا اندیشه نیک و سخن نیک و کار نیک می‌باشد جامعه زرتشتی تشکیل یافت چهار عنصر که در آن زمان شناخته می‌شوند یعنی با دو خاک و آتش و آب که در همه امور لازم می‌شوند و بدون آنها زندگی بشر ناممکن است. سفارش کرد که در حدود امکان پاک‌نگهدارند خورشید را که مایه حیات نباتات و حیوانات و بشر است تقدیس کرد و روشنائی یا مظهر آن بر زمین آتش را قبله گردانید هر کیشی قبله‌ای دارد که قایقرانی بر ذهن و فکر پیرو آن کیش می‌بخشد. قبله مسلمین خانه کعبه‌می باشد که گرچه از گل و سنت ساخته شده در یك‌زمانی مکان بستان بوده پیغمبر اسلام آنرا مرکز وحدت آفرید گار ساخت وزرت شت که دور سوم کیش دیویسنسی نماینده ایزدان آریائی بود زرت شت به مفهوم حیات و دانش در آورد. روشنائی پدیده کننده هر ناپدیداست و بنا بر این اسرار زندگی نیز بروشنائی یعنی دانش بذات و حقیقت زندگی پدید می‌گردد. ازا ایزدان باستانی ماه و ناهیدی کی نشان بالیدگی و سرور دوم نماینده فراوانی و شادابی مقام خود را ازدست ندادند و همچنان مورد توجه روحانیون ایران پاینده مانند مترا یامهر نیز گرامی بود و باین ترتیب فرهنگ باستان ایران تشکیل گشت تا اینکه اسکندر مقدونیائی بر ایران لشکر کشید و سرتاسر کشور را تسخیر کرد ولی حمله و پیروزی او نظامی بود و گرچه با جتمع ایران تکان بسیار سخت داد ولردهای بود که همه کشور را درهم و برهم کرد ولی مانند زمین لرزه تکانی بود که آمد و رفت و فرهنگ ایران همچنان دست نخورده پاینده ماند حمله اسکندر در مثل چون باد صرصری بود که بشدت وزید و شاخهای درخت فرهنگ ایران را بپراند ولی تنه درخت همچنان بر جا ماند و ازنو پس از چندی سبز شد و شکوفه درآورد و ظهور دولت ساسانی و عروج اردشیر با بکان انقلاب دینی بود که کیش زرت شت را از نوکیش رسمی ایران ساخت و تأثیر افکار مذاهب دیگر را که از خاور و باخته باندرون ایران و جامعه ایران راه یافته بودند ضعیف بلکه نا بود کرد.

زمانیکه ساسانیان عروج کردند کیش زرتشتی بچندین شعب منقسم شده بود و گذشته برآن کیش‌های خارجی چون بودائی و شنکری از خاور با ایران راه رخنه کرده بودند و چندین تن از شاهزادگان و بزرگان اشکانی کیش بودائی را پذیرفته و در چین مبلغ آن شده بودند و از سوی باختر خورشید دین مسیح برافق مرزهای ایران میتابید گروه روحانی مسیحیان تبلیغ کیش‌شان را مایه حیات دنیوی و وسیله سعادت و نجات اخروی میدانستند از این‌رو در کار تبلیغ بجان و دل میکوشیدند بلکه از جان نیز میگذشتند و انواع مصائب و شکنجه و آزار را متحمل میشدند. دین مهر پرستی پیشو و دین مسیحی بود و ترتیب عبادت آن بسیار سنجیده و آرام بجا آورده میشد و عقیده دینی هر موز وزود فهم نبود. بسیاری از آنچه در معبد مهر پرستان بود به کلیسا مسیحیان در آمد نهضت زرتشتی در عصر ساسانی در شاهی صفوی به شکل دیگر پدیدارد و در زمان کم مذهب سنت و جماعت که اکثریت داشت جای خود را بمذهب شیعه داد. همچنان در عصر ساسانی مذهب دیویسی از میان رفت و جای آنرا مزدیسنی گرفت وارد شیر با بکان بحمایت آن مذهب پرچم کاویانی را برافراشت و فرزندان و جانشینان او باطنها هرچه بودند ظاهرآ خود را مزدیسنی معرفی میکردند و از آن مذهب حمایت می‌نمودند کیش تازه یعنی زرتشتی مزدیسنی آمیزشی بود از دیویسی و فلسفه گاتا و عقیده زروانی و برای اینکه فکر زروانی واضح‌تر کنیم و رشته سخن‌گسیخته نگردد. مختصری از آن بیان می‌شود و مفصل‌تر در جلد سوم ایران‌نامه بیان شده.

بنابر نوشتہ ازانک (Eznik) والیوسوس (Elesaeus) ارمنی که از نویسندهای قرن پنجم میلادی میباشد کیش زرتشتی بدومذهب منقسم شده بود داما سکیوس (Damascius) بحواله یودیموس (Endemus) مینویسد که میان زرتشتیها چندین گروه میباشد از جمله گروه کاست که «مکان» را آفریننده دو گوهر قدیم واژلی یعنی اسپنتا ماینیو (Spentamaiuyu) و آنگرمه ماینیو (Angra mainyu) میداند و گروهی زمان یا زروان بیکرانه را آفریننده تصور میکنند مهر پرستها زروان را مقام ارجمند داده و آنرا یاور و همراه مهر قراردادند

بنا بر نویسنده‌گان پهلوی اورموزد زروان را آفرید و از جنبش زروان هستی پدید بنا بر نوشته بندھشن زروان ازازل با اورموزد بود و او نخستین تعین اورموزد است که بنا بر حکماء عصر اسلام جای عقل کل را می‌گیرد زروان حقیقتی است جاوید پاینده و مسلط بر آنچه گذشت و خواهد گذشت. افسانه‌هایی که به زروان نسبت داده‌اند اگر قشرده و خلاصه آنها را بگیریم چنین می‌شود: - که هستی به سه صورت است نخستین بصورت نیستی و دوم نیست هست نما و سیم هستی محض و چونکه بر هر چه هست زروان تسلطدارد بنا برین زروانیها به بخت و تقدیر عقیده داشتند و جبری بودند و این عقیده بعدا در متکلمین اسلام پدید گشت و متکلمین اسلام را بدیگروه اختیاریه و جبریه از هم ممتاز ساخت شعراء ایران نیز به آن اشاره کرده‌اند و زروان را گاهی زمانه و گاهی روزگار و سپهر و جهان و فلك گفته‌اند. دقیقی می‌گوید:

نماندست همواره بربدگزین
یکی را ز تخت کیان در کشد
چنین است رسم سپهر بلند

جهان را چنین است آئین و دین
یکی را ز خاک سیه بر کشد
نهزین شاد باشد نه زان در دمند

وفردوسی می‌فرماید:

نبد زو مرا روزگار گریز
نتابد بداندیش و نیکو گمان
به پیچددلش چون کژاقد کمان
نخواهد گشادن بهابر نهان

زمانه بیازید چنگال شیر
بدو گفت رستم که با آسمان
بچیزی که آید کسی را زمان
چنین است کار جهنده جهان

و تحت حرکت فلکی که آنرا زروان یا زمان می‌سازد سیارگان و ستارگان در بروج
دوازده گانه در جنبش می‌باشند و جنبش و سیر آنان بر زندگی بشر اثرهایی دارند که گریز
از آن ممکن نباشد و بنا بر جنبش سیارگان و افلک بهرنج و شادی و ادبی و اقبال و بیماری
و تندرستی بشر وابسته هست ستارگان دوازده بروج اورموزدی و سیارگان هفت گانه
اگرینی می‌باشند اورموزد برای بشر زیست و شادی آفرید چنانکه داریوش نیز در سنگ

نوشت اشاره میکند و میگوید «اورمزد برای مردم شادی آفرید» و اگر بهش ر شادی فرسد بسبب این است که سیارگان ازاو ستانده‌اند و سیارگان چون راهزنان میباشند که شادی را از نیکان گرفته به بدان میسپارند و از این است که «اسب تازی شده مجهروح به زیر پالان».

بخت‌دهنده همه خوب و بد است و آنچه خواهد میکند بنا برین برای بشر سودی ندارد که نالان و شاکی گردد بلکه باید به آنچه آید و بگذرد بسازد و خودرا پریشان نسازد و بخنده روئی و گشاده روئی به پذیرد و از اورمزد بخواهد که تأثیر بد از سیارگان را ازاو باز دارد آنچه در سر نوشته باشد ازان گریز نیست و آنچه شدنی است و بخت فراهم می‌آورد بشر ناچار است که با آن بسازد و مؤبدان از بزرگ‌مهر پرسیدند که قضا چیست رقد رچه باشد واو:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| چنین داد پاسخ که جوینده مرد | جوان و شب و روز در کار کرد |
| بود راه روزی بر او تار و تنگ | بجوى اندر و ن آب او بادر نگ |
| یکی بی هنر خفته بر تخت بخت | همی گل فشاند برو هر درخت |
| چنین است رسم قضا و قدر | نه بخشش نیابی بکوشش گذر |

بخت است که دانا را ناکام می‌سازد و تو انا را در مقابل ناتوان عاجز و بی زبون میکند. فردوسی می‌فرماید:

ز بیژن فزون بود هومان به زور هنر گردد آهو چو برگشت هور
 از نادان بخت چون یاور شود کارهای باهوش سر میزند. گاه هست که بخت نامرد را قهرمان می‌سازد و مرد را نامرد می‌کند جفاکشرا تن پر و رون پرور را بصورت جفاکش در می‌آورد. هو بد تنسر در نامه به کشنیسپ پادشاه تبرستان مینویسد که از کار و کوشش باز ایستیم زیرا که بخت کار خود را خواهد کرد و ما نیز آنچه از دستمان برمی‌آید باید بگنیم. بخت و آزادی را توأم برپشت یک ناقه گذاشتند اگر جانب سنگین تر شد جانب دیگر واژگون می‌شود و این گونه عقیده در عصر اسلام بشکل دیگر چه میان

متشر عین و چه متکلمین و حکماء و عرفا پدیدگشت ولی مخالف عقیده زرتشی و اسلام بود بعقیده پیروان دین شیوا (در هند) نیروی تولید کننده همه اشیاء چون آلت رجولیت است که در طبیعت فعالیت میکند و آنرا لنگ فامیده اند و سروته لنگ آغاز و انجام ندارد زروانیها بجای لنگ زروان یا زمان را خط مستقیم تصور میکردند که از لی و ابدی است و ته ندارد در ایران گروهی از زروانی بود که میگفت جهان و آنچه در تن است پیوسته در حال تغییر و تحول است و پدیدشدن و ناپدیدگشتن اشیاء وابسته به علل است که در زمان محدود رونما میشوند. نه جزائی هست و نه سزا ای، نه خطای و نه صواب نه بهشتی و نه دوزخ هرچه هست همین است که می بینیم و آنرا ماده میخوانیم. از روان اثری نیست.

نهضت ساسانی چنانکه اشاره شد تنها سیاسی نبود بلکه جنبه دینی نیز داشت بگفته اردشیر، دین و دنیا شاه و موبد باید توأم کار بکنند و همکار باشند و تامیان این دو نیرو پیوستگی و وابستگی هست، امور جامعه بکمال خوبی صورت میگیرند. ازاين است که نخستین جمله دعای اهنور که مقدس قرین دعای، زرتشیان است چنین ترجمه میکنند «چنانکه شاه (نیک) را بر میگزیند همچنان موبد (ستوده و نیک) را باید برگزیند و بنا بر این موبدان عصر ساسانی یاور صمیمی شاهان ساسانی بودند و گرچه برخی از آنان گاهی بسبب تعصب یا جاه طلبی اسباب در دسر دولت میشدند ولی بدولت خیانت نمیگردند و میتوان گفت باین نقطه نظر موبدان ایرانی بهترین طبقه رعایا می شدند و مانند عصر اسلام در اداره دادگستری چه در همکمکه شرع و چه عرف و در جشن کتخدائی و تصدیق مالکیت و تقسیم ارث و تعیین ورثه و سزای ارتداد و سپردن اموات بد خدمه و غیره وغیره و خدمت آتشکده وجود مؤبد لازم بود و آنها همه جا نمایان بودند و مقام و نفوذ داشتند. در همه امور زندگی افراد بلکه در مهام کشورداری و رهنمائی موبدا همیت داشت. موبدان ستاره شناس بودند و پادشاه به مشوره آنان امور شاهی را انجام میداد و بدستور آنان وصیت مینمود و پس از رحلت او موبد بایستی که وصیت را بحضور سرداران

و بزرگان بخواند و اگر اختلاف یا کدر دست میان شاه و بزرگان پدید میشد. هوبدان میانشان اصلاح میداد مختصر اینکه هوبد بر همه ناظر و در همه جا حاضر و تزد همه گرامی بود. پادشاه به آتشکده میرفت نذر و نیاز توسط هوبد تقدیم آتشکده میکرد و با استی موبدان را هم به داد و دهش خور سندسازند فردوسی میفرماید هرگاه نوشیروان با دولت روم آشتب کرد و بایران بازگشت به خان آذر گشتب رفت و

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| شد از آب دیده رخش ناپدید | چواز دور جای پرستش بدید |
| به زمزمه می گفت ولبرابه بست | فرود آمد از اسب بر سم بدست |
| جهان آفرین را ستایش گرفت | نوان پیش آتش نیایش گرفت |
| سراسر به گنجور آتش سپرد | همه زرو گوهر فزونی که برد |
| همان جامه بخشیدشان با گهر | پراکند بر هوبدان سیم و زر |
| نیایش کنان پیش آذر شدند | همه موبدان زوتوان گر شدند |
| بر آن دادگر شهریار زمین | بزم زم همی خواندند آفرین |

و هرگاه یکی کیش زرتشتی را میپذیرفت به آتشکده میرفت و موبد او را از پلیدی کیش گذشته پاک میکرد. فردوسی میفرماید که چون بهرام پنجم دختر شنگل شاه هند را ازدواج کرد و بایران آورد او را با خود به آتشکده آذر گشتب بردو آنجا:

| | |
|-------------------------------|--------------------------|
| نیاز آنکه بنهفت از ویش داد | بسی زرو گوهر بدر ویش داد |
| همی رفت با باز و بر سم به مشت | پرستنده آذر زرد هشت |
| بیامو ختش دین و آئین و راه | سپینود را پیش او برد شاه |
| وزو دور شد گردو زنگار خاک | بشستن بدین به و آب پاک |

در جشن اعیاد مردم به آتشکده میرفتند:

| | |
|------------------------------------------------------|-------------------------|
| بر ایوان نوروز و جشن سده | بر قتنده یکسر به آتشکده |
| به بهرام شه آفرین خواندند | همی مشک بر آتش افشارند |
| و اگر مردم از شاه شاکی بودند به موبد موبدان میگفتند: | |

به آگاه بودن ز بهرام شاه سوی موبدان موبد آمد سپاه
 چرا همچو شاهان نه گنج آکند کز نیسان همی گنج پراکند
 موبد به سفارت میرفت و پیغام مردم را به پادشاه میرساند. بهرام بنجم در حمله
 قرکان ناگهان از پایتخت درآمد و ناپدید شد و مردم پنداشتند او از ترس بگریخت و
 چاره کار را از موبدان خواستند:
 هنرمند و با داش و پاك رای یکی موبدی بود نامش همای
 که او چاره را تنک بندمیان ورا بر گزیدند ایرانیان
 و چون بهرام خان ترک را بشکست و به پیروزی به پایتخت بازگشت مردمیکه
 به خان تسلیم شده بودند از کرده خود پشیمان گشتند و موبدی را بر گزیدند که بحضور
 بهرام برود و بخشش اورا بخواهد.
 بر آن رفتن از جای بگشود چهر یکی موبدی نام او بزر مهر
 همه رازها برگشاد از نهان بیامد به نزدیک شاه جهان
 چنان آتش تیز بیدود گشت زگفتار او شاه خوشنود گشت
 بخاری و از غرچکان موبدان چغانی و ختلی و بلخی روان
 نیایش کنان پیش آتش پرست بر قتند با باز وبر سم بدست
 و پادشاه نیز بشکرانه پیروزی با تشکده شتافت.
 خود و نامداران و آزادگان بیامد سوی آذر آبادگان
 همه موبدان دست بر سر شدند پرستش کنان پیش آذر شدند
 و نیز خسرو پرویز پس از آنکه نیاتوس سردار روم را به بخشش واکرام خوشنود
 نمود به آتشکده آذر گشتب رفت و همینکه به پرستش نزدیک شد از اسب فرود آمد:
 به زردی دور خسار چون آفتاب پیاده همی رفت دیده پر آب
 شد از آب دیده رخش ناپدید چواز در به نزدیک آتش رسید
 همی گشت برگرد آتش نزند دوهفته همی خوانداستاو زند
 چو نزدیک شد روزگار سده به هشتم بیامد به آتشکده
 سخن هر چه پیش ردان گفته بود به آتش بداد آنچه پذیرفته بود

ز زرین و سیمین و گوهر نگار ز دینار و وزگوهر شاهوار
 املاک زیاد وقف آتشکده و موبدان میشد و موبدان با کمال آرام و آبروزندگی
 میکردند و همچنانکه روحانیون مسیحی و مانوی مرائب و مقام روحانی داشتند
 زرتشیها نیز داشتند. موبد دونوع بود یکی درباری که اداره مخصوص داشت وزیر
 دستان او داد و رمیشدند و محاکمه شرع به آنان علاقه داشت و دوم آنها یکه در آتشکده
 وظیفه داشتند. رئیس مؤبدان درباری مؤبد مؤبدان ناهمیده میشد و مقام ارجمند داشت و یکی
 نیز مغان هندرز بد یا آموزنده آموزش کیش زرتشی بود که منع بچه گان را تربیت میکرد
 و هیربدان هیر بد بزرگ آتشکده بود آتش که مظہر علم و حیات تصور میشد پنج گانه
 میشمردند باین ترتیب:

- ۱ - اسپنیشته (Spenishta) یا آتش بهشتی که مجرد و پاک است.
- ۲ - خورنریافر (Khvarana) یا بخت که نسبتاً ناسوتی ولی جسم نیست.
- ۳ - وزشته (Vazishta) آتشیکه بصورت روشنائی درستار گان و برق در ابر و
 هواست وقوه مغناطیسی نیز از آن نوع است.
- ۴ - و هو فرینه (Vohufryana) آتش یا حرارتیکه در جانداران است و علت
 زیست آنهاست.
- ۵ اروازشته (Urvazishta) آتش یا حرارتیکه در نباتات هست و آنرا سبز و خرم
 نگه میدارد و علت بالبدگی آنهاست.
- ۶ - آتش عادی که بر زیشیوه (Berzi shavah) مینامیدند و آن در همداشیاء
 حتی جمادات و آب نهان است.

از این روش (Symbol) یا نشان حیات و علم بوده و اتفاقاً نام اهورامزدا را نیز
 بهمان مفهوم میتوان گرفت پس آتش در معنی مظہر اهورامزدا نیز میباشد و از این است
 که آنرا زرتشیها قبله خود قرار دادند و دیدار آن بیننده را بدبو صفات اهورامزدا
 متوجه میسازد. از آتشکده های بزرگ هر کدام به طبقه مخصوص اختصاص داشت یکی
 به روحانیون و دومی به رشته اران یا گروه نظامی و سیومی به واسطه یوفشویت. اولی را
 فرن بگ یا فرن بگ مینامیدند و آن در فارس بود دومی آذرگشسب در گنجک آذرباد گان
 و چونکه برای گروه نظامی بود پادشاه به آنجا میرفت و برخی از شاهان به اندازه ای

حرمت آنرا نگه میداشتند که پیاده بزیارت آن میرفند چنانچه در عصر اسلام نیز شاهان تیموری در هند و شاهان صفوی در ایران بزیارت عرفای گرام و اماکن مقدس پیاده سفر میکردند و همچنان مانند شاهان ساسانی و شاهان عصر اسلام جواهر و شمشیر قابع اشیاء گران بها به زیارتگاه نیاز میدادند. آذر بر زین یا بر زین مهر در کوهر یوند (خراسان مخصوص و استریوفشویت) بود بهرام پنجم جواهیری که از تاج خان ترک و شمشیر و نگین او یافت به آتش کوه گنجک (شیر) نیازداد فردوسی میفرماید:

| | |
|--------------------------|-------------------------|
| بفرمود تا تاج خاقان چین | به پیش آورد موبد پاکدین |
| گهرها که بود اندران آزده | بکندند و دیوار آتشکده |
| بزر و به گوهر بیاراستند | سر تخت آذر به پیراستند |

گذشته بر سه آتشکده بزرگ آتشکده های دیگر فراوان بودند. از جمله آتشکده در شهر توس و نیشاپور و ارگان فارس و کرکویه سیستان وغیره وغیره ایرانیان زرتشتی باندازه ای به آتش مقدس عقیده و علاقه پیدا کرده بودند که بعد افراط رساندند و هر کجا که هجرت میکردند از آن آتش بر می گرفند و با خود میبردند و هرجایی که مقیم میشدند در آنجا آتشکده را بنادر کرده و آتشی که با خود داشتند در آنجا میگذاشتند چنانچه یزدگرد سیوم و پسرش فیروز در عین عالم پریشانی و سرگردانی و بیچارگی آتش مقدس را با خود داشتند و چون فرصت یافتند آتشکده ای بنادر کرده در آنجا گذاشتند و همچنان زرتشیها که بهند هجرت کردند، آتش مقدس را با خود از ایران بهند برندند و در آنجا روشن نگه داشتند که تا کنون همچنان روشن است. وظایف مهم موبدان از قرار زیر بود :

۱ - نگهداشت آتش مقدس که نمیگذاشتند هرگز خاموش گردد.

۲ - تهییه هوم و زمزمه و نیایش.

۳ - پاک ساختن پلیدیها بنا بر نوشته وندیداد.

۴ - جاری کردن حد شرعی

- ۵ - بجا آوردن رسوم هنگام ولادت و کشتی بندان .
- ۶ - بجا آوردن رسم ازدواج
- ۷ - خواندن سرودگاتا و دیگر یسنها و دعاها .
- ۸ - بجا آوردن رسوم تجهیز میت .
- ۹ - بجا آوردن رسومیکه درسوگ و سور لازم میشوند .
- زرتی باستی شبانه روز چهار بار خورشیدرا نیایش کند و از اشعه آن تندرستی یابد و نیز روبماه و آب و آتش ایستاده آنانرا بستاید و هنگام خفتن و بیدار شدن نماز کند و آفریدگار را به یاد آورد و هنگام تن شوئی و بستن کشتی و خوردن غذا و چون به قضای حاجت برود یا عطسه گیرد یا ناخن درآورد یا چراغ روشن کند باستی زمزمه نماید و ادعیه بخواند . برخی از این نوع عبادت مختصر تاکنون در مسلمین ایران پایمده مانده . آتش خانگی نبایستی خاموش گردد و آب و آتش نبایستی بهم رساند . ظروف فلزی نبایستی زنگار بندند وزنگ زده شوندزیرا که فلز نیز مقدس و در لوازم روزانه زندگی اهمیت داشت و از این است که دو اشیاء یعنی ظروف و آب در ایران عصر ساسانی پاک و پاکیزه بودند که متأسفانه اکنون در ایران نیستند . هر که میت را مس میکرد باستی خود را بعد پاک سازد و همچنین بود تطهیر زنان چه در زائیدن بچه مرد و چه پس از انقضای ایام ماهانه .

مؤبدان گذشته بر اجرای وظایف دین پزشکی نیز میکردند و هنما و مرشد اخلاقی نیز هیشندند .

بنابر نوشته آگاتیاس (رجوع شود به کتاب شرود و ممبرتن) شخصی بنام ارتکشتر که نژاد و خافواده او معلوم نیست و پدرش بر شهری فرماده بود و بگذشت روزها باندازه‌ای نیرومند شد که با ارتباش شاه اشکانی جنگ کرد و اورا شکست داد عقیده راسخ به کیش مغان داشت و بوسیله او مغان ترقی کردند کتاب نامبرده که اصلاً بزبان ویونانی نوشته شده بود با انگلیسی ترجمه شد و نیز در آن کتاب آگاتیاس مینویسد که قبل

از ارتکشتر در اوخر سلطنت کمبوجیه پور کوروش بر دیه نام مغ بفریب و دسیسه بر تخت ایران دست یافت و چند ماهی شاهی کرد و چون اورا داریوش ویارانش کشتند و بعد هر سال بیاد کشته شدن بر دیه و تباہی مغان هواخواهان داریوش جشن میگفتند چنین است آنچه اگانیاس که در عصر خانواده ساسان میزیست نوشه و از این معلوم میشود که عقیده داریوش غیر از عقیده مغان بود. پس از انفراض دولت هخامنشی و تسلط مقدونیائی بر ایران پیروان همه مذاهب ایرانی آزاد شدند و ممکن است که برخی از مغان شمال به جنوب آمده باشند. نیای بزرگ اردشیر در پرستش گاه آناهیتا موبد بزرگ بود و هر گاه اردشیر بشاهی رسید حامی مغان گشت و چنانچه اشاره شد بعقیده او دولت و مغان بایستی دست بهم دهنده تا امور کشور درست انجام یابند و مردم آسوده زندگی بگنند فردوسی میفرماید.

| | |
|-----------------------------|---------------------------------|
| تو گوئی که در زیر یك چادرند | چنان دین و شاهی به یکدیگرند |
| نه بی دین بود شهریاری پیای | نه بی تخت شاهی بود دین بجای |
| بر آورد پیش خود یافته | دو دیباست یك در دگر بافته |
| دو انباز دیدن مشان نیک ساز | نه آن زین نهاین زان بود بی نیاز |

ذرتشت از گروه مگ یا مغان بود و میتوان گفت که عروج خانواده ساسان بار دیگر وسیله بلندی مغان شد که خود را مزدیستی مینامیدند و اوراق منتشر اوستا که گردآوردن اوراقی بودند که با عقیده آنان وفق داشتند و آنچه با عقیده آنان موافق نبود خود بخود بگذشت روزها از میان رفت. اردشیر مغان را از اطراف ایران خواست و آنها انجمن شده نشستند و گفتند وازمیان خود چند تن را برگزیدند که کیش آینده ایران را شرح و توضیح دهند وازمیان آنان یکی موبد ارادی ویراف نام داشت برخی تصور میکنند که تنسریا توسر نام موبد هم اوست.

آنچه اردشیر آغاز کرد جانشینانش آنرا با انجام رسانند و در عصر شاهپور دوم دستور آذرمهر اسپند اوستارا بصورت کنونی در آوردو آنچه با نسخه او موافق نمیکرد بفرمان

شاهپور باطل شد) (رجوع شود به تأثیر دستورهای جی دالابنام Zoarashtrian Theology و کیش نو بر پایه استوار استقرار یافت و اما زرتشتیهایی که خارج از مرزهای شاهی ساسانیان هیزیستند، باقی ماندند.

اوستائی که بزبان پهلوی ترجمه شده کارچندین تن از موبدان است و شرح و تفسیر بر آن همچنان نوشته هیشد و هر مفسری البته به سلیقه و اندازه معلومات خود تفسیر میکرد تا اینکه در عصر اسلام زبان عربی ورسم تحریر تازه در ایران انتشار یافت ولی موبدانی بودند که به پهلوی مینوشتند و اکثر از کتب پهلوی که اکنون در دست هیباشند نوشته عصر اسلام هستند را دامن آنها به عصر ساسانی پیوسته والبته نفوذ عقیده اسلام در بعضی راه یافته. میتوان گفت که قدیمترین پهلوی که تاکنون در دست داریم در زمان نوشیروان بلکه شاهپور دوم نوشته شده و در آن نوشته‌ها جمله‌هایی از برخی از نسلهای اوستا بطور استهشاد آورده‌اند که اصل نسخه اکنون یافت نمی‌شود و از این میتوان حدس زد که پاره از نسخه‌های آنوقت در دست موبدان بودند یا موبدان حفظ داشتند که در ضمن عبارت خود می‌افزودند و تدریجاً موبدان از جهان در گذشتند و آنچه در سینه آنان بود نیز مفقود گشت.

ترجمه و تفسیر اوستا که باید از عصر اشکانی بلکه از آنها آغاز شده باشد ممکن است تحت نفوذ فلسفه یونان بلکه نوشهای ادیان دیگر درآمده باشد. از جمله عقیده زروانی است که بگفته پلواتاریخ بسیار قدیمی بود پس باستانترین کیش ایرانیها که برای امتیاز پیشدادی یا دیوه یسنی باید نامیده شود پرستش مظاهر آسمانی و برخی از ستارگان بود کلمه دیوه یه سنسکریت و ایرانی قدیم بمعنی نور ظاهر است. سرودهایی که درستایش آنها گفته هیشند موبدان آن عصر باهنگ موسیقی می‌خوانند و رسم مخصوص بجا می‌آورند تا اینکه زرتشت ظهر کرد و هم‌میهناش را از آنچه پدید است به آنچه ناپدید می‌باشد متوجه کرد و از مادیات بمجردات پرداخت. اندیشه او شکی نیست عمیق بود و در فکر ابتکار داشت. ترجمه و تفسیر کاتا و آموزش و شرح زندگی زرتشت نگارنده جداگانه

نوشته و بسیاری از آنچه در آن نامه نوشته شده به استثنای ترجمه‌گاتا در این جاتکار
شده زرتشت با دیویسنسیها سخت مخالف بود و بر سرودگویان آنها که در گاتا بنام کرپن
و او سیگ و کوی یادکرده انتقاد نموده لجه گاتائی با دیگر عبارت اوستا امتیاز دارد
و گرچه قدیمتر به نظر میرسد ولی افکار آن نسبت به دیگر بهره اوستا جدیدتر می‌باشد
و کیشی که در عصر اردشیر و جانشینان او کیش رسمی ایرانیان گشت امتزاجی بود از
عقیده دیویسنسی و گاتائی که بنام مزدیسنسی انتشار یافت و در این کیش هم بزرگی و عظمت
گاتا بجا خودماند و هم سرودهایی که درستایش مظاهر آسمانی از پیش‌گفته شده بودند
اهمیت خود را از دست ندادند و چونکه بسیار باستانی شده بودند ممکن است که یا
بزبان تازه ترجمه شده‌اند یا تغییری در آنها پیدا شده که از تفصیل و چگونگی آنها
آگاه نیستیم و نمی‌توانیم در آن بحث کنیم و همچنانکه زبان بمروارایام تغییر می‌باشد
آهنگهایی که با آن سرودهای اوستا خوانده می‌شدند باید ممتاز شده باشند و الفاظ
باشند و الفاظ بشکل دیگر تلفظ می‌شدند. بهره اوستا که نسبتاً بزبان ما نزدیکتر است در اثر نفوذ
خارجی از برانگیخته شدن مردگان و از زندگی آینده و بهشت و دوزخ و سروش و
یک زمان پر امن ذکر می‌کند و مفسرین شاخ و برگ نیز بر آن افزوده‌اند و در این شکی
نیست که اندیشه زرتشتی در عصر ساسانی روح گاتائی راندارد و از جهان تجرد را آمده
مادی شده است و مصلحین عصر ساسانی چون مانی و مزدک نکات مصنوعی آنرا بزبان
مادی و غیر شاعرانه بیان کرده‌اند زرتشت که در گاتا شخصی دانشمندو جوینده حقیقت
و پوینده راستی و امن و آسودگی بشر است در نوشهای بعد بشرف فوق العاده شده و نسبت
باو از زمان ولادت تاریخی افسانه‌های ساخته‌اند که مافوق طبیعت می‌باشد و اینکو نیز
ستایش و بزرگ کردن منحصر بزرگشتهایها باشد گاتا را منزجمین و مفسرین عصر ساسانی
هست و در برخی شاید بیشتر از زرتشتهایها باشد گاتا را منزجمین و مفسرین عصر ساسانی
چنان ترجمه و تفسیر کرده‌اند که در آن روح شعرو حکمت کمتر مانده و خوانده از

مقصود گوینده سردر نمیآورد و آنچه را اخیراً ایران شناسان اروپا و دستوران زرتشتی هند ترجمه و تفسیر کرده‌اند براساس زبان شناسی و برخی از روایتها هست که از خواندن آنها شکوک خواننده افزون میشوند.

تبليغ در کيش زرتشتی - چون زرتشت باصلاح جامعه ايراني بلند شد و نور اهوراًئرا که ساكن و آرام و ناپديد است بر نور پديد ديوها که شراره‌اي سوزنده هست برتری داد و همه ايزدان آريائی را در فرمان اهورا درآورد و بجای خانه بدoushi بکشاورزی و سکون رهنمائی کرد، ايرانيان دو بهره شدند يكی اهوراًئي و مزده يسني و دیگر دیوائی و دیویسني و سرانجام در عصر ساساني مزده يسني چيره شد و اين چنین چيرگی از گرويدن و حمایت پادشاه وقت آغاز گشت و بگفته فردوسی به نیروی شمشیر انتشار یافت.

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| بگرد همه کشوران با سپاه | بسد تیغ زن گردکش پور شاه |
| همه فامه کرد نهزی پیلتون | بروم و به هندوستان و یمن |
| ازین دین گزارش همی خواستند | مرین دین به را بیاراستند |
| befrمان يزدان پروردگار | گزارش همی کرد اسفندیار |
| گرفتند ازو راه و آئین اوی | چو آگه شدند از نکودین اوی |
| بجای بت آتش بر افروختند | بتان از سر گاه میسوختند |

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| همی گشت بر چار گوشه جهان | بفرمود تا نامور پهلوان |
| نيامدکسى اندر برش جنگجوی | به ر جای کان شاه بنهاد روی |
| زدریا و تاریکی اندر گذشت | بروم و به هندوستان بر بگشت |

ولی اسفندیار و پدرش گشتاسب در عصر ساساني نبودند و کجا بودند کسی آگاه نیست و گفته فردوسی بيشتر به انتشار اسلام درست می‌آيد ولی شکی نیست که ترویح کيش زرتشتی در عصر ساسانیان شده و کلمه فروزانه (Fravarana) بزبان پهلوی لفظی

است که مفهوم آن ترویج کیش است یعنی هر زرتشتی نه تنها باید زرتشتی صمیمی باشد بلکه باید بکوشد که غیرزرتشتی نیز به کیش زرتشتی درآید و از اینرو برخی از شاهان متدين ساساني چون اردشیرو شاپور اول و دوم تبلیغ کیش زرتشتی راوظیفه میدانستند همچنانکه از شاهان صفوی شاه اسماعیل و پسرش تهماسب در ترویج مذهب شیعه میکوشیدند ولی ترویج آنها بزور شمشیر و جنگ و سیز نبود دستور آذربهوزیر شاهپور در اینکار معاون پادشاه بود و مردم را بوعده ووعید بدین بهی دعوت میکرد و اگر بندما ای غیرزرتشتی به پذیرفتن دین بهی از بندگی آزاد میگشت بگفته الیوس (Elisaeus) یزدگرد دوم وملکه او به نیروی شاهی میخواستند ارمنیهای مسیحی را زرتشتی سازند و آنانرا بدادن رتبه و مقام و درگذشتن ازمالیات و بخشش القاب بدین بهی تشویق میکردند. الیوس کشیش مسیحی بود و از اینرو ممکن است که درگفته او مبالغه باشد ولی یقیناً چیزکی بوده که او چیزها نموده. هر نرسی وزیر معروف یزد گرددوم فرمانی از شاه برای رعایای مسیحی صادر گردد و آنها را به کیش زرتشتی دعوت نمود و همچنان در گرجستان و آلبانی دین زرتشتی تبلیغ میشد که در شاهنامه بنام اسفندیار مکان تبلیغ را بهندوستان و یمن گفته و اگر شاهی مانند هرمزد چهارم بی تعصب و بیطرف میشد در انجام کار او بعزل وزنان وقتل هیرسید. هر همزد چهارم دو صفت ستوده داشت یکی اینکه حامی بینوایان وضعیان بود و دیگری تعصی همه را به یک نگاه میدید و با همه یکسان رفتار میکرد و از اینرو هردو علت تباہی او شدند. اندیشه او بسیار درست بود ولی موبدان نمی پسندیدند با وجودیکه این اخبار بما رسیده‌اند شکی نیست که در تبلیغ زرتشتیها مانند بودائی و مسیحی جدیت نداشتند و تبلیغ آنان بیشتر جنبه سیاسی را داشت و چون سلطنت از میان رفت و اسلام برایران چیره شد روح تبلیغ نیز کاملاً ناپدید گردید و اکنون شماره زرتشتیها در جهان بیش از یکصد و پنجاه هزار تن نمی‌شود و از این شماره تخمیناً پانزده یا بیست هزار در ایران زندگی

میکنند و اینها هشتی از خوار و نمونه‌ای از بسیار میباشند. و سعت انتشار کیش زرتشتی در خاور به فرغانه و مغلستان رسید و تاکنون عده کمی در آن سرزمین پیدا میشوند که نمازشان بزبان پازند و یا سغدی است که بتلفظ ترکی مخلوط شده هانند کلمه‌جشن به لفظ طوی و کرکس به برکت و آتشکده به برخان وغیره اکثریت زرتشتیها اکنون در هندوستان و پاکستان میباشند.

اهور مزدا – در سنگ نوشته‌های هخامنشیان او رمزا بخagan و خدای بزرگ میباشد و در اوستا او با شش صفات که باز اوهفت میشوند ایزد یکانه هست شش صفات را اگر از ذات جدا بگیریم، هر صفتی خصوصیتی و شخصیتی پیدا میکند و آنان در اوستا امیشاپنтан یا نمیرنده پاک گفته شده‌اند. اهورمزدا بعقیده زرتشتی عصر ساسانی حقیقتی است یکانه. آنچه درجهان محدود و نامحدود هست از او هست ولی او از جهان نیست و او مانند شاهی است برقرار همه شاهان یا پدری مهر با تراز همه پدران و او آغازی هست می‌انجام و آقائی است که بنده نبوده و یاوری است که یار و یادر نمیخواهد و او تغییر نشدنی است ابدی و ازلی و علت العلل ولی خود او نتیجه هیچ علتی نیست سلسله علل با وعنهای میشود و او سرچشمۀ زندگی دروان روانها و اصل همه اشیاء است و اگر چه در همه اشیاست ولی در هیچ شیئی پدید و محدود نمیشود. میبیند ولی دیده نمیشود در کشدنی و لمس ناپذیر او همه چیز را میداند و بر همه چیز توانست. آفریننده و نگاه دارنده جهانها و خیر محض است. نور همه انوار و بسیار بخشندۀ و بسیار مهر بان است و او راستی همه راستیهای عدل محض است و او هست که آدمیزاد را از فریب اهریمن میرهاند آدمیزاد باید باو تقرب جوید و باو آشنا گردد و آنچه در وجودان او الهام میکند باز گوید و باو صمیمانه اخلاص ورزد و علاقه‌مند بشود نه در بیچارگی و نیازمندی بلکه در بی نیازی نیازی او غافل نگردد و همچنانکه در پرستشگاه او را میپرسند در همه‌جا او را بپرسند. بسیاری در آتشکده او را میپرسند و در بیرون از آتشکده از باد او غافل میشوند.

سپنتمبر ماینیو - صفت بارز اورمزدی است و درگاتا اورا از اورمزد جدا نیز گفته و او سرچشم همه نیکوئیه است و بگانه حریف گنه یا انگره ماینیوست بوسیله او بشر خوبی را می‌یابد و به یاری او اهریمن را از خود میراند و او گوهری است که در آدمیزاد اندیشه راست و نیک پیدا می‌کند و بهمن یا عقل کل از او پدیدشده سپنتا ماینیو در انجام کاملانگره ماینیو را نابود خواهد کرد.

امشا سپنتان - چون جداگانه یاد شوند عنوانی، پیدا می‌کنند و گاهی با آنان گوشم و نریوسنگ نیز نام برده شده اند و در دعا ئی که بلهجه پازند گفته شده سی و سه امیشا سپنتان را شمرده که باسی و سهای زد دین هندوان مطابق می‌شوند و از شش امیشا سپنتان سه به صیغه تذکیر و سه دیگر به صیغه تأثیث ذکر می‌شوند و نخستین هفت روز هر ماه بنام آنها می‌باشند.

امشا سپنتان از موجودات هستند و از این رو گرچه می‌توان آنان را تصور کردا ماما نمی‌توان دید و چونکه هستی آنان از اورمزد است از ممکنان و چونکه در اورمزد می‌باشند فوق ممکنات هستند بزبان زرتشت گفته شده که چون او به حضور اورمزد رسید در مقام امشا سپنتان باندازه عالم روشنائی یافت که سایه خویش را نمیدید نام آنانرا هر کس یاد کند آنان به یاری او میرسند و آنها بر آدمیزاد همه جا ناظر و در همه جا حاضر می‌باشند و اهریمنان را از او دور می‌کنند در نوشته های پهلوی هر یک از آنها نگهبان عالم مخصوصی هست. یکی نگهبان آدمیزاد و دیگری بر حیوانات و سیوم بر آتش و چهارم بر فلزات و پنجم بر زمین و ششم بر آب و بر نباتات و هر یک باین مناسبت پدید کننده و نگهدارنده عالم مخصوص است باین ترتیب:

۱ - و هومن یا بهمن - عقل کل - سرچشم دانش و او نسبت با هورمزد اچون پسر است زیرا که نخستین تعیین اوست و بعقیده متاخرین زرتشتیها از سوی جنوب پدید گشته او را برخی مجسم نشان میدهند باین صورت که جوانی است زیبا و بلند

با بدست شاخی گرفته که نشان دین است و او هست که دیانت و پاکی دو پیغام اهورمزا را به سیامک رساند و به تشریف باری کرد تا بر زمین باران را بیاراند چون آدمیزاد از او یاد کند او بر دلش فرود می‌آید و خشم او را نابود می‌سازد و سکون و آرام در دل او پیدا می‌کند. او نگهدارنده هوش است از او باید دانش خواست زیرا که او دهنده دانش است و جهان حیوان را نگهبان است -

۲ - ارته و هشته - اردیبهشت یا بهترین آئین - آئین اهورمزا و علت زیست و نگهدارنده آتش است و کلیتاً هستی را حفظ می‌کند بزبان سنسکریت و هومن را وسومنه و ارته و هشته را رته و سشته (Rta vasishta) گویند.

۳ - خشترو ویریه یا شهریور - نیروی ایزدی - حافظ فلزات و دهنده توانائی .

۴ - سپننته آرها یتی یا اسپندارمذ - نگهدارنده زمین و هرگاه کشاورز زمین را شخم کرد و آب داد و سبز و خرم ساخت اسپندارمذ از او خوشنوشود می‌شود و او را یاری می‌کند. او حافظ زنان پارساست و هر که او را دوست دارد زنان پاکدامن را نیز دوست دارد از او باید خواست که همسر پاکدامن برای او پیدا کند و این کلمه یعنی سپندارمذ به تأثیث خوانده می‌شود و همچنین دو نام زیر:

۵ - هورقات - خورداد - خرداد - دهنده نان روزانه نگهدارنده آبها و چونکه آب وسیله فراوانی است خرداد دهنده فراوانی و ثروت است و هر که بخشش او را بخوبی بکار برد از او خوشنوشود می‌شود و هر که بیهوده خرج کرد از او میر نجد .

۶ - امر قات - مرداد - نگهدارنده نباتات هر که از نباتات پرستاری و توجه نگرداند اورا به بیهوده راه ندهد و مقابل شش صفات اهورمزا دی شش صفات اهریمنی نیز می‌باشند .

- ۱ - اکه یا اکومن - منش بد - عقلیکه به اندیشه بد و کج روی و فریب و دسیسه را در ذهن بشر پدید میکند.
- ۲ - اندره - بهسنگرت اندر - ضد ارته و هشتہ - اغواکنده .
- ۳ - ساوروا (Saurva) ضد خشترویویه - او که از نیرو، سوء استعمال میکند .
- ۴ - ترومایتی - مخالف سپنته آرمایتی.
- ۵ - زایریکه (Zaeirica) ضد امرات .
- ۶ - تایریو (Tauru) عکس خرداد که نباتات را مسموم میسازد .

علاوه بر اینها فرشتگان یا ایزدان دیگر نیز هستند، چون سروش که دل آدمیزاد را نرم میکند و باطاعت و یاد پروردگار آماده میسازد و گیوش تشن یا سازنده گاو و زمین و گیوش ارون یا روان زمین و آتریا آذر معنی آتش که نشان پاکی وزیست و (Rashn) و مترا یا مهر چون حیوانی را به نیاز ایزدان قربانی میکردند هر عضو آن مخصوص ایزدی بود گوشت گندیده را نبایستی نذر ایزد بکنند. ایزدان بزرگ مکان و وظایف معین داشتند از جمله :

سروش-زمین و آسمان مکان او میباشند و او سه بار در شب بجهان بشر میآید خروس و سکه دو معاون او هستند که همواره در خدمت او میباشند و او آدمیزاد را از فریب اهریمنان حفظ میکند والهام ایزدی را بدل او فرو میآورد که اندیشه نیک بکند و سخن نیک بگوید و چون اردای ویراف آسمان روانی عروج کرد، او همراه و رهنمای او شد و هرگاه زمان گیتی بسر آید اهور مزدا او را با نیرو سنگ بزمین خواهد فرستاد که گر شاسب را از خواب طولانی بیدار کند و برانگیزد تا او آزی دهان نفرین شده زندانی را بکشد و در روز رستاخیز دادور شده نیکان را از پل چیند

خواهد گذراند پس از مرگ یکی خویشان او تا سه روز دعاها یی میخوانند که سروش و روان هیت را از حمله اهریمنان حفظ کند.

مهر یا متراء - سرداور روز رستاخیز است در زمان هیخامنشیان او ایزد محبوب بود که ایرانیان را بر دشمنانشان پیروزی میداد و شبان گوسقندان بود و نام دیگر او ور تره غنه یا بهرام است در زمان ساسانیان ایزد راستی و درستی نامیده شد. پیمان شکن را او سزا میدهد و راستگو را از پل چینود میگذراند. با مداد یا هنگام سحر نزدیک به برآمدن خورشید باید او را ستد ایزد مهر از دروغ بسیار ناخوشنود میشود.

رشن (Rashn) ترازو دار روز رستاخیز است چون یکی بمیرد روز چهارم از رحلت او در وقت بامداد نانی درست میکنند و به ایزد رشن نیاز میدهند.

خور یا خورشید - دهنده روشنائی وزندگی - روزی سه بار او را میستایند با او اول در بامداد که ستاینده عهد میکند آرزو را بکار نیک بگذراند بار دوم در نیمه روز که جوانان ناکتخدا در آنوقت بهمسر خود میرسند و در کارهای نیک بهم یاری میکنند و بار سیوم هنگام فرو رفتن از گناهای نیکه در آنروز عمداً یا سهوا سرزده اند توبه میکنند و پشیمان میگردند.

تشتر - ستاره درخشندۀ ایست که بزبان یونان آنانرا (Sirius) و بزبان عربی شurai یمانی میگویند که آورنده باران و دهنده فراوانیست. دریشت هشتم تشتر با اپوش (Aposh) رزم میکند و گرچه در آغاز ناکامیاب میشود ولی به یاری اهورمزد در انجام آبها را از دریا برمیگیرد او تخم انواع گیاهها را در زمین پراکنده میسازد و بادهای گرم را دور میکند مانند او در هند ایزد آندارست.

فروشی یا فروهر - فرورتی - کسی نیست که فرورتی او نباشد تا اینکه اهورمزد نیز فرورتی خود را دارد و همچنین همه اشیاء عجانداران اهورمزدی فرورتی مخصوص خود را دارند گویا هر جاندار یک جنبه ناپدید و دیگر جنبه پدید را دارد و

مولانا جلال الدین بلخی در متن‌هایی با این حقیقت اشاره کرده است.
فروشیان یافروهران پیش از آنکه اهورمزدا جهانرا بیافریند آفریده شده‌اندو
زمانیکه ناپدید در علم ایزدی بودند باره آسمان را نگهداری میکردند فرورتی‌هادر
فلسفه‌افلاطون جای اعیان را میگیرند. برخی از نویسندگان زرتشی که یکی از آنها
ارودفیروز شاهپور مسائی میباشد (رجوع شود به تصنیف او بنام Zoarashtrianism :
Ardafiroz Shahpur Masa'i مینویسد فروهر برترین و مجردترین جنبه بشر

است به این ترتیب:

- ۱- **تنو** یا قن.
- ۲- **گیتا** یا گیتی اعضای حیاتی و رئیسه هستند.
- ۳- **ازدا** یا اعصاب.
- ۴- **کرپا** یا کالبد تن لطیف و ناپدید.
- ۵- **اشتانه** (Ushtano) یا انرزی یا نیروئیکه نگهدارنده تنفس وزندگی است.
- ۶- **نهوشی** (Tavishi) نیروی اندیشه.
- ۷- **روان**.
- ۸- **بود** (Baodh) وجودان یا دانش روانی.
- ۹- **فروشی** یافروهر برترین و مجردترین مقام روانی - همچنین از آثین طبیعت
یاناموس اهورامزدی مینویسد
- ۱- **زروان** یازمان
- ۲- **ارو** (uru) بالیدگی یا وسعت یا کمال شیئی.
- ۳- **ستاوته** (staota) آواز نیروی جنبش و پدیدشدن رنگ
- ۴- **خاستره** (khastara) نیروی کشش (مغناطیسی)
- ۵- **خورنگه** (khvarenangh) علت بالیدگی و کمال جهان جمادات و نباتات و
حیوانات

۶- برج (bareij) مدارج مختلف شدت نیرو
۷- هنتره تأثیر آواز با معنی هنتره نیروی تفکر که چیزهای ناپدید را پدید
میکند.

۸- پایتیوگت (Paitiogit) آئین پاداش و پادآفره
۹- اشایا ارته آئین کلی ایزدی که علت زیست جانداران ونظم جهان است.
دریکی از نوشه‌های پهلوی فروهر را ستارگان گفته جشن فروردین بنام آنهاست
وبسیار مقدس شمرده میشود چون سفیر روم در سن ۵۶۵ بدربار ایران آمد و به
نسیبین رسید در آنوقت ایرانیها جشن فروردگان گرفته بودند و بنابراین تا ده روز سفیر
بیرون در شهر ماند. روز چهارم از مرگ خویشان متوفی دعائی بنام فروهران میخوانند
واگر کسی نخواند فروهران باونفرین میکنند در او اخر عصر ساسانی فروهر بمفهوم
روان درآمد پس در آغاز معنی اعیان بود و در انجام بمفهوم روان شد و جهان روان
بنا بر اوستا پیش از جهان تن بود.

اهریمن انگرام‌ماینیو-بنابریسنای ۴۵ از گاتا در همه اشیاء جهان دوگوهر
وجود دارند و از آمیزش آنان افکار و اعمال صورت میگیرند اگر جنبه اهریمنی
بیش باشد بصورت بد و اگر سپتاما نیوفزون گردد» خوب میشود. نویسنده نامه «شکند
گمانیک ویچار» با وجودیکه به ثنویت عقیده داشت مینویسد که خوبی و بدی یعنی
سپنتا من و اهریمن از یک سرچشم (که اهورمزد باشد) پدیدگشته‌اند ولی هردو از لی
و اثر هر دو چندان از هم ممتاز است که عمل بدرآ بهیچ وجه نمیتوان بعمل خوب مقایسه
کرد. راستی روشنائی و دروغ تاریکی است، اهورمزد باصفت بارز او (سپنتمان) خیر
محض است بدی نمیکند و نمیخواهد پس هرچه بصورت بد است اهریمن است فرقه
معتلله از متكلمین اسلام این عقیده را تجدید کردند کنه‌ماینیو یا اهریمن عدم محض
است و بنابرین عملیکه به تحریک او سر میزند حقیقتی ندارد بلکه خیالی و موهوم
است و این عدم یا نیستی محض مقابله هستی محض است که اهورمزد میباشد نیست اهریمنی

موقتاً در نظر هست نما میشوند و هوهومات موجودات میگردند و سراب آب میشود ولی
تشنه آب میخواهد و سراب میباشد و او سراب را ندیده انگاشته باید پی آب برود
اهریمن یکی نیست بلکه بسیار هستند و بگفته اردای ویراف هانند افعی از عدم بروز
کرده برجهان بشر پیچیده‌اند و چون مکسی که بر هر پلیدی مینشیند و عالمی را پلید
میکنند اینها نیز باشکال گوناگون عالم بشر را پلید میسازند و اینها که دروغ هستند به
یک حالت نمانند و بطور مختلف ملل آزار آفرینش اهورمزدی میگردند و از آنجائیکه
عدم مقابل وجود و تاریکی بروشنایی نمیتواند عرض اندام نماید بنابرین به دسیسه
و فریب راست را در نظر آدمیزاد ناراست و ناراست را راست مینماید از جمله اهریمنان
یکی بنام ناون‌گش (Naonghas) و دیگر واسطه ویداد و ورزش (Vizarsh) و خشم و
اپوش میباشد که مانع باران میشود و «جه» که در زنان ماهانه خون جاری میکند و
رشک دیوشاسب یعنی سستی و غنودگی واوده که هنگام غذا خوردن به پرسختن و امیداردن
ورزمان یعنی پیری فرتوتی و اکتش و اشتله (Akash) یعنی سرمای سخت و
جشمک یعنی شکست وزیان و ورون (Varun) یعنی شهرت و بوالهوسی و سج (Seg)
یعنی پوسیدگی و آزو نیاز و ناش یا پلیدی و پش (Push) یا نگ چشمی و اسپزک
یعنی کنایه رطعنه و آیفس یعنی بدچشمی و کندل و خویش یا کینه و دریوش یعنی فقر
و درویشی و ایوش یعنی فریب و ننگ و غیره.

برای آتشکده‌های بزرگ در ولایت آذربادگان املاک حاصلخیز وقف موبدان
بود که درآمد آنها بمصرف آتشکده‌های موبدان میرسید. در کیش زرتشتی رهبانیت ممنوع
بود و از این رو موبدان ساختمانهای خوب بنا میگردند و بازن و فرزند با آسودگی
میگذرانند. بزرگ آتشکده را مس خطاب میگردند و او بکمال احترام میزیست
بنا بر نوشته تبری خسرو پرویز آتشکده‌ای بنا کرد که در آن عده‌ای زیاد که بماله دوازده
هزار تن گفته شده‌اند خدمت میگردند آتش اجاق خانه نیز نبایستی خاموش بشود و
این عقیده تاکنون در برخی از مسلمین ایران دیده میشود و خورشید نبایستی بر آتش

مقدس بتا بدو آب برآش نباید بزند. برخی از موبدان که گذشته از منقول از معقول نیز آگاه بودند بدانش شهرت می‌یافتد «همک‌دین» نامیده می‌شدند که در هند نظیر آن لقب (و دیاساگر) یعنی بحرالعلم می‌شود نسخه اوستا که موبد تنسر گردآورد بفرهان شاهپور در آتشکده آذرگشب نهاده شد و اگر میان موبدان در تفسیر و تأویل احکام اوستا اختلافی پدید می‌شد، مانند مسیحیان موبدان زرتشتی نیز جلسه منعقد می‌کردند و باکثربیت آراء آنچه تصویب می‌شد باستی همه به پذیرند، گاهی جلسه در حضور شاهنشاه منعقد می‌شد چنانچه نخستین بار در حضور اردشیر با بکان منعقد شد زیرا که شاه می‌خواست نسخه صحیح از اوستا که موافق عقیده او بود تدوین گردد موبدان بسیار انجمن شدند و آنچه باکثربیت پذیرفته شد، اساس دین زرتشتی گشت پس از آن باز اختلافی پدید آمد و شاهپور اول از موبدان انجمن برپا نمود و نکات اختلاف حل و تصفیه شدند و باز در حضور شاهپور دوم موبدان گرد آمدند و آذر بد ههر اسپندمان رئیس جلسه گشت و نسخه صحیح و قطعی اوستا درست شد و اوستا در بیست و یک نسخه تکمیل گشت ولی از آن بیست و یک نسخه، آنچه از سود دعاها که همه وقت گفته می‌شدند و سرودهای گاتا و نسخه و ندیدای که در تطهیر نوشته شده و به آن موبدان باستی رجوع بکنند زیرا که یکی از وسائل دخلشان بود پاینده ماندند و دیگر نسخهای زینت کتابخانه شخصی موبدان یا آتشکده گشتند و چون آتشکده خراب شد و شمار موبدان از هزاران به انگشت شمار رسید، البته نسخهای که چندان مورد نیاز نبودند در گوشه گمنامی و بی‌اعتنائی ماندند خلاصه آنها گرچه در کتاب دینکرت بویژه دفتر ششم و نهم ذکر شده و نیز جمله‌هایی از آنها در نوشته‌های پهلوی نویسنده‌گان آورده‌اند ولی اصل نسخ کاملاً در دست نماند گذشته بر حمله عرب واستیلای آن ملت بر سرتاسر ایران و غارت و چپاولیکه در زمان حمله و تسخیر شهرها می‌شد بسیاری از نوشته‌های پهلوی را از میان برداشتند یکی اینکه حمله آوران بجز قرآن مجید دیگر نوشته دینی را نوشته کفر میدانستند و از میان بردن آنها را کارنیک می‌شمردند و اگر یکی بی‌تعصب

بود چونکه از زبان پهلوی اطلاع نداشت نکهداشتن آنرا بیموردیافته و دور میانداخت و دیگر چون ایرانیان زرتشتی بدین اسلام میگرویدند و اتفاقاً بسرعت و کثت گرویدند و در زمان کم نود درصد از آنها مسلمان شدند طبعاً اعتنایی به نوشته دینی که قرک کردند نداشتند بلکه آنرا نوشته کفر پنداشته نابود میکردند و بدتر از همه حمله مغول بود که مردم وحشی و بی تربیت و قسی القلب و بیساد و بی دین بودند و آنها تر و خشک را سوزانند و از میان بردنده و در حمله آنان بسیاری از نوشته‌های پهلوی و اسلامی نابود گشتند و از آنچه از پهلوی ماند نوشته‌ای بود که موبدان حفظ کردند. در کتاب هشتم دینکرت که بسیار مهم از ۲۱ نسخ اوستا ذکر شده و ۲۱ نسخ را زیر سه عنوان باین ترتیب بهره کرد.

عنوان نخستین - نسکهای کاتائی یعنی:

- ۱- سوتنه کره (Suta Kara) سودگرنسک
- ۲- ورشته ما تر (Varshta mathra)
- ۳- بگا (Bagha) یابغ
- ۴- وشتگ (Vashtag)
- ۵- سپنته (Spenta)
- ۶- هادخت (Hadhaoknta)
- ۷- ستاو ته یسنيا (Staota yasnya)
- عنوان دوم - نسکهای هدآما تر (Hadha mathrie)
- ۸- دام داد (Damadata)
- ۹- نادر (Nadar)
- ۱۰- پاچک (Pachaka)
- ۱۱- رتو دات های تک (Ratudata haitag)
- ۱۲- برش (Barish)

(Kash Kisrub) - ۱۳ - کش کسر و ب

عنوان با بهره سیوم - نسکهای داد

(Chitra data) - ۱۵ - چتره دات

(Baghan yasnya) - ۱۶ - بگان یسنیا

(Nikatum) - ۱۷ - نکه توم

(Duba srujiti) - ۱۸ - دوباسرو جیتی

(Husparan) - ۱۹ - هو سپارام

(Sagatum) - ۲۰ - سگاتوم

(Jvid shaeda data) - ۲۱ - وندیداد یا جوید شیدادات

کمی مفصل تر چنین میشود :

۱ - سودگرنسل - یا بزبان اوستائی سوتکرمه نامه ای بود که از کارهای سودمند

بحث میکرد و در ۲۲ فصل به پایان میرسید .

۲ - ورشته ماقرہ - یا ادعیه دینی در ۲۴ فصل نوشته شده این نامه را دهشت

منشر یا بهترین سخن نیز می خوانندند .

۳ - بگ نسل - در ۲۱ و بنا بر نوشته روایت در ۲۲ فصل بوده در این نامه

دعاهای مهم یکی اشم و هو و دوم اهنود و سیوم قن هاتام تفسیر شده اند .

۴ - وشتگ - آنراشتگ و هشتگ و دودک نیز گفته اند . بنابر نوشته روایت

در ۲۲ فصل با فرگرد بوده و هنگام نوشتن کتاب دینکرت شش فصل از آن یافت میشد .

۵ - سپننتا - یا اسپنند - در این نسل از ستی (Sti) یعنی جهان تنی و فروهر

زرتشت ذکر شده و دفتر هفتم دینکرت از روی این نسل نوشته شده .

۶ - هادخت - در ۳۰ فصل و در سه بهره بود و دارای ۱۲۳ برنیک یا بخش

که از آنان سیزده برنیک نشان میدادند که دعای اهنود در چگونه باید خوانده شود

و بخشها دیگر در چگونگی روان پس از مرگ قن و برگزیدن رتو و غیره .

۷- ستاوته یسنیا یا استودیسنا در ۳۳۳ فصل در ستایش امشاپندا و فرشتگان ۲۲ فصل از آن به مرور یازده به نثر بود.

۸- دامداد در ۲۲ فصل مفهوم آن آفرینش دام یعنی جانداران است.

۹- نادر - که بگفته علامه وست (West) و ختر هم میتوان خواند واصل آن تخته بود که بسنسکرت تکشتر و بفارسی کنونی اخترخوانده میشود درستاره شناسی بحث کرده.

۱۰- پاچک یا پاچم و پاجم و پازون در ۲۲ فصل بزرگان اوستایچ - پختن است بنابرین مفهوم آن پختن یا تهیه کردن خوراک رواست یعنی چگونه جانور را میتوان کشت و کدام جانور خوردنش رواست و کدام نارواست.

۱۱- رتودات‌ها یتینک یا های‌ثک در ۵۰ فصل باقی از آن سیزده فصل باقی ماند و ۳۲ فصل تلف شدند در دستوری که رهنمای دستوران و موبدان بود.

۱۲- برش (Barish) یا برآزندۀ از ریشه ورز - برز در آئین کشورداری و ترتیب نوشته فرمان ازدادوران و شاهان.

۱۳- کشن کسر و ب - در ۰۴ فصل از آن پانزده باقی ماندند.

۱۴- وستا سپ ساسته در ۰۴ فصل از آن ده فصل ماندند ولی حین نوشته دینکرت هشت فصل یافت میشدند در دینکرت مینویسد که در آن هشت فصل درباره آموزش به کی و شناسپ در چگونگی نهاد و سیرت (چهر) و برداشت و دانش و فرهنگ و دادشاهی و فرماندهی بردام (محلوق) بیان شده.

ساسته از ریشه (Sash) آموختن یا از (Sangh) سنجیدن است.

۱۵- چتر دات - چتر داشت بمفهوم گوناگون بودن نژادهای بشر بنا بر روایت در ۲۲ فصل تمام میشد بموجب بندھشان از پانزده نوع بشر شش نوع در خوانیرس (یعنی ایران میزیستند و از آنها تازه نام مردوzen بکشور عرب رفتند و پدر و مادر بزرگ ملت

تازی شدند و هوشناک و همسر اول گوزک در ایران ماندند و ملت ایران از آنها پدید
شد و از یک نوع دیگر مردم ما زندران ظهور کردند و از فرزندان هوشناک تراویتو نه
(فریدون) پور اتویه پیدا شد و او از نژاد جم در نهمین پشت بود. باین ترتیب فریدون
پور اسپیان پور گاو و پور سوک گاو پور کور گاو پور سیاک گاو پور سپیت گاو پور کیفر گاو
پور فرکشن پوزجم پور دیونگها و فریدون سه پسر داشت یکی بنام ایریو (ایرج)
و دیگر تور و دیگر سایرم (سلم) مادر سلم و تور شهر نواز و مادر ایریو از نواز بود و
این سه تن برادر سه دختران پت سروپ (پاته هوسروه) را به همسری اختیار کردند و
ایرج را برادران او از روی رشک و حسد کشتند و او فرزند پسر نداشت بنام گوزک و او
را پسری شد بنام خورشید و نگ و او پدر منوش خورناز و پدر منوش چتر (منوچهر)
بود پس از منوچهر پسر او نوذر پادشاه گشت و هر گاه او کشته شد ازوا یا او زدیه که در
شاهنامه زوگفته شده و او پسر اگای مشواک یا توماسپ بود شاه ایران شد و چونکه فرزند
فرزند نداشت کودکی را در کنار رود به پارچه کتابی پیجیده یافته اورا بر گرفت و پسر
خوانده کرد و کوات (قباد) نامید و کوات یا کیقباد سرسلسله دوده کیان شدگر شاپور
تریه (اترط) و برادرش ارواحشیه قهرمانان قهرمانان بزرگ ایران بودند که در اوستا
ذکر شده اندگر شاسب چند ازدها را کشت از جمله ازدهائی بنام سروره و اهریمنانی بنام
گندریوه و دسته ینه (Dastavana) و هیتاپه و ورشوه و دانه پیتاونه (Pitaona) و غیره
و غیره.

از فرزندان منوچهر بنابر بندهشن یکی نوذر و دیگر فرش (Frish) و دیگر
دور اسروپ بود و نوذر دو فرزند داشت یکی بنام توسه و دیگر وستاور و که در شاهنامه
گسته شده هو تاوشه یا کتابیون همسرش وستاسپ از نژاد نوذر بود و بیوشت فریانه
از نسل فرش پسر منوچهر است نام فرش از کلمه فریانه و فریانه از ریشه فریه بمعنی

دوست است یوشت فریانه نویسنده نامه‌ای است بنام یوشت فریان یا گوشت فریان یا گوشت فریان که ۳۳ چیستان دارد و آنرا علامه هاک بهمراهی وست بانگلیسی ترجمه کرده است.

۱۶- بگان یسنيا - ۱۷ فصل دارد و این بگان یا نشک بخ یا بگن بگاکه نير نگ خوانده میشود جد است.

۱۷- نکه تو م یانیکادم (Nikadum) در ۵۴ فصل و بنا بر دینکرت در ۳۰ فصل یافرگرد میباشد از آئین زرتشی بحث کرده بنابر نوشته دستور داراب سنجانا نیکادم را باید وی داتم (Vidatum) خواند (یعنی آچه متعلق بشرع است) بهره‌ای از نیکادم بنام پتکار روستان راجع بسز است و بنابرین پتکار به مفهوم داد ور اداره پولیس گرفته می‌شد.

۱۸- دو با سرو جیتی یادوه اس رو جد (Duvasrujird) از دو با یادو والز (Dab) یادب بمعنی فریب دادن و سرو (Sru) یا سروب و جد در اوستا جیتی بمعنی زندگی زنجیری دزد علامه وست آنرا گنبا سرنجد (Gunba Sarnijad) خوانده بمعنی سر دزد فرو زده شده در ۵۶ فصل بود دوم نسک است که از دادگستری و جرایم ذکر کرده.

۱۹- هو سپارم ۶۴ فصل یا کرده این نسک در داتیک (داد) میباشد و مندرجات آپر تیستان و نیرنگستان بهره‌ای از این نسک میباشند.

۲۰- سگاتوم در ۵۲ فصل این نام اوستا سنگها (Sangha) بمعنی آموزش یا اندرز است و پسوند «تم» بمعنی آموزنده ترین گرفته میشود. در این نسک از داد و آئین و روز رستاخیز و کوشش بر برانداختن بدی ذکر شده واز نسکهای واتیک (داد) شمرده میشود.

۲۱- وندیداد یاوه دات یاجوید شیدادات در ۲۲ فرگرد یافص مختصر

آن در دینکرات نیز بیان شده. یک پهله از آن به نظر میرسد که بسیار باستانی است از آفرینش کیمی، و مختصری از جغرافیای ایران واژ پاکی و ناپاکی بیان میکند.

از ایزدان محظوظ ایران از زمان هخامنشی گرفته تا انقراض خانواده ساسانی مهر ایزد پیروزی ناهید ایزد بانوی فراوانی مقام خود را از دست ندادند و بمحبوبیت پاینده ماندند در آثار و نقشهای ساسانی این دو ایزد نقش شده‌اند یزدگرد دوم چون سوگند یاد میکند میگوید «بخارشید بخ برگ که ارتابش خود جهانرا روشن کرده و بهمه جهانیان گرمی میبخشد چنین خواهم کرد پرستش مهر که بعد نام خورشید را نیز گرفت و نیایش بهناهید و تقدیس آتش و آب از واجبات کیش زرتشتی بود و میباشد خاتمی بنام هومتره از عصر ساسانی یافته‌اند که برآن صورت ایزد مهر نقش شده بر سرتاج نور نهاده وارد اد او را اسب بالدار میکشند آب که اکنون در آن همه چیز در بخته میشود در عصر ساسانیان کسی تن را در آن نمیشست.

گیتی یا جهان تن - بعقیده ایرانیان جهان روشن بالا و جهان تاریک در زیر و میان این دو هوا یا اثير است. در آخر زمان ستاره دنباله دار بنام گوچهر به زمین افتاده زمین آتش خواهد گرفت و فلزات زمین گداخته چون آب روان خواهند گشت پس از آن سپاه اهورمزدی رزم آخر با سپاه اهریمنان نموده و کاملا آنانرا شکست داده به تاریکی عدم فرو خواهند نشاند و اینکونه پاک شدن جهانرا در اوستا فرشه کرتی (Frasha Kereti) و پزبان پهلوی فرشی گردگویند.

هرودت مینویسد که ایرانیان بر بلندی کوه پرستش کنند و در پرستش گاهشان بت نگذارند در عصر ساسانیان آتشکده ساختمانی هشت درگاهی میشد و چند اتاق هشت گوش داشت و آتش مقدس در میان ساختمان مینهادند.

تاخورشید برآن نتابد و آتش در آتش دانی بود که بر سه پایه میگذاشتند در سکه اردشیر بابکان سه پایه فلزیست ولی درسکه شاهپور برستونی گذاشته شده. هر خانواده آتش مخصوص خانواده‌ای داشت و نگهبان آن نماینده یا ریش سفید خانواده میشد. آتش‌ده را آذران مینامیدند و دو تن خدمت میکردند و آتش ورهران یا بهرام را بایستی چند تن مواظب باشند و بزرگ آنان مؤبدی میشد. هنگام پرستش و نماز موبد چون به آتش مقدس نزدیک میگشت باحترام آتش‌پایی دان (Paitidan) یا پارچه‌ای روی دهن میگذاشت تانفس او آتش را آلوه نکند چنین احترام نسبت به شاه نیز میگذاشتند هنگام بهم زدن و روشن کردن آتش موبد دعائی میخوانند و چون نماز آغاز میکرد، شاخهای برسم بدست میگرفت. از موبدان به ترتیب زیر هریک وظیفه مخصوص داشت:

- ۱- زوتر (Zaotar) به سنسکرت هوتر به آهنه دلکش سرودهای اوستا را میخواند.
- ۲- هاونن (Havanan) شاخهای هوم را در هاون میکوبد و نرم میکرد و آب آنرا بر میگرفت.
- ۳- اتروخش (Atharevakhsh) آتش را روشن نگه میداشت و با زوتر در خواندن اوستا هم آهنه میشد.
- ۴- اشنه تر (Asnatare) هوم را صاف میکرد.
- ۵- رایثوش کر (Rathwishkare) هوم را باشیر میآمیخت:
- ۶- ابر تر (Aberetar) آب میآورد.
- ۷- فرابر تر (Frabaretar) شاخهای هیزم میآورد و بر آتش مینهاد.
- ۸- سروشهورز (Sraoshavarez) برموظفین نظارت مینمود.

از فرن نهم کار هشت تن موبدان را دو تن یعنی زوت (Zot) و رسپی (Raspi) انجام میدهند در حقیقت رسپی وظیفه شش تن دیگر وا بجا می‌آورد. باین ترتیب نماز آغاز می‌گردد والبته به بینندگان و شنوگان و پرستندگان محیط بسیار پاک و شاعرانه و روحانی پیدا می‌شود. موبدان بایستی بنج بار روزانه اعمال دین را بجا آورند. آشکده را بایستی همیشه پاک و تمیز نگهدارند. آلات فلزی که پهلوی آتشدان می‌گذاشتند چون هاون و انبر و برسمدان بایستی همواره پاک و تمیز باشند قاپر تو آتش مقدس آفانرا را درخششده کند.

زندگی پس از مرگ – آموزش زرتشتی برپایه اخلاق استوار است. بدی در آن هیچ‌گونه و بهیچ عنوان راه نمی‌بادد و اهورامزدای زرتشتی بدی را بهیچ اسم نمی‌پذیرد او خیر مغض است و از این رو پیر و اناد نیز باید بکوشند که خیر مغض بشوند و با آنچه اهریمنی است خویش را آلوه نسازند و براین اساس قطعی آن برای پاک نگهداشت تن نیز قائل شده‌اند و مقصود اصلی این است که دو ذهن‌شان اندیشه پاکی همواره جلوه‌گر بشود و استوار بماند و چنان‌که از نویسنده‌گان یونان تیوپامپوس (Theopompus) و هرودت اشاره کرده‌اند در آموزش زرتشت مردن انجام یک زندگی و آغاز زندگی دیگر است و این عقیده اساس‌کیش ایرانیان بود؛ چه پیش از زمان ساسانیان و چه در زمان آنان چه در مذهب مزدیسنی تن بعقیده آنها چیزیست تغییر شدنی و ناپایدار که پس از آزادی روان هر بهره آن باصل خود می‌پیوندد بلکه نظامی «زمین آب و چرخ آتشم می‌برد» ولی روان پاینده است و اهور مزدیست و مرگ تن بر روان تأثیری ندارد بلکه انتقال روان است از حالتی به حالتی دیگر نویسنده‌گان عصر پهلوی تن را با اختمامی تشییه کرده‌اند که روان چندی در آن جاگرفته از آن می‌گذرد و همچنان‌که سوار بدون افزار

جنگ نمیتواند رزم نماید روان نیز بدون تن نمیتواند با اهربین دروغ بستیزد از اینرو در تن موقتا جاگرفت و هرگاه روان تن را گذشت اهربین خداوندان میشود زیست تنی بسیار کوتاه و به چشم زدن با نجام میرسد و هرگاه روان خواست از تن گسیخته بجهان دیگر به پیوند چندی در کشمکش میافتد که ما آنرا بصورت ظاهر یماری یاسکرات مرگ مینامیم و هرگاه از کشمکش در آمد چون پچه نوزاد بجهان دیگر چشم باز میکند و مانند پچه در آن جهان پرستار و رهنا میخواهد و او سروش است. از اینرو پس از مرگ یکی تا سه روز باز ماندگان او سروش را یادکنند و اگر متوفی کارهای نیک در این زندگی کرده و با اهربین به پیروزی نبرد نموده در شب اول از مرگ تنی، بر او اندیشه‌های نیک او پیدا میشوند و او اندک آرام میابد و در شب دوم سخنان نیک بیشتر او را آرام میدهد و در شب سیوم کارهای نیک او را کاملا راحت میکنند و بر عکس اگر نتوانست با اهربین نبرد کند و مغلوب او شده بود در شب اول اندیشه‌های اهربینی یعنی بد او را آزار میدهد و شب دوم سخنان اهربینی و شب سیوم اعمال اهربینی او را کاملا در شکنجه و به پشیمانی و آزار مبتلاسازند و بجای سروش اهربینی وزرش (Vaizarsh) باو میآویزد و در آخر شب سیوم چون سفیدی روز چادر سیاه شب را دور کرد و چادر سیمین برجهان گسترد روان مرد یا زن اهورمزدی به مرأه سروش و وا (Vae) و ور هران از میان اهربینان استه و بدت و فرزشت و ترشت و خشم که سدره او میشوند پیروزانه در گذشته و از میان بوستان که درختان و گلها هوای آنجا را خوشبو کرده اند در آمده وجودان یا اندیشه نیک خود را بصورت دوشیزه بسیار زیبا میابد که به پذیرائی او آمده و بر عکس مرد یا زن اهربینی بجای دوشیزه زیبا هیکل بسیار تیره و مهیب را می‌ینند و روز چهارم از مرگ دادوران آسمانی یعنی مهر و سروش ورشن در ترازی داور اهورمزدی کارنامه اورا می‌سنجد و باندازه موکم یا زیاد نمیکند و هرگاه فرمان داد و روان اعلام شد چه بد و چه خوب باید از پل چینود بگذرد

روان نیکان با آسانی میگذرند و در بهشت سکون آرام میباشد و بدان پل را تنگ و تیز مانند تیغ یافته در دوزخ سرفکون میشوند و دیوانگان و کودکان البته بازپرسی ندارند سزا و جزا باندازه دانش و احساس بدی و نیکی است و گرچه در قرآن نامی از زرتشت ذکر نشده ولی در آیات و افکار قرآن جایجا میباشیم که افکار زرتشتی به طریقی بیان شده‌اند و جای پل چینود را پل صراط‌گرفته است.

در هفت میانه یامدارج میباشد از جمله بهشت اندیشه نیک و بهشت رفتار نیک و برترین بهشت را کروتمان یا کرودمان (Gorotaman) یا کرونمان نامیده‌اند یعنی جای آهنگ و آوازه هست آنجا نه مرگ دارد و نه پیری و فرتوتی نه آزار و نه درد نه ترس و نه خشم از فروشید ایزدی پر و مکان امن و شادی سرمدی است و میان بهشت و دوزخ مکانی است که آنرا همستگان گفته‌اند و آن میان زمین و ستارگان است که در قرآن بنام اعراف ذکر شده و مکان شخصی است که کار نیک و بد آنان مساوی و یکسان میباشند.

دوره‌های عروج و هبوط کیش زرتشتی

نخستین دوره که عصر زرین نامیده شده زمانی است که زرتشت مردم را بکیش خود خواند و با او شاه‌گشتابی گردید و پیروان دیگر فشارط بی اندازه در بجا آوردند احکام دین و عملی ساختن افکار اورا داشتند و میکوشیدند تا جهان بشر از روشنایی آموزش زرتشتی از تیرگی درآید و روشن گردد.

دوره دوم را سیمین نیامیده‌اند و بعد پولادین و پست تراز همه که عصر فساد و سستی است، آهنی میباشد و چون این زمان نیز بسر آید و بشر به نهایت فساد مبتلا گردد بزرگوارانی پدید خواهد شد تا دوره زرین را تجدید بکنند و آنان سه فرزندان معنوی زرتشت میباشند. نخستین فرزند هوشدار نام دارد که بزبان اوستائی اخشیت ارته (Ukhshyatereta) میباشد و او بر زمین پدید خواهد شد و به نشان پدیدشدن او خورشید تا ده روز یک جامی‌میاند. زمان شاهی هوشدار جهان از فساد درآمده پراز نیکی و فراخدلی

و پرهیزگاری خواهد شد و درسه دو بهره مردم گرگ صفت منش آدمیزاد را اختیار کرده آرام و مهربان خواهند شد و پس از هزار سال فرزند دوم زرتشت بنام ارشیت نمنگه به یا هوشدار ماه پدید شده مانند برادر جامعه بشر را بیش از پیش به اصلاح در میآورد و به علامت ظهور او خورشید بیست روز بريکجا میماند و در زمان او مردم بیشتر بکمال بشریت میرسند و با خلاق ستد آراسته میگردند و بجای کبر و نخوت قواضع و بجای لئامت، سخاوت اختیار میکنند و پس از آن فرزند سیوم زرتشت بنام سوشیوس یا سوشینت را مادر او در پاترده سالگی در کشور خوانیرس (Khvaniras) یعنی ایران میزاید و بعلامت ظهور او خورشید تایکماه بريکجا میماند. تن سوشینت چون خورشید روشن و بینائی او بینائی شش چشم یعنی شش جهت را دارد و پنجاه و هفت سال شاهی میکند و در زمان او بدی کاملا از روی زمین ناپدید میشود و اورا چندین تن یاری خواهند کرد از جمله اعزیزی و پرسدگار و ارتندنر (Urvatad Nara) و نرسی و توں و گیو و پشوتن یا چتر مهن با یکصد و پنجاه تن بخدمت او میرسند و در برخی از نوشه های پهلوی ابای رز (Ibairaz) واشه وزده با هزار تن و کیخسرو بیاری او میرسند و بعضی نوشه اند که پاترده تن زن اورا یاری خواهند کرد و آنوقت آژی دهک از بندرها شده از کوه دماؤند بیرون میآید ولی سروش و نریوسنگ گرساسب را از خواب بیدار خواهند کرد و بست او آژی دهک (ضحاک) کشته میشود و سوشینت با شش تن از یاوران که روشن چشم و خور چشم و فردت گذمن (Fradat Gadman) و وردت گدمن و کامک و خششن (Vakhshishn) و کامک سود نام خواهند داشت بر هفت قاره جهان شاهی خواهد کرد و گرچه یاوران سوشینت از هم دور خواهند بود ولی به نیروی روانی از کاره مهیگر آگاه خواهند شد. از پنجاه و هفت سال پنجاه سال را سوشینت در ایران خواهد گذراند و در انجام چنان که پیش اشاره شد ستاره دنباله دار زمین را نابود خواهد کرد و پس از آن رستاخیز میشود اهریمن با یارانش نابود و فراهور مزدی سراسر جهان را فراخواهد

گرفت و همه مردم از آلودگی و کثافت اهربینی چون پاک شدند دوزخ نیز ناپدید میشود و اهورمزد شخصاً وظیفه زوتريا پیشوای پرستش را اختیار میکند و وظیفه رسپی را بجا میآورد و همه آفریدگان نفعه اهورمزدی را خواهند سرود و به سعادت ابدی خواهند رسید.

البته این افکار یا نظیر آنها را در اسلام و بویژه مذهب شیعه میباشند و البته اصل فکر با او هست که پیشتر بوده و مختصرش اینست.

بشر آرزو میکند که در یک زمانی در آینده از نیازمندیهای تنی بینیاز خواهد شد آخرین جدائی نیک و بد را در اوستاوی دایتی (Vidaiti) فرموده و این کلمه ازوی + دا ترکیب شده و مفهوم آن واگذاشت نیکی و بدی است.

اساس آموزش زرتشت بر نکات زیر است - واگر خواننده در اینها تأمل کند خواهد یافت که همه منطقی و حکیمانه میباشند.
ولا اصلاح و درست بکار بردن اندیشه.

اصل بشر آن دیشه اوست تا اندیشه درست نباشد البته کار او نیز درست نخواهد شد و بیشتر از آن دیشه هایی که میکنیم با خواب و خیال یا عمل نشدنی هستند یا اگر عملی شوند بزیان خود و زیان غیر خود میشوند زرتشت میفرماید اولاً اندیشه باید نیک باشد یعنی بسود خود و سود دیگران انجام یابد و عملی گردد آنچه از آن دیشه سودمند و نیک است اهورمزدی و آنچه بیهوده و غیر عملی یا بزیان دیگران است اهربینی است. گاهی دیگران را شخص میفرماید و گاهی نیز خود را میفرماید یعنی بد لایل باطل باطل را در نظر خود حق تصور میکند.

۲ - و هر گاه اندیشه اصلاح شد و کوشیدیم آنچه میان دیشیم سودمند و عملی باشد آنرا باید بزبانی شیرین و عبارتی خوش آشکار کرد و از استعمال الفاظ زننده و ناخوش پرهیز نمود.

۳ - نتیجه اندیشه البته عمل است و عمل باید عینا همان باشد که در اندیشه داشته بسا اوقات اندیشه نیک است ولی نوعی بجا آورده میشود که بدنما وزنده میگردد پس اندیشه نیک و سخن شیرین و کار خوب باید مانند سه مروارید گرانها باشند که در یک رشته منسلک شده اند.

۴ - هیچ جامعه نعمت امن را نمیباشد تا اینکه در افراد جامعه هم آهنگی و همکاری و همدردی نباشد افراد جامعه اگر تنها سود خود را در نظر آورده بسودیگران بی اعتنا و تنها راحت خود را دیده راحت دیگران را نادیده تصور کند ممکن نیست که روی آسودگی و سلامت را به بینند باید بدانیم نایکه میخوریم در نتیجه زحمت زیاد از هم نوع مامیباشد پنجاه تن زحمت میکشند تنانی بدست میآوریم پس همچنان که زندگی و آسودگی ما در نتیجه زحمت دیگران است زندگی ما نیز باید وسیله آسودگی دیگران باشد.

۵ - بچهار چیز که برای توضیح چهار عنصر مینامیم در زندگی روزانه سخت نیازمند هستیم یکی هوای خوب و دیگر آب پاک و سیوم خالقابل کشت و چهارم روشنائی که مظهر آن در اندر وان خانه آتش یا چراغ است ما باهاین چهار چیز که گاهی بصورت دیگر نیز جلوه گرمیشوند سخت محتاج هستیم و بنابرین باید هوای خانه را پاک و خالک را تمیز و ناآلوده و آب را بی کثافت و قابل نوشیدن واستعمال کردن نگهداریم روشنائی دل ما را روشن میکند و آتش یا بصورت دیگر حرارت مایه حیات و سپیول، داشن است.

۶ - غذای نیرودهنده بخوریم خوش بپوشیم و شاد باشیم ولی ضمنا خوشی دیگران نیز باید در نظر باشد زیرا که چون همسایه یا هم محله یا همشهر یا هم میهن یا همنوع خوش نباشد و او راحت محروم گردد تأثیر ناخوشی و ناراحتی او مستقیما یا غیر مستقیما بمامیر سد تحصیل ثروت رواولی اندوختن آن بیهوده و نارواست.

و این است مختصر از کیش زرتشت. برای تفصیل خواننده بدون نامه دیگراز نگارنده

یکی بنام ایران نامه جلد اول وسیوم و دیگر ترجمه و تفسیر سرودهای گاتا یا به کتبی
که دیگر نویسندهای کان نوشته رجوع کنند.

از کیش زدشتی یا هزدیستی که در عصر ساسانیان انتشار یافت بمرور ایام روح
گاتائی ازمیان رفت و یکباره از دسوم بیشمار که برخی خیالی و بعضی تقليیدی و بعضی من
در آورده موبدان بودند عموم مردم از اساس کیش اطلاع نداشتند و کور کورانه بسخنان
موبدان عمل میکردند و از بجا آوردن رسوم مختلف خسته شده بودند و این یک علت
بزرگ بود که زرتیشیها به سرعت بدین اسلام گرویدند.

کیش مسیحی

مختصری از کیش مسیحی در مجلد سیوم ایران نامه بیان شد تخماً این کیش را حضرت مسیح کاشت ولی آنانکه با آن آب رسانندند و درختی بارور کردند دانشمندان و نیکانی بودند که در امتداد زمان سیصد سال صمیمانه کوشیدند و چیز کی را چیزی بسیار عظیم الشأن نمودند و بعد پیروان آن که از ملل اروپا بودند از حسن اتفاق جهانگیر و دریانور دشند و با چهار افزار آنرا انتشار دادند یکی از آن افزار نیروی نظامی بود و دیگر استقامت فوق العاده کشیشها در تبلیغ سیوم پرستاری از بیماران و یاری به بینوایان که در فداکاری و گذشت عجیب از خود نشان دادند چهارم نظم و ترتیب و اتحاد و اتفاق مبلغین یافرمان روایان با این چهار افزار روحانیون مسیحی مقابله بودند وی وزرتشی و بر همن و مسلمین ایستادند و چنان ایستادگی نمودند که هر چهار دین بزرگ دنیا را عاجز ساختند و هیچ کدام از آنان نتوانست از آن سیلاپ دینی جلوگیری بکند و اکنون در دنیا جائی نیست که صدای ناقوس کلیسا شنیده نشود و در جمیعت البته پیروان مسیح از همه ادیان دیگر فزو نتر شده‌اند و رقبی ندارند.

کیش زرتشتی و مسیحی هردو بر اساس اخلاق استوار شده‌اند ولی اخلاق مسیحی منفی و اخلاق زرتشتی مثبت است زیرا که زرتشت بزندگی دنیوی خوشبین بود و آنرا

بخشن ایزدی میدانست و عقیده‌اش براین بود که از این بخشش آدمیزاد اکثر استفاده را بکند و آنرا بهترین صورت درآورد و منتظر بخشش از آن بهتر و کامل‌تر گردد با بدی مقابله و نبرد کند و آنرا بر انداز دواز آن نه ترسد و این آموزش را در عمل مسیحیان امروز پذیرفته‌اند. مسیحی دنیا را جای زحمت و مرارت میداند و بر حم و بخشش و یاری آفریدگار امیدواری باشد تا از فساد شیطان در امان باشد و مقابله این آموزش منطقی و عملی زدشت حضرت مسیح نیز دونکته بسیار مهم و سودمند به بشر پیشنهاد کردیکی عقیده باینکه آفریدگار چون پدر است و الیه از پدر بجز مهر و محبت و یاری و غمگساری هیچ‌گونه بی‌مهری نتوان اند یشید در این اند یشید که پروردگار پدر است همه آلام و سختیهای دنیا ناپدید می‌گردند زیرا اگر اینها از پدر رسیده‌اند یقیناً آنچه بصورت آزار است در حقیقت آزار نیست ها ننداروی تلخ است که برای رفع بیماری مادر و پدر بفرزند میدهدند اگرچه تلخی آن داروا ورا موقتاً ناراحت می‌کند ولی به پدر و مادر خود گمان نامه‌رانی نمی‌کند و دوم سمبل یا نشان مقدس صلیب است که از حضرت مسیح بما رسیده و این سمبل یکی از اعلاات‌ترین و مرموzt‌ترین نشان اخلاقی و روحانی است که بردارنده آن بصفات خجسته وارجمند شکیبائی و توکل و توجه آراسته می‌گردد و آلام دنیا را بصبر و استقامت پذیرد حضرت مسیح بلکه هر فردی از بشر و جز بشر صلیب بردوش دارد و باید بداند که صلیب را آفریننده او خواه او را خدا خوانیم یا طبیعت گوئیم بردوش او نهاده و اشاره باین است که شداید ظاهری دینوی را باید به برداری و امید متحمل گردد و بجای کلام‌زدین آرام و خودبینی و نخوت، تاج خاردار را که علامت تحمل در مشقت و زحمت زندگی مادی است بر سر گذار دواین دونکته مفهوم همه فلسفه‌دانشمندان شرق و غرب و پارسایان بودائی و هندی را در خود گنجانیده. پس صلیب مخصوص بمسیحیان نیست بلکه برای همه هست و همه آنرا گرامی داشته باید بداند که رمز و حقیقت زندگی مادی در صلیب است و پاداش تحمل آن نجات ابدی از جهان ترکیب و عروج بجهان تجرد و انساط و سکون است. هر فرزندی که صلیب را بردوش نهاد و تاج تحمل خاردار را بر سر گذاشت

وقتی میرسد که پهلوی پدر آسمانی جا می‌کیرد و گرچه چنین عقیده نسبت بزندگی دنیا بدینی پیدا می‌کند ولی این یک بدینی است که انجام و هدف آن خوش است و غیرازین برای آدمیزاد چاره دیگر نیست مگر اینکه از نارضایتی خود المی برآلام طبیعت که با میرسد افزون کند و بین و ملحد گردد و مانند فضانوری یکی دو صد کیلو متر دور تراز زمین پرواز کرده بگوید که من خدا را در فضا نیافتم و فرشتگان راندیدم حکایت نمرود و فرعون و کیکاووس است که بگفته افسانه‌گو تصویر می‌کردند خدا در چند صد کیلومتر دور از زمین بر تخت نشسته و فرشتگان اطراف او را گرفته‌اند و از آنجافرمان بعجا و بیجا صادر می‌کند. همچنین است اندیشه برخی از مردم این عصر که دل را به بینی و هیچ نبینی خوش کنند نه بخدا علاقه و نه به روان تعلق و نه واهمه از انجام و نه همدردی و شفقت واقعی بهم نوع و خوش باشند که از همه قیود روانی آزاد و بدون اینکه نجات بیاند نجات یافته‌اند زرتشت اخلاقی را می‌ستاید که مردانه و دلیرانه باشند و مسیحی اخلاقی را دوست میدارد که در آن تجرد رهبانیت و فداکاری و شکیباتی دردشواری و سختی ویاری به بینوایان باشد و هردو در تأثیر اندیشه نخستین آنهاست. زرتشیهای مقیم عراق و شام در اثر رهبانیت درآمده بودند و کیش مسیحی را می‌پسندیدند و داشتمدی مانند عماربای بزرگ (Mar Aba) که اندر زپت بود جان خود را در خطر انداخت و مسیحی گشت موبدان بر پادشاه فشار آوردند که به گناه ارتداد او را بکشد ولی پادشاه وقت نوشیروان اورادوست میداشت و فرمان قتل را به تعویق انداخت تا آنکه جوش و خوش موبدان فرونشست و نسبتاً سر دشند و پادشاه بعجا اینکه او را بکشد یا زندانی کند آزاد کرد.

کیش مسیحی در ایران در عصر اشکانیان راه یافت و آغاز آن بنا بر روایت مسیحیان چنین بود.

سه تن ماسگی یا مغ که در کلیسا مسیحی مقام ارجمند پارسا (Saint) را یافتند.

سه تن از ایرانیان که اکنون صور تهای آنان در کلیسا سنت آبولن (Saint apollin) در شهر

نوو راونه (Nuovo Ravanna) در ایتالیا نقش است و مورد احترام مسیحیان میباشد در عصر فرهات چهاردهم که اشک چهاردهم باشد یا در زمان اشک پانزدهم از گفته یهود که نجات دهنده بشر بزودی در زمین فلسطین پدید خواهد شد رو به مغرب شتافتند نقش آنانکه در کلیسا نی سنت آپولن منقوش شده یکی از آنها جامه سیاه در بردارد اینها با هدایا روابورشیم به نشان ستاره ای که یهودیها علامت ظهور قرارداده بودند میرفتند تا اینکه به بیت اللحم رسیدند و سفر را بسبب سرمای سخت زمستان بمشقت طی کردند و هرگاه به بیت اللحم وارد شدند بدربار هرود (Herod) فرمانده آنجا بار یافتند و او را از سبب مسافرت خود آگاه نمودند هرود سفارش کرد که اگر مسیح موعود ولادت یافته و اورا بتوانند پیدا کنند و بشناسند باو خربدهند تا او نیز مسیح را زیارت کند و مغان علامت ستاره صبح مکان کودک مسیح و مادرش را دریافتند و به آنها نیازی که آورده بودند تقدیم نمودند و نماز بردن و لی هرود را زولادت مسیح آگاه نکردند. این اتفاق را در انجیل متى در باب دوم چنین گفته:

«و چون عیسی در ایام هرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق باورشیم آمده گفتند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره اورا در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمدہ ایم. اما هرودیس پادشاه چون این راشنید مضطرب شد و تمام اورشلیم باوی پس هم دروسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرد و از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولد شود بدیگفته در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است و نوای بیت لحم در زمین یهود از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی زیرا که از تو پیشوائی بظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود. آنگاه هرودیس مجوسیان را در خلوت خوانده وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده گفت بروید و از احوال آن طفل بتدقيق تفحص کنید.

و چون یافتید مرا خبر دهید تamen نیز آمده اورا پرستش نمایم چون سخن پادشاه را شنیدند روانه شدند که ناگاه آن ستاره که در مشرق دیده بودند پیش روی ایشان میرفت تا فوق آنجائی که طفل بود رسیده باستاد و چون ستاره را دیدند بی نهایت خوشحال و شاد گشتند و بخانه درآمده طفل با مادرش مریم یافتند و بروی در افتاده او را پرستش کردند و ذخائر خود را گشوده هدایای تلا و کندر و مربوی گذرا نیدند»

در یکی از نماز گاههای زیر زمینی در شهر روم که (Catacomb) مینامند نقشی بر دیوار کشیده‌اند و سه تن مغان را نشان داده‌اند که به خدمت مسیح می‌شتابند این نقش تخمیناً در قرون دوم مسیحی کشیده شده و در قرن ششم میلادی باین ترتیب آنها را نامیده‌اند.

۱- بالتس (Balthasar) - ۲- کاسپر (Caspar) - ۳- مخیور (Melechior)

و این سه نام حقیقی یا ساختگی به اندازه‌ای شهرت یافت که جای دفنشان نیز تعیین گشت و فردریک پاربروسه (Frederick Barbarosa) در سن ۱۱۶۲ استخوانهای را از آنجا درآورده در کلیسای (Cologne) دفن کرد و بعد کلسیا آنها به مقام بزرگ و ارجمند (Saint) یعنی پارسا ممتاز نمود و سه روز اول سال نورا بنام آنها مخصوص کردند و جشنی بیاد بود آنها گرفته می‌شود. آنها را شاهان مقدس خطاب می‌کنند اتفاقاً مغان ایران در برآمدن ستاره صبح بسوی نمازگاه می‌روند که به برآمدن خورشید آنرا نیایش و ستایش کنند و خدا میداند با آنچه مسیحیان روایت می‌کنند و با آنچه مغان عملاً بجا می‌آورند چه ارتباطی می‌باشد.

مسیحیان روم «ایتالیا» پس از آنکه زمان طولانی از هم می‌هنان خود که مسیحی نبودند آزار دیدند، بسبب حمایت قیصر قستان تین بزرگ در کشور ایتالیا توانا شدن دولی ادعای قیصر که او نه تنها حامی مسیحیان روم بلکه حامی مسیحیان همه کشورهای خارج از روم نیز می‌باشد دولت ایران را نگران کرد زیرا که عده‌ای از رعایای ایران نیز مسیحی

تبليغ دين را يكى ازو ظايف دين ميدانستند و از جان و مال گذشته جسورانه به رکس
مير سيدند تبليغ ميگرددند و دلایل آنان در ثبوت راستی دين مسيح و ناراستی كيش
زرتشتی برخی ازايرانيان ساده لوح راقانع ميگرد و در نتيجه موبدان زرتشتی مقابل
تبليغ خودشان نيز تبليغ بكنند از دولت ياري خواسته و برخی از شاهان ساساني بنابر
فسار موبدان واقضاي سياست بویژه همچشمی با قيسران روم باموبدان همراهی ميگرددند
ولی هر اندازه که دولت بر نو مسيحيان ايراني سختی مینمود که كيش نيا كان را ترك
نكنند انتشار دين مسيحي فزو نتر ميگشت. بنابر آئين زرتشتی دولت ايران شخص زرتشتی
را که از كيش مرتد ميشد با يستی بقتل بر ساند يا کم از کم زنداني بكند ولی قتل وزندان
وسيله‌اي برای انتشار كيش مسيحي ميشد و در انجام دولت ايران ناچار شد که در شرایط
صلح با روم شرطی بيا فزايد که دولت روم نگذارد مبلغين مسيحي بمز ايران بيايندو
مسيحيهای ايران نيز از تبليغ دست بگشند و با وجود چنین شرط و جلوگيري كيش
مسيحي به تأني پيش رفت ميگرد و اگر اسلام پديد نميگشت واعراب ايران را تسخير
نميگرددند ممکن بود که يكى از شاهان ساساني مسيحي بشود و در اثر مسيحي شدن او
خورشيد مسيح بر سراسر کشور ايران بتايد. از شاهان ساساني يزدگرد اول و هر مزد
چهارم نسبت بمسیحیان مهر بان بودند بلکه با آن کيش اندک تمایل نشان میدادند و در
نتيجه يزدگرد بزيان موبدان بزم کار شد و هر مزد معزول و نابينا وزنداني و مقتول گردید
خسر و اول نوشيروان همسر مسيحي اختيار گرد و نبيه او خسر و پروير نير همسر مسيحي
داشت که اورا شاه بانوي ايران کرد و فرزندان اين دوشاه بانوان ايران البتة يامسيحي
شدند يا به کيش مسيحي تمایل داشتند. نوشزاد پسر بزرگ نوشيران آشکارا بگيش
هادر که مسيحي بود درآمد و معلوم نیست که چند تن از فرزندان خسر و پرويز از بطن
مریم دختر قيسرو شیرین بگيش مسيح مايل شدند. شيرين برای رهبانان مسيحي صومعه
بنا ميگرد و نذر و نياز بکلیسا میفرستاد و گاهی پادشاه نيز در فرستادن نياز با او شركت

میکرد. شهر براز که چند روزی بر تخت ساسانی نشست دخترانش را بفرزندان قیصر ازدواج کرد و چندین تن از اسقنان و شهیدان و پارسا یان معروف مسیحی ایرانی بودند بگفته گبون مورخ انگلیسی علل زیرو سیله پیشرفت کیش مسیحی شدند:

۱- تعصّب متقدمین مسیحی بویژه طبقه روحانی درواستگی بدین خود از یهود نیز فزو نتر بود که مال و جان را در راه دین فدا میکردن.

۲- معتقد بودند که از کار تبلیغ یک زندگی جاوید و خوشنور پس از مرگ خواهد یافت.

۳- ایمان راسخ به اینکه کلیسای مسیح در زمان آینده مستقل و آزاد خواهد شد و عقیده بمعجزه.

۴- ایمان به پرهیزگاری و پارسائی و ارزوا.

۵- نظم و اتحاد در انجمنی که بنام کلیسای مسیح تشکیل گشت.

Nazarene که عربی تلفظ این کلمه (نصاری) است در اصل نام یهودیهای بود که کیش مسیحی را پذیرفتند کلیسای مسیح چهل روز پس از عروج مسیح تشکیل شد و پانزده تن از روحانیون و بزرگ کلیسیا پی در پی یهودی بودند. پس اوایل مسیحیت دست یهود بود تا اینکه اقوام غیر یهود بکیش مسیحی درآمدند و دین مسیح از حدود نزد وملت خارج و بین المللی گشت و کلیساها در آن تاکیه و اسکندریه (مصر) و امینوس و کورنت (Corinth) و روم پایتخت ایتالیا بنا شدند. در آغاز کار مردم باعمال ظاهر روحانیون مسیحی نظر داشتند و بعقیده پیچیده و هرموز توجهی نمیکردند و اتفاقاً متقدمین مسیحی مردمی بودند پاک عقیده و با ایمان و خدا ترس و پارسا و از این رو مردم به آنها میگردیدند و هر چه آنها میآموختند بدون چون و چرا میپذیرفتند در ابتدا آموزش تورات ضمن آموزش مسیحی بود ولی چون کیش مسیح از حدود نزد یهود خارج شد و بمردم دانشمند رسید آنان بر نوافض آن انکار کردند و انتقاد

نمودند از جمله چنین دانشمندان سنیکا (Seneca) و بلنی و تاسیتوس (Tacitus) و پلو تارخ و گلن (جالینوش) و اپلکتی تووس (Epectitus) و قیصر مارکوس آنتونینوس بودند که گفتند کیش مسیح خرافات میباشد و برکثرت حرم برخی از شاهان بنی اسرائیل چون داود و سلیمان و هبوط بشر و اینکه خداوند در شش روز جهان را آفرید و روز هفتم آرام یافت و پدید شدن حوا از پهلوی چپ آدم واژ تولد مسیح بدون پدر و امتیاز میان پدر و پسر و روح القدس ویگانه بودن آنان ایرادهایی گرفتند و در نتیجه چنین انتقاد برای مسیحیان توفیق جبری شد و لازم گشت که اصلاحاتی در عقیده مسیحی بشود و توضیحاتی بدھند و بنا بر این مسیحیان دانشمند عقاید مسیحی را با فاسفه تطبیق کردند و متكلمين مسیحی علم کلام مسیحی را ایجاد نمودند ر هر دانشمندی بنا بر سلیقه و تمایل کیش مسیحی را بنوعی تأویل و تفسیر کرد و توضیح داد و ایرادهای مخالفین را پاسخ گفت تا اینکه پنجاه طریق در متكلمين پدید شدند.

از جمله با سلیدی (Basilidianus) و والنتینی (Valentenius) و مرقیونی (Marcionites) و مانوی و دیسانی وغیره غیره.

متقد�ین مسیحی از بت پرستی یعنی پرستش ایزدان یونان و روم انکار داشتند و افسانه من در آورده میشمردند و اینکه انکار سبب دشمنی و نفرت بت پرستان گشت مسیحی معتقد بود که در آخر زمان حضرت مسیح با گروهی از پارسایان به زمین باز میگردد و جهان فاسد را پرازعدل میکند بلکه چون پسر برآسمان بر رفته به شکل پدر بر زمین فرود می آید و ضمناً بقیود کشیشها و رهبانان و پارسایان و بمعجزه و کرامت سخت عقیده داشتند و گرچه شکی نیست که بسیاری از رهبانان و پارسایان مسیحی مردم خدا ترس و پاکدامن و از خود گذشته وزاهد و عفیف بودند و دنیارا جائی گذاشتند میپداشتند ولی معجزه و کرامت آنان را که پس از مرگ از پاره استخوان آنان بروز میگرد همه قبول نمیگردند مسیحی عقیده داشت که اگر آدم و حوا بفرمان ایزدی اطاعت میگردند

از بهشت جاوید خارج نمیشدند و نسل پاک آن در بهشت میماند و چونکه از آنان خطای سر زد و گرچه بعد خطای آنان را مرحمت و بخشایش ایزدی پوشاند ولی نقص در سر شت آدمیزاد باقی ماند «بگفته حافظ آفرین بر قلم صنع خطابوشش باد» و در نتیجه آن خطای از بهشت امن در آمد و عالم فساد و تغییر درافتادند و نژادشان بشهرت آلوده گشت و از این است که بنا بر آموزش مانی جهان تن را اهریمن پدیدار کرده و هرچه تنی هست اهریمنی است. زناشوئی نیز کار اهریمن است.

بت پرستان روم آنچه از عقیده و رسوم مسیحی را عقیده و رسوم خود هم مانند میبافتند میپسندیدند و میپذیرفتند از جمله اینکه ایزدی به هیکل آدمی پدیده میشود و تازه مانیکه عمل بشر میکنند بصورت بشر و خصوصیات بشر است. بت پرستان شگفتی مینمودند که چرا مسیحیها از پرستشگاه آنان دوری میکنند در صورتیکه مانند اعمال آنها در معبد خویش بجامیا ورن و چرا خدای مسیحیان مانند ایزدان بت پرست اژدهائی را نمیکشد و ستم را از جهان بر نمیدارد بلکه خود بیچاره شده بردار میخ کوب میگردد و خود را بکشتن میدهد. ملت ارمن برخی بت پرست واکثر آنها زرتشتی بودند که در تأثیر تبلیغ گریگوری یا حرجیس نام ایرانی اشکانی مسیحی شدند و پرستش گاههای آنان مبدل بکلیسا گشتند و پس از آنکه سه سال تحت کلیسا قیصریه بودند پس از رحلت اسقف فرسی کلیسا آنان مستقل شد.

رومیها تا قرن چهارم میلادی بت پرست و مهر پرست بودند، از سن ۳۹۰ پرستش بموجب کیش باستانی ممنوع شد و تا سن ۴۲۰ مفقود گشت و در این زمان سیصد سال مسیحیت به تأثیر پیش رفت میگرد و مسیحیان همه نوع آزار از بت پرستان متحمل میشدند و چون بر آنها چیره گشتند آنچه از رسوم مهر پرستی پسندیده مردم بود در کیش مسیحی بصورتی درآوردند. دولت روم رسمای دولت مسیحی شد و با ایران که زرتشتی بود همچشمی

دینی بارقا بت سیاسی توام گشت. معابدمهر پرستان و بت پرستان در سراسر کشور روم بزور کلیسا میشدند و همچنانکه بت پرستان در زمان تفویق مسیحیان را آزار میرساندند قیصران متعصب مسیحی نیز به بت پرستان زجر و ستم میکردند ولی بت پرستان مقاومت و تحمل مسیحی را نداشت و از این رو مسیحی شده خود را از آزار مسیحیان نجات میداد و چنانکه اشاره شده علل شیوع و پیشرفت مسیحیت شکیبائی در شداید و پارسائی و معجزه بود. مسیحیان پارسایان را احترام فون العاده میگذاشتند و اگر یکی از آنان بسبب تعصب حاکمی زندانی میشد ستم های زندان او را افسانه طولانی مینمودند و چیز کی چیزها میگشتند و بمبالغه شقاوت و قساوت حاکم یا حکام را بیان میکردند که شنوندگان متاثر بشوند و اگر یکی یا چند تن از مسیحی کشته می شدند شهیدان راه حق میگشتند و گرچه شهید از جهان بی خبر بود ولی از گور او معجزه ها بروز میکردند و بمبالغه حکایت مینمودند که شنونده ساده لوح مرعوب میشد.

یکصد و سی سال پس از شهادت پتروپال گور آنها نمایان گشتند و تا کنون در کلیسای بزرگ روم که مرکز پاپ مورد احترام بلکه پرستش شده اند و هرگاه قستن تنبیه پایتخت دوم شد کلیسای آنجانیز چیزی از آثار مقدس لازم داشت. اتفاقاً بگوراندرو ولوقاویکتن دیگر از حواریون بی بردن و کشیشها استخوانهای آنها را با جلوس و کبکبه پایتخت آورده در کلیسای حواریون دفن کردند و پنجاه سال بعد در همان مکان استخوانهای ای خاکستر شموئیل و پیغمبر بنی اسرائیل را در یک ظرف زرین جا داده و روی آن پارچه ابریشم گرفته کشیشها دست بدست از مدفن قدیم بمدفن جدید آوردند و جاده ای که از آن خاکستر میگذشت از فلسطین گرفته تا دروازه قستن تنبیه از ارادت مندان پرشده قیصر ارکادیوس شخصاً با وزراء و بزرگان وارکان دولت از آن پذیرائی کرد و با این قریب همه چیز نیکان و پارسایان حتی استخوان بلکه خاک و خاکستر آنها گرامی بود و این احترام

سبب تشویق به پارسائی و انزواگشت وضمنا یکی یا چند از آثار مقدس عظمت و شهرت کلیسا را می‌افزود و شمار ارادت مندان را زیاد می‌کرد بلکه غیر مسیحی نیز بآن کلیسا نذر و نیاز می‌فرستاد تا مراد و آرمان او برآید و اگر اتفاقاً بمراد خود میرسید، او نسبت بکلیسا و کیش مسیح مومن می‌گشت و مردمی که در عبادت سست بودند تلاقی آنرا بزیارت آثار تبرک در می‌آوردند و در ضمن ولوله و عشق بزیارت و خواستن حاجت از خدا نیز یادی می‌شد بقایای اولیاء در نظر ارادت مندان مسیحی بیش از زر و گوهر ارزش داشت و عموم مردم کاری بوجود یافع عدم آثار نداشتند و آنچه کیش یا شخص پارسا بخواب میدید یا ملهم می‌شد و بیان می‌کرد سخن او را می‌پذیرفتند و از این رو بنابر نوشته مورخ گبون (رجوع شود بکتاب تنزل و سقوط روم) مرده و بقایای ولی بیش از زنده او معجزه می‌کرد و ممکن است که چند تن شهیدان واقعی چندین تن شهیدان جعلی نیز اضافه می‌گشتهند.

در زمان قیصر تیودوس دوم لوسین (Luecian) نام کشیش سه شب متواتر خواب دید و چون که تواتر بودش کی در حقیقت و حقانیت آن خواب باقی نماند و خوابش چنین بود که هیکلی بسیار موقر با ریش طولانی و جامه سفید و عصای زرین مقابل او ایستاد و گفت که نام من گاما لیل است (Gamaliel) و جسد من و پسرم (Abileas) ابی لپس و دوستم نکومیدس و پارسای معروف (Stephan) است فان که نخستین شهید مسیحی بود در فلان مکان که بشما نزدیک بود در زمین کشتم مدفون شده اکنون شما باید ما را از این زندان گمنامی درآورید و بجایی که سزاوار مقام ما هست دفن کنید. پس از آن هیکل گاما لیل به انگشت اشاره کرد و لوسین را که مرعوب و مبهوت مانده بود مدفن نشان داد و گفت به اسقف بزرگ یروشلم خوابی که می‌بینی برگو الوسین شب اول به خواب اعتمای نکرد و شب دوم نیز تامل نمود ولی شب سیوم شک او کاملاً دور شده روز

چهارم نزد اسقف بزرگ رفت و خواستیکه مکرر دیده بود باو بازگفت. سخن او را باور کرد و باگروه بسیار روآن زمین رفت با بیل و کلنگ کار کردند و زمین حفر شد و قبرها نمایان گشتند و سه صندوق پهلوی هم از گامالیل و پسر و نکو میدس را مردم دیدند و با هلهله و ولوله باسلام و دعا آنها را برداشت بلند کردند و پس از آن چون صندوق چهارم رسیدند که از استیفان شهید بود دلایل مقدسین تپیدند و لرزه براند امشان افتاد همه نگران بودند خوشبوی بهشتی بمشام آنها میرسید گویا مشک و عنبر بودند که از متختیله بر سر و صورت آنها ریخته میشدند و مجرد دیدار بنا بر روایت مسیحیان هفتاد و سه تن بیمار که در آنجا حضور داشتند شفا یافتند کامالیل و دو تن دیگر رادرهمان نزدیکی در جائی مناسب تر و آشکارا تر دوباره دفن کردند ولی خاک شهید بزرگ را با جلوس به کلیسا ائی که بر کوه سیون (Sion) بود منتقل کردند و آنجا زیارتگاه عمومی شد. مسیحیان به پارسایان چندان ارادت و عقیده داشتند که قطره خون شهید که بر خاک میافتد آن خاک را تبرک میدانستند و استخوان یا چیزی که به ولی ارتباط داشت چون جان عزیز میداشتند و خاک پارسا اگر در کلیسا ائی دفن میشد یا در ظرفی در کلیسا محفوظ میگشت ارادتمندان از اطراف بزیارت آن میآمدند و ضمناً معجزه و کرامت نیز میشد.

تاکنون در شهر گووه (Gova) که از مستعمرات پرتغال بود جسد پارسائی مانده که از هم متلاشی نشده و هر سال یکبار آن جسد را برای زیارت و معاینه در میآورند و هزارها مسیحی از اطراف هند و دیگر ممالک بزیارت آن میروند و از سال میبودن آن شگفتیها میگذند و حکایتها میگویند. آنرا معجزه بزرگ میپندارند و دیدار آن جسد را شفای هر روز میدانند. دیگر از وسائل تبلیغ کمک بینایان و بیماران بود که تاکنون نیز هست کودکان کوچک و بزرگ و ایتمام بیکس چه مسیحی و چه غیر مسیحی را بر میگرفند و میپروردند و تربیت مینمودند و بکیش مسیحی بار میآورند.

باين ترتيب صدھا هزار کودک بدون در درس از دين دیگر بدين مسيحي در آمدند رسوم و طرز عبادت مهر پرستان یامذاهب دیگر که پسندیده عموم میشد بشکلی خوشت و مرغوب تر ترتیبی منظم تر در کلیساي پذیرفتند و عملی میشد و اگریکی ای را میگرفت که چگونه چنین و چنان رسم از مسيحي شده پاسخ میدادند که آنچه در کلیسا هست از کلیساست و بکلیسا در نیامده بلکه در رفته بود و بجای خود بازگشته. شیطان آنرا بکفار داده بود که تامردم را بفریبد و ماپس آوردیم از جمله سوزاندن بخور و آرایش کلیسا به گلهای مخصوص و روشنائی و مجسمه یا بت پارسائی یا یکی از حواریون وغیره وغیره ارادتمندان بامیدها و آرزوهایی که داشتند نذر و نیاز به کلیسا میآوردند. گاهی دیوار و زمانی پای مجسمه حواری را میبوسیدند و مقابل آن زانو بر زمین زده بمراقبه فرو میرفتند و آرزوهای خود را میخواستند. یکی فرزند نداشت و فرزند میخواست و دیگری محبوبه اش را میجست. یکی از بینوائی شکایت میکرد و یکی از هر ضی بستوه آمده شفای مرض را آرزو مینمود و باندازه ایکه آمال دنیوی در نظر بود به ثواب اخروی کسی کار نداشت و اگریکی بمراد همیر سید البته از معجزه فلان شهید یا پارسا بود. ثبوت نمیخواست روح شهید لمحه ای از فاله و فریاد نیازمندان آسوده نبود و باين ترتیب رهبانیت و پارسائی و پرستش آثار او لیاء نه تنها در دنیا میخواست و خود آزاری گوی سبقت را از دیگر ملل ربود و در ایران مانی پدیدشد و گفت که جهان تن ولذات تنی همه اهربیمنی و پلیده استند و مردم را بزهد و انزوا و ترک لذات دعوت کرد مختصر اینکه بسیاری از مردم آن عصر متفق بودند که چند روز زندگی را که طبیعتاً در ماندگی و بیچارگی است در مانده قر و بیچاره قرسازند و بر صدماتیکه ناچار از طبیعت متتحمل میشوند از خود نیز صد چند صدمات دیگر بیافزايند و چنین اشخاص را گوش نشین و مر تاض و قلندر و پارسا و تارک دنیا میناميدند برخی از

آنان بعقیده وايمان وصدقه چنان زندگی را اختيار ميکردن و بعضی نيز به تقلید و باميد طرف توجه مردم شدن و نمايش در بیابان و دشت و صومعه بسر میبردند و هر چند مرد مرتاض از مردم دور ميرفت مردم با نزدیکتر ميگشتند حتی پس از مرک و خالکشدن از او دست بردار نبودند.

کشور مصر نيز يكى از مرکزهای رهبانیت شده بود واتفاق عجیبی است که زاهدین متقدمین از متصوفه اسلام چون ذوالنون مصری نیز از همان کشور پدیدشد. از رهبانهای مصر آنتونی نام جوانی بیسواند از خانواده خود گریخت و زمانی طولانی در دشت و بیابان و گورستان و ویرانهای آواره میگشت و در کوه کلزم (Colzim) نزدیک بدریای سرخ جانی را بر گزید و در آنجا صومعه ساخت و عبادت و ریاست پرداخت و بگذشت روزها معروف گشت. اسقف اتنا سیوس با او دوست شد و چون قیصر او را بقستان تنیه دعوت نمود. دعوت را پذیرفت و در سن یکصد و پنج از جهان در گذشت و هزارها مردم از مصر و شام با او ارادتمند شدند شهرت و محبویت آنتونی سبب شد که زاهدین دیگر پیداشدند و صومعه ها بنای گشتند یک تن از جوانان شام بنام هیلاریون (Hilarion) در مسافت هفت میل انگلیسی از غازه در میان دشت صومعه ساخت و بریاست و عبادت مشغول گشت و طولی نکشید که مریدان دور او را بگرفتند و هر گاه او بدیدن صومعه ها و صومعه نشینها بفلسطین میرفت دو سه هزار سر سپرده پی او روان میشدند و نیز باسل (Basil) نام در استان پانت صومعه بنا نمود و شهرت یافت و در مغرب مارتین (Martin) نام سر بازی تارک ال دنیا شد و در کشور گال در صومعه نشست و مریدان بسیار گرد او جمع شدند از مریدان آنتونی برخی بحشه سفر کردند و بمقدم آنجا مرشد خود را معرفی نمودند و چند تن از آنها در آن کشور صومعه بنای گردند و تدریجی اعزالت و رهبانیت تحت نظم درآمد. مریدان وظایفی داشتند که بایستی در فرمان مرشد بجا آورند و این سلسله بعداً در اسلام میان متصوفه پایدار

ماند و مرشد ها چه در ایران و در درهند و چه در کشورهای دیگر خانقه و سر سپرده ها و ارادتمندها داشتند و هر که مرشد تو تارک الدنیا میشد او و مریدان او بایستی تحت قوانین مخصوص زندگی کنند. جامه خشن و خوراک ساده روزه و عبادت چله نشینی و شب نخوابی وغیره از لوازم مرشدی و مریدی بود. مریدان بایستی بمرشد خدمت کنند و مراحلی در تکمیل ریاضت عملی نمایند. صومعه اتفاقها متعدد داشت و در هر اتفاق یک یا بیشتر از مریدان بسر میبرد. در شب انجمان میشدند و بسخانان مرشدگوش میدادند و چون که صومعه بیشتر در دشت و بیابان بنا میشد و در آنجا هوای صاف و آسمان با ستارگان درخشندۀ عالمی پیدا میکرد که روح بنشاط در میآمد و مریدان از وقت شب آگاه میشدند و میدانستند تا کی عبادت بکنند و چه وقت بخوابند و هنگام سحر بوق صومعه همه را بیدار میکرد یکی پی آب میرفت و دیگری صبحانه مهیا مینمود و هر یک بوظیفه معین میرسید. اما زاهدی که تنها میزیست ناچار بایستی همه وظایف را شخصاً بجا آورد و زمانی که کار نداشت بنمازو نیاز وقت را بکشد والبته عبادت نیز حدی داشت چون خسته میشد بمراقبه فرمیرفت و ممکن است در آن حال شکوک در ذهن او جلوه کند و بایستی از آن توبه کند بلکه بخود سزائی دهد یا بگفته مرتاضین نفس سرکش را تنبیه نماید آنچه را که عموم مردم لذات و مایه شادی میپنداشتند برای او مصیبت بود که از آن میگریخت و اگر باقتضای طبیعت در خود تمایل میدید سخت میرنجید و توبه میکرد و زاری مینمود و بخدا رومیاً ورد و ازاویاری میخواست و هرگاه زندگی خداداده بمرارت و آزار میگذراند و در انجام جان بجان آفرین میسپرد، انجام رنج او و آغاز بزرگی بود جسد بیجان موردا حترام بلکه پرستش میگشت و بعزم مدفن میشد و پس از سالیان دراز که در زیر گور جز مشت خاک یا خاکستر یا استخوانی چند از او باقی نمانده بود بر روی کور زنده ها بکمال ادب و فروتنی از امراد خویش را تمنا میکردند و اگر تصادف میشد

و مرادی می‌یافتند معجزه و کرامت با و نسبت میدادند و باین ترتیب مرگ پارسا به از زندگی او می‌شد.

رهبانهای مسیحی بد و گروه منقسم می‌شدند. کروهی تحت نظم صومعه و نکرانی رئیس صومعه بسرمهی برد و ریاضت را با ایمان و دیانت توأم می‌کرد و گروه دیگر مانند قلندران اسلام آواره‌گی و بی قیدی می‌گذراند و همچنانکه ترک دنیا کرده بود ترک صومعه و قیود آن نیز مینمود و می‌گفت ما نمیخواهیم ننگ و نام را. برخی چه از مرد و چه از زن مانند روسای روحانی جینی هند، بر هنر کمال‌خلقتنی می‌مانند و گیس را پریشان می‌گذاشتند و به همان اندازه نیز عورت قانع بودند و اگر موی سر برای پوشاندن بهره‌ای از تن کافی نبود موی بدن را کافی می‌پنداشتند و در مغاره‌ها می‌گذرانند و اگر یکی از شهریهادر بیا بان آنها بر میخورد آنها را غول بیا بان دانسته فرار می‌کرد. روزها می‌گذشتند که خوراک نداشتند و شبها بودند که بیخواب بودند. سخن نمی‌کردند از جمله چنین آدمیزاده‌یون استیلتس (Styletes) قلندری بود که بسیار شهرت یافت و پس از ریاضتهای سخت در مسافت سی یا چهل در مشرق انتاکیه ستونی از سنگ‌ها ساخت که تدریجاً از بلندی نه پا و به بلندی شست که رسد و او بر آن بلندی بر رفته سی سال زیست. شدت گرما و تابش خورشید و سختی زمستان و شباهی زمهریر را تحمل کرد و بدون جامه یا وسیله‌ای برای حفظ از سرما و گرمگذراند، گفته‌اند که کار نیکوکردن از پرکردن است بشر حیوان عجیبی است و همت و حوصله و عقیده و ایمان او ازا و کارهای عجیب پدید می‌کند و هر نوع که خود را عادت داد عادی می‌گردد و اگر هم بخواهد از آن حالت درآید چونکه خوی او شده زمان طولانی لازم دارد که بصورت نخستین برگردد و چونکه زمان زیست محدود است، بازگشت گاهی می‌سرمی‌شود و گاهی نمی‌شود

سیمون بر بلندی ستون بیکار نبود گاهی هر دو دست را میگسترد که تن او صورت صلیب را پیدا میکرد و به یاد صلیب حضرت مسیح فرمیرفت وزمانی بهمان حالت عبادت مشغول میگشت گاهی زانو بر زمین میزد و همچنان میماند و باین ترتیب از جهان تن نجات یافت بنابر نوشته مورخ گبون انگلیسی اگر حاکمی یادآوری چنین سزائی بمجرم میداد مردم آنرا آزارو ستم میگفتند و انتقاد میکردند ولی سیمون شخصی بود که خود بر خود چنین حکم را صادر کرده بجای ایراد و انتقاد همه بر او تحسین و آفرین کردند و از صبر و ایمان او سخنها گفتند و مردم از ممالک دور چون کشور گال و هندوستان بزیارت ستون سیمون میآمدند و عرب دعای اورا وسیله نجات مینداشت بلکه شاه بانوی ایران بزرگواری و پاکی اورا قبول داشت و قیصر روم تیودوسیوس دوم در امور مهم کلیسا با مردی که بر ستون جاگزیده مشوره میکرد. پس از مرگ جسد اورا از ستون پائین آورده بر کوه تل النساء (Tellinissa) با جلوس بر دند و به تشییع جنازه سر سپهد مشرق با شش قن کشیش بزرگ و بیست و یک تن از بزرگان واعیان شش هزار سر باز شریک شدند مردم انتاکیه افتخار میکردند که جسد چنین پارسا در حومه شهر آنها بخاک سپرده شد و گور اورا وسیله حفظ و برکت شهر میدانستند.

چنین بود احترام بر هبانان و مر تاضین که در قرآن نیز از آنها ستایش و تمجید شده و میفرماید «گروهی هستند که میگویند مانصرانی هستیم و بین آنها کشیش و رهبان میباشند که کبر و غرور ندارند و آنچه که بر رسول (فرمان ایزدی رسیده) آنرا میشنوند و چشم‌شان پر از اشک میشود و از آنچه در ک میکنند و حق را میشنانند (ومتأثر شده) میگویند پروردگارا به توانیمان آوردم. پس نام مارا از شاهدین با ایمان بنویس» احترامی که مردم بچنین اشخاص مینمودند سبب تشویق دیگران میشد مردم آرزو میکردند که عابد بکنایه یا اشاره یا بصر احث در حق آنها دعا کند و بدعای او بکامیابی

امیدوار میشدند. بعقیده بسیاری هر تاض میتوانست پرواز کند و برآب راه رود و بر سر شیر و پلنگ سوار شود و از میان آتش بگذرد و میریض را شفا دهد وزن عقیمه را صاحب فرزند کند و بنفرین سخت ترین سفاک و جبار را نابود نماید مسیحیان باندازه‌ای بکیش خود مؤمن بودند که بعضی از آنها چون بدست وحشیهای گات ووس‌گات اسیر شدند (در عین بندگی و بیچارگی) و اسارت تبلیغ مینمودند و آقایان خود را بزهد و باکی و شکیبانی خود به کیش مسیحی مایل میکردند. از جمله الفیلوس (Alphilus) نام شخصی بود که قوم گات را بدین مسیح دعوت کرد و انجیل و بهره‌ای از تورات را به یکی از لهجه‌های آلمانی ترجمه نمود و قوم گات و وندال در قرن پنجم مسیحی شدند - مسئله تجسم (Reincarnation) و تثلیت یعنی پدید شدن حقیقتی مجرد بصورت بشر و یگانه بودن سه گانه و چند مسایل مرموز که بگفتن آسان و به توضیح دادن بسیار پیچیده و مشکل میشدند، از همه کس ممکن نبود در کمک کنند و در تورات پسر خدام کرده همچنانکه در اوستا و ویدا نیز میباشد ولی در آن نوشهای آسمان صعود کندویکی را پسر خدا بخوانندگوش آنها بچنین سخنان آشنا شده بود و بی تأمل میپذیرفتند و چون کیش مسیحی از دائره یهود بیرون شد، نو مسیحی که از یهود نبود مفهوم پدرو پسر را نمیتوانست بداند و علاقه پدر و پسر و چگونگی بر رفتن با آسمان و معنی نان و گوشت و شراب یا آیکه خون مسیح شد و از مفهوم صلیب و مرگ و حیات حضرت مسیح و روح القدس وغیره وغیره سر در نمیآورد پرسشها میکرد و هرگاه پاسخ واضح و عام فهم نمیشنید، انتقاد میکرد ناچار روحانیون مسیحی بروایات قدیم و افکار فلسفه متمسک شدند و میان مسیحیها علم کلام انتشار یافت و مذاهب متعدد از مسیحی پدیدگشتند.

آریوس نام (Arius) کیشیش اسکندریه که در قرن چهارم میزیست که پسر (یعنی

حضرت مسیح) از پدر جداست و بسیاری از عقیده او پیروی کردند و مقابله و مخالف او اتناسیوس (Athanasius) بطريق اسکندریه و جماعتی از کشیشها گفتند که پدر و پسر در اصل و در گوهر یک‌گانه و بنام ممتاز می‌شوند و یکی بنام پال از اهالی سامه‌سته (Samosata) و گروهی هم عقیده او گفتند که پسر مظہر پدر است و هرگاه میان روحانیون اختلاف یافتد، عصای تکفیر بلند می‌شود. آریوس را از کلیسا بیرون کردند و در آنوقت قیصر روم قستن‌تین بود و او می‌خواست مانند شاهان ساسانی به مرادی روحانیون مقام خود را استوار سازد. از این رو کوشید که اختلاف میان آنها نباشد یا کمتر بشود ولی نتیجه نبخشید و اختلاف روز بروز بیشتر شد. ناچار قیصر امور کلیسا را بدست گرفت و چهار مرکز بزرگ کلیسا یعنی اسکندریه و انتاكیه و روم و قستن‌تین را در رتبه یکسان نمود و بعد بر آن چهار اورشلیم را افزود. پنج مرکز بزرگ مسیحی بوجود آمدند ولی کلیساها دیگر نیز بودند که از آن پنج استقلال داشتند در سن ۳۲۵ بفرمان قیصر روم در کاخ شاهی در شهر نیسه (Nicae) در استان بتینا (Bithynia) انجمن تشکیل گشت و کشیش‌ها از اطراف در آنجا حضور یافته‌ند و درباره علاقه پدر و پسر بحث کردند و باکثریت رأی دادند که پسر در گوهر با پدر یکی است و در اصل امتیازی میان آنها نیست و با وجود یک‌گانه بودن پدر، پدر است و پسر باید پسر خوانده شود اریوس معزول و تبعید گشت. در آن انجمن از یک‌هزار و هشت‌صد کشیش (اسقف) سیصد حضور یافت و بودند و چونکه باکثریت در آنجا نبودند باز اختلاف باقی‌ماند و آنانکه شرکت نکردند می‌توانستند بگویند که اگر ما نیز در آن جلسه بودیم چنین و چنان می‌گفتیم. آریوس پس از آنکه تبعید شده بود باز رتبه اسقف را یافت ولی اتناسیوس بطريق اسکندریه اورا بکلیسا راه نداد و این بار او از کلیسا بیرون و تبعید شد و انجمن که در اورشلیم تشکیل گشت عقیده اریوس را پذیرفت. ضمناً آریوس در سن ۳۴۶ رحلت کرد و چنانکه

مردم گمان بردنده مسوم شد. قیصر نیز از جهان درگذشت ولی پیش از آنکه بمیرد او را یکی از اسقفها که با آریوس هم عقیده بود، تعمید کرد و رسماً مسیحی شد. آریوس بر هبایت دو شیوه ماندن زنان رهیان نیز مخالف بود و پس ازاو پیروان او در چندین فرقه منقسم شدند و بعد مسائله روح القدس و علاقه و مقام آن نسبت بپدر و پسر تحت بحث درآمد. مخالفین مسیحی که بگفته مسیحیان بت پرست بودند بر اختلاف کشیشها میخندیدند و آنانرا تمسخر میکردند.

در آن اثنا در ایران مانی پدید شد و مقام و حقیقت مسیح را بشکل مخصوص توضیح داد. بگفته آقای رابرتسن (J. M. Robertson) نویسنده تاریخ کیش مسیح عقیده مانی آمیزشی بود و برآن زنگ افکار ناستیک (Gnostic) نیز افزود بنابر عقیده او مسیح مقام مهر زرتشیها را دارد. مانند مسیحیان روحانیون مانویان نیز مراتب داشتند. یکی رئیس کل (که مقام پاپ کاتولیک را داشت) و بعد دوازده زیردست او. بس از آن هفتاد و دو کشیش بزرگ مانوی بودند. عقیده مانی حضرت مسیح هیکل مجرد و غیر جسمانی بود و از این رو آزار جسمانی باو نمیرسید. مانی از تورات انکار میکرد و انجیل چهار گانه را نیز قبول نداشت و بجای آن ارتنگ کنامه مقدس مانویان شد. زهد و دوری اضیات و ترک لذات دنیوی که در آن عصر در همه ممالک دنیا پسندیده بود نزد مانویها نیز مرغوب گشت آب مقدس یا خنکی قابش ماه و آتش مقدس یا حرارت روشنائی خورشید همه آلدگیهای اهربیان میبرند و تنها نور اهورمزدی را میگذارند و بمقان اصلی میرسانند.

مانی پیروان زیادی در مغرب زمین یافت و عقیده او بردیگر عقاید گروه مختلف مسیحیان افزوده شد. تجسم ایزدی یعنی او که بگانه و مجرد و برهمه محیط و فامحمدود است چگونه محدود گشت و بصورت بشر درآمد و مانند بشر زیست و برنج والم و آزاد و

خورد و پوشانک و مرک و حیات مقید شد تا اینکه بخواری او را بردار میخنگی کوب کردند و گذاشتند تا بردار از جهان درگذشت مسئله‌ای بود که هر فو مسیحی میخواست بداند. بنابراین زندگی مسیح را تأویل و تفسیر میکردند گروهی بنام دوکت یادوست (Docetes) گفتند مسیح در سن سی سالگی در کنار روداردن تبلیغ میکردند که بودی جسم و سخنان او آوازی بودند که مردم میشنیدند و آنچه یهود پنداشته که مسیح را آزار رساندند و توهین کردند اشتباهی بود زیرا که آنها بگمان خود تنی را آزار می‌ساندند و مسیح تن نبود و هرچه از مسیح دیدند می‌خیال بود یعنی بردار میخنگی کوب کردن و مجروح نمودن و بعد دفن کردن همه خیال بود. هانی و مرسیون (یامرقبون) همین عقیده را داشتند و حکماء ناستیک (Gnostic) میگفتند که خدای یهود که این جهان ناپایدار را آفرید بر خدای حقیقی عاصی شد والبته چنین عقیده از اورمزد و اهریمن گرفته شده حکیم ناستیک میگفت پسر خدا بصورت بشر پدید آمد تا آئین خدای یهود را بر اندازد و مانوی میگفت که ممکن نباشد خدا بنام پسر از رحم زنی ولادت بیابد و مانند دیگر نوزادگان بخون و کثافت آلوهه گردد بلکه او (یعنی مسیح) چون روشنائی که از شیشه میگذرد از رحم حضرت مریم جدا شد و به تن او آلوهه نگشت و بنابرین حضرت مریم با وجود زائیدن طفل همچنان دوشیزه بماند و فرقه‌ای از دوکیت میگفتند که حضرت گرچه از ماده هنوز بود ولی به هیکلی پدیدشد که تنی بود و مردم میدیدند و فرقه کرنتوس (Cerinthus) میگفتند که حضرت مسیح جنبه‌ی تجرد و تنی یا ایزدی و بشری هر دو را داشت. از این رو احکام دین و رموز باطن را بزبان ایزدی بیان میکرد و امور دنیا را چون بشر بجا میآورد آن. مسیح که در ناصریه بدنیا چشم گشود پسر یوسف نجار و از بطن مریم تولد شد و بشر بود ولی هرگاه در رود اردن تعمید یافت و عقل کل بر او بصورت کبوتر سایه افکند اذ آنوقت او بشر نبود بلکه آنچه او میکرد در حقیقت عقل کل میکرد و هرگاه مسیحی

که بشر بود بددست یهود گرفتار شد مسیحی که عقل کل بود از او جدا کشت و بمقام خود در آسمان بر رفت و بخداوند پیوست محض امیتاز او را پسر و خدا را پدر مینامیم و مسیح بشر را که یهود بگرفتند و بخواری و مرگ مبتلا شد چونکه در سایه عقل کل مانده بود ابتلای او مانند عموم مردم نبود بلکه در او نیروئی پیدا شد که ابتلا و آلام را احساس نمیکرد و فرقه‌ای میگفت که مسیح بشر بود: ولادت یافت و مراحل کودکی و جوانی را در نور دید و بردار از جهان در گذشت، زندگی و مرگ او خدمتی به بشر بود. معجزه او که بیمار را تندرست میکرد کار تازه نبود زیرا که انبیاء بنی اسرائیل نیز بیمار را شفا میبخشیدند و مرده را زنده میکردند و در گردونه آتشین برآسمان عروج مینمودند و اینکه مسیح خود را پسر خدا و واسطه میان خالق و مخلوق قرار میداد، ادعای تازه نبود زیرا که پیش از او برخی چنین ادعا کرده بودند. پدر او یوسف مریم نام دوشیزه را ازدواج کرد و خود نیز فرمود که او از نژاد داود است. برخی میگفتند که چون حضرت مریم آبستن شد شوهر یا نامزد او شگفتی نمود ولی در خواب دید که یکی اورا اطمینان داد و گفت که حمل مریم از روح القدس است و او مطمئن شد و باور کرد. از این افکار و روایتهای مختلف میان مسیحیان اختلاف پاینده ماند و مجالس متعدد از اسقفهای بزرگ تشکیل گشتهند و در انجام حضرت مسیح را بخدا و روح القدس پیوست کرده سه خدارا یگانه نمودند. سه خدا و ضمناً یگانه کردن منحصر به مسیحیان نیست بلکه در دیگر کیشها نیز چنین عقیده بود از جمله:

در مصر - منتو (Muntu) و موت (Mut) و آمون سه دریاک بودند.

در بابل رامو (Amu) یعنی آسمان رانلیل (Anlil) (یعنی زمین و «را» (Ra) یا سین

(Sin) یعنی ماه یا خورشید.

در هند - شیوا و وشنو و برهم

و نیز در ممالک دیگر و تولد و پرورش و بالیدگی و جوانی و پیری و زندگی و مرگ

و زیست پس از مرگ در افسانه‌مای خورشید چه در ممالک خاور و چه باخته به‌اندک اختلاف ذکر شده‌اند و همچنین زادن طفل از دوشیزه و تولد در مغاره وغیره در افسانه‌های دیگر ممالک نیز دیده می‌شود. اسکندریه یکی از مرکزهای بزرگ کیش مسیحی و فلسفه‌نو افلاطونی شد. کتاب خانه بزرگی داشت که در زمان بطالمی اول پنجاه هزار طومار یا جلد کتب در آنجا یافت می‌شدند و آن‌گاه قیصر چولیوس بر اسکندریه تاخت شماره کتب به‌فتاده‌زار رسیده بود. بهره‌ای از آن کتب در محاصمه اسکندریه سوزانده شدند ولی بیشتر از آنها که اهمیت داشتند در سیراپیم (Serapeum) محفوظ ماندند تا این‌که در عصر تیودوسیوس بزرگ، اسکندریه مفتوح شد و فرمان او اکثر از معابد غیر مسیحی را خراب کردند از جمله سیراپیم بود. در سنه ۲۹۱ گروهی از مسیحیان متخصص به سرکردگی اسقف تیوفی لوس (Theophilus) بر آنجا حمله آورده معبد آنجا را خراب کردند و کتابخانه نیز نابود گشت اراسیوس (Orasius) نام شخصی که آنجا را پس از تباہی معاينه کرد مینویسد که قفسه‌های کتب را همه خالی یافتو معروف است که در زمان خلیفه عمر ابن خطاب اعراب نیز آنجا را سوزانند ولی معلوم نشد که کتاب خانه بی‌کتاب را چرا آتش زدند.

آقای رابرتسن (Robertson) نویسنده تاریخ کیش مسیحی شرحی از عقاید بت پرسنان و مهرپرستان روم و افسانه‌های یونان و ملل آسیای کوچک و بابل و شام بیان کرده و چنان احساس می‌کنیم که مسیحی‌ها تدریجاً آنچه از رسوم آنها و افسانه‌های که با عقیده خود همنگ یامناسب دیدند، به کیش خود در آوردند و بالته به نوعی که بالا کاملاً یکسان نباشد و مردم تصور نکنند که تقلیدی است بلکه ایمان بیاورند که ابتکار از مسیحیهاست،

نستوریوس نام کشیش انتاکیه که شخصی سخنران فصیح و مردی پارسا و پاکدامن بود و عظ اورا قیصر تیودوسیوس شنید و پسندید نستوریوس از توجه او استفاده کرده

به قیصر گفت که سر زمینی باو عطا کند که در آن سنوندگان خوش عقیده باشند و پیمان نمود که در معاوضه او سلطنت روحانی و آسمانی را بقیصر بدهد و گفت اگر مردم فاسد را بوسیله من از میان برداری پیمان می‌بیندم که دشمن روم یعنی ایرانی را تباہ سازم قیصر بسخن او ایمان آورد و هر که را او خواست بگرفت و در زندان کرد یا کشت و چنانکه نستوریوس می‌خواست کشور روم را از مردم فاسدالعقیده پاک ساخت ولی زمانی رسید که کشیشهای دیگر گفتند که خود نستوریوس فاسدالعقید است زیرا که بعقیده او مسیح دو جنبه داشت یکی ایزدی و دیگر بشری بود. مادر او هست ولی مادر خدایست کم کم کشیشهای آشکارا بر نستوریوس بلند شدند و قیصر را مجبور کردند که انجمن از اسقفها در شهر افسوس منعقد سازد تا در باره اختلاف تازه بحث و فکر کنند و قضاوت نمایند و کشیشهای بجای اینکه اختلاف را فرع کنند و به نتیجه‌های بررسی و هدف را یگانه قرار دهند، بیشتر اختلاف کردند و مباحثه بمرافعه و ممتازه بزد و خورد و خونریزی انجام یافت و بالاخره نستوریوس را فاسدالعقیده قرار دادند و او را از ریاست کلیسا معزول و از افسوس به انتاکیه و از انتاکیه به پتره (عربستان) و از آنجا بجزیره‌ای در لیبیا (Libya) تبعید کردند و آن پارسای بیچاره در آوارگی جان بجان آفرین سپردو رقیب بزرگ او کیمرا (Cyril) اسقف اسکندریه شخصی بسیار متعصب بود هر که را با خودهم عقیده نمی‌یافت رحم و شفقت را فراموش می‌کرد هی پاتیا (Hypatia) نام دوشیزه دختر تیون فلسفه یونان را نیک آموخته و از افکار افلاطون و ارسطو آگاه گشته مردم را در آن فلسفه درس می‌داد و اسقف کیرل اورا رقیب خود می‌پنداشت و بر او حسادت می‌ورزید تا اینکه بهانه‌ای یافت و تحریک کرد که مردم آن دوشیزه دانشمند را بگرفتند و عریان کرده بکلیسا کشیدند و در آنجا سر آن مظلوم را بریدند و با هدف گوشت تن اورا از استخوان جدا کرده سوزانندند.

واما اشخاصیکه به نستوریوس همعقید بودند و باو ارادت داشتند بمرز ایران

هجرت کردند و در ادسه (Edessa) مرکز بزرگ از کلیسای نستوریوس بوجود آمد مبلغین شامی در ایران پیشرفت شایانی کرده بودند و با وجود مقاومت و مخالفت سخت موبدان زرتشتی شماره بسیاری ازا ایرانیها کیش مسیحی را پذیرفتند. تبلیغ کیش مسیحی در ایران بدرو طریق بود: یکی بواسطه مبلغین شام و استانهای روم در حدود ایران و دیگر از طریق اسیران روم که شاهان ایران در نقاط مختلف ایران آنها را جامیدا دند و تا زمانی که کیش مسیحی در روم رسمی نشده بود و قیصران روم بت پرست یا مهر پرست بودند و مسیحیان را بانواع شکنجه و آزار میکشند و بدرندگان می داند که تکه پاره کنند و بخورند یا بزندا میکردن مسیحیان، ایران را جای امن و آزادی مییافتند و به اطمینان زندگی میکردن ولی چون قستان تین بزرگ باقتضای سیاست حامی دین مسیح گشت و ادعای کرد که هر کجا مسیحی باشد او در حمایت قیصر است توجه مسیحیان ازا ایران بسوی روم شد بویژه چون می دیدند که زرتشتیهای ایران نیز در تعصب کمتر از کشیشهای روم نیستند و از این رو زمانی که میان ایران و روم جنگ در میگرفت مسیحیان ایران حاضر نبودند که به دولت خود خدمت بکنند و باهم کیشان رزم نمایند بلکه با دشمن میساخند و وطن فروش و خائن میشدند. بنابر آئین زرتشتی هر که از کیش زرتشتی هر تشدید سزاوار قتل یا زندان بود و او را یکسال مهلت می دادند و در آن یکسال موبدی مأمور میشد که او را اندرز نماید و رهنمائی کند و اگر در عقیده جدید اصرار داشت در پایان سال دادران قضاوت میکردن و فرمان شاهی بر او جاری میشد و بنابر رأی و فتوای دادران که موبدان بودند ، بسرا میرسید و دولت بجای اینکه مانع بشود سبب انتشار دین مسیحی میشد . مسیحیان ایران در عقیده خود استقامت و علاقه فوق العاده داشتند و زندان وقت را بر انکار از عقیده ترجیح می دادند . زرتشتیها از موبدان و مؤبدان از دولت یاری میخواستند. دولت ناچار میشد که همراهی کند و اگر نمیکرد فساد فزو نتر میگشت و آنوقت بود که اگر یکتن مسیحی کشته میشد به تبلیغ کشیشهاده تن میشدند و ده تن صد تن میگشتند وزجر و شکنجه و آزار و زندان مختصر را مفصل

وامینه نمودند و ضمناً هر اندازه که ممکن بود معجزه و کرامت را بمبالغه و آب و تاب بیان میکردند و خود را ستمدیده و فرماندهان ایران را ستمکار میساختند که شنوندگان متاثر میشدند و این خود وسیله تبلیغ میشد و مردم را از موبدان متنفر میکرد. تبلیغ دین مسیحی بواسیل زیر صورت میگرفت:

- ۱ - شکیباتی در شداید و مظلوم نمائی.
- ۲ - به انگیزش و اتفاقاً بر عقاید آنانکه مسیحی نبودند.
- ۳ - به پرستاری و معالجه از بیماران.
- ۴ - یاری و حمایت از بینوایان.
- ۵ - پارسائی و رهبانیت و ازدواج.
- ۶ - بمبالغه در آزاری که غیر مسیحی با آنها میرسانند.
- ۷ - معجزه و کرامت.
- ۸ - همراهی و خدمت با سیران و یتیمان.

مسیحیان گاهی به تبلیغ احساس غیر مسیحی را برافروخته میکردند مثلاً کشیش تحریک میکرد که آتشکده‌ای را خراب کنند و هر گاه زرتشتیها از آن حرکت بخشم آمده بدولت شکایت میکردند و دولت کشیش را فرمان میداد که آنچه خراب کرده‌اند تعمیر کنند او بعنوان اینکه جای کفر را بعیده او نمیتوان تعمیر کرد از بردن فرمان انکار مینمود زرتشتیها بیشتر برافروخته میشدند و آتش فتنه شعله ور میشد دولت مداخله میکرد و چند تن از کشیشها و هواخواهان آنها را زندانی مینمود یا میکشت و پس از آن همکیشان آنها ستایشها از ستم و ستم دیدن میکردند و با آب و تاب شکیباتی و مظلومی آنها را حکایت مینمودند و باین ترتیب تجاوز کننده ستمدیده محسوب میگشت ایرانیان مسیحی برخی اوقات پیشگوئی میکردند که در آینده دولت ایران تباہ خواهد شد و دین

زدشتی نابودخواهد گشت از جمله فرهات یا فرهات است (Afraetes) که بنام پارسای ایران معروف شد رهبانی بود که اسقف شد و بگفته دکتر ولیم رایت (William Wright) او اسقف کلیسای موصل و درشورای کلیسای تیسفون و سلوکیه عضو بود و از اول ۲۲ هومی لی (Homilees) یا خطابه وعظ به یادگار مانده است و از آن بیست و دو خطابه نخستین ده در سنه ۳۴۳ و دوازده دیگر در سنه ۳۴۴ ویکی که از ملحقات است در سنه ۳۴۵ گفته و نوشته شده و این خطابه‌ها وقتی گفته شده که میان ایران و روم در زمان شاهپور دوم آتش رقابت و جنگ گرم و شعله‌ور شده بود قستان تین قیصر روم خود را سپرست و حامی مسیحیان جهان اعلام کرده بود و انتاسیوس اسقف بزرگ که عقیده او درباره یگانه بودن پدر و پسر و روح القدس عموماً پذیرفته بودند با دوم بمقام بزرگ خود رسید و از مکان تبعید بازگشته بود از این رو با رقابت دو پادشاه مقتند و جاه طلب کشمکش روحانیون نیز باستی سخت تر گردد. فرهات مانند بگر مسیحیان عراق و ایران بکلیسای شام ارتباط داشت و زبان کلیسای شام سریانی بود برخی از همکاران وی در انجمان بزرگ نیسا (Nicaea) شرکت داشتند خطابه اومطابق می‌شوند با بیست و دو حرف تهجی که در زبان سامی استعمال می‌شدند. در زمانی که فرهات خطابه‌ها می‌گفت و مینوشت قیصر قستان تین تازه از جهان در گذشته و افکار آریوس در همه کلیساها انتشار یافته و مسیحیان در چندین گروه منقسم شده بودند. فرهات در خطابه‌اش پیشگوئی کرد که لشکر کشی ایران بر روم به ناکامی ایران انجام خواهد یافت (رجوع شود بترجمه خطابه فرهات از دکتر گوین (Gwynn) واژ دکتر بج (Budge) و این گونه خطابه مسیحیان ایران را جرأت میداد و امیدوار می‌ساخت که بدولت خود اطاعت نکنند. شاهپور دوم فرمان صادر کرد که اسقف سیمون (شمعون) گرفتار شود و تا زمانی که مسیحیان که رعیت ایران می‌باشند در ایران زندگی می‌کنند بتوسط اسقف نامبرده مالیات را نپردازند و گزینت را ندهند

اسقف زندانی بماند زیرا در صورتی که دولت ایران در دشمن بجنگ میپردازد رعایای مسیحی آرام بسرمیبرند بلکه با دشمنان ایران دوست میشوند والبته فرمان شاهپور مدلل و درست بود و چیزی از سیمون نمیخواست که مخالف باکیش او باشد زیرا مرسم بود که مالیات را مسیحیان توسط اسقف بدلت میپرداختند و چونکه همکیش او بودند از سخت گیری مأمورین دولت آسوده بودند در صورتی که رعایای زرتشتی بایستی مستقیماً مالیات پردازند و مأمورین گاهی ملايم و زمانی سخت گیر میشدند. سیمون بجای اینکه فرمان را اطاعت بکند سرکشی کرد و درنتیجه یازندانی شد یا زندانی بود در زندان بماند و خشم پادشاه را برانیگشت. شاهپور گفت سیمون میکوشد که رعایای مرا بسرکشی وا دارد و کشور ایران را بقیصر بسپارد که همکیش اوست و در انجام سیمون کشته شد یا بگفته مسیحیان شهید گشت والبته شهادت او انگیزش کینه مسیحیان شدو جنگ ورقابت روم و ایران و تعصّب مسیحیان وزرتشیان علاقه پادشاه و رعیت مسیحی را چنان وخیم کرد که پادشاه برآ نهاد سخت گرفت. گروهی از آنها زندانی شدند و گروهی بقتل رسیدند و بعضی تبعید گشته اند. از جمله هلیودور (Heliodore) نام اسقف بانه هزار مسیحی ساکن باره فنگ (Phenak) در استان بزابده (Bezabdeh) بخوزستان تبعید شد باره مذکور در مرزا ایران و روم واقع شده و بنظر نقطه نظامی جای مهمی بود و چون هلیودور و پیروانش شورش کرده بودند. چاره بجز تبعید نبود. نویسنده گان تاریخ شهدا مسیحی از کثرت شهدا مسیحی و آزار و شکنجه واستقامت بمبالغه حکایتها نوشته اند و این زجر مسیحیان از سنه ۳۳۹ تا رحلت شاهپور دوم ادامه داشت و شدت آن بیشتر در استانهای شمال مغرب و ارمنستان بود. سوزومن (Sozomen) نام نویسنده شهدا مسیحی شماره شهیدان را که در زمان شاهی شاهپور بشهادت رسیده اند شانزده هزار تن رسانده پس از شاهپور در زمان اردشیر دوم و شاهپور سوم و بهرام چهارم اتفاق مهم نسبت به مسیحیان

روندادزیرا که در زمان شاهان نامبرده ایران با روم جنگ نداشت یزدگرد اول بخواهش
قیصر سرپرشت و مربی و لیعهد شد و با مسیحیان بمدارا و شفقت رفتار کرد و بنابراین
موبدان زرتشتی از اورنجیدند مسیحیان ایران بجای اینکه از آن موقع استفاده کنند
باندازه‌ای بی اعتدالی نمودند و تعصب خشک و بیجا از خودنشان دادند که پادشاه محضر
آرام کردن زرتشتیان ناچار ستمگری کرد قیصر مروتا (Marutha) نام اسقفرا بسفارت
بدر بار ایران فرستاد که در باره مسیحیان ایران قراری داده شود. یزدگرد از دیدار و
رفتار مروتا خوشنود شده فرمان داد کلیساها را که خراب کرده بودند تعمیر بشوند و
مسیحیان زندانی آزادگرند و افزود که کشیش‌های مسیحی که مبلغین نیز بودند به رجای
ایران که خواستند سفر بکنند و نیز بنا برای خواهش مروتا فرمان نوشت که انجمن
مسیحی در شهر سلوکیه منعقد گردد و در آن انجمن اموری که متعلق به مسیحیان باشدند
تصفیه گردند و این انجمن بریاست اسقف اسحق کشیش بزرگ سلوکیه با تفاق مروتا
تشکیل گشت و در آن آئین (جائیق) بزرگ که در تیسفون بود پنج خوره یا هر کزدینی
هر کدام بریاست یک تن مطران تعیین شدند از این قرار:

۱ - در گند شاپور خوزستان.

۲ - در نسیبین.

۳ - در هسن.

۴ - در اربل

۵ - در کرکوک

در فرمان پنج مطران سی تن کشیش بودند. پادشاه اسقفها را بدر بار خواست و
آن اطمینان داد که در پیروی کیش و آئین خود آزاد خواهند بود و آنها اجازه داد که
کلیسا بناسنند و فرمان نوشت که کلیسا‌ای ایران در حکم مروتا و اسحق باشد و پس از چند

سال یه بلها (Yabalaha) نام اسقف را که جانشین دوم اسحق میشد بدر بار قیصر بسفرت فرستاد و او با هدایای قیصر بایران بازگشت و پادشاه آن هدایا را بکلیسا بخشید که در تعمیر کلیسا صرف کنند. چنین بود همراهی و شفقت یزد گرد که موبدان زرتشتی برنجیدند و او را بزم کار نمایند و متأسفانه مسیحی نیز احسانهای او را فراموش کرده برای او اسباب درد سرپدید کردند. باین صورت که یکتن مسیحی که باید کشیش باشد بنام حشو (Heshu) در شهر هرمزد اردشیر برضایت عبدالنام اسقف آتشکده‌ای را که بکلیسا نزدیک بود آتش زد و خراب کرد و مأمورین دولت اشخاصی را که مرتکب چنین جرم شده بودند دستگیر کرده بفرمان حاکم به تیسفون بردنند. پادشاه شخصاً بررسی کرد. اسقف از شرکت در کار آتش زدن انکار نمود ولی حشو اعتراف کرد که او آتشکده را آتش زده و خراب کرده است و با آن قانع نشده در حضور پادشاه نسبت بدین زرتشتی الفاظ رکیک گفت پادشاه با او فرمود که آتشکده باید تعمیر بکند و او بعد از آنکه آتشکده معبده کفر است از آن انکار کردو در نتیجه کشته شد. مسیحیان روم و نویسنده‌گان تاریخ شهداء اور استودند وادیان و فدایکاری و از خود گذشتگی او را تمجید نمودند همچنین کشیشی بنام شاهپور به یکتن از بزرگان زرتشتی بنام آذر فرن باغ را تبلیغ کرد و اودین مسیحی را پذیرفت و خواست که درده خود کلیسا بنانند و پس از چندی بنانکرد. موبدي بنام آذر بودی پادشاه را از ارتداد آذر فرن باغ آگاه ساخت و بنابر آئین آن عصر از دربار بموبدی فرمان رسید که هر تدر را اندرز کند و رهنمایشود و آذر فرن باغ چندی بعد بکشیش زرتشتی برگشت و زمینی که در آن کلیسا ساخته بود از دولت باز خواست که از تصرف مسیحیان درآورده باو بسپارند شاهپور کشیش به کشیش دیگر را که نرسی نام داشت تحریک کرد که نگذارد کلیسا و زمین کلیسا با آذر فرن باغ پس بدهند ولی مردم ده بزور گرفتند و کلیسا را آتشکده ساختند. فرسی ایستادگی کرد و نماز مسیحیان را در آنجا بجا آورد و این

حرکت او با تشكده توهین میشد موبد آن ده مردم را برانگیخت که فرسی را بگیرند و تنبیه کنند و بعد اورا بزنجیر کرده به تیسفون فرستادند و در آنجا موبد آذر بودی باو سفارش کرد که آتشکده را تعمیر کند و آسوده گردد. فرسی نپذیرفت و چون برانکارا صرار کرد، اعدام گشت.

در شاهی بهرام پنجم بازمیان ایران و روم علاقه سیاسی بهم خود و دولت بر مسیحیان سختگیری کرد و مهرشاه پور موبد موبدان برای زجر و آزار مسیحیان تعیین گشت. از این رو بسیاری از مسیحیان که در مرز بودند بخاک روم پناهنده شدند و مهرشاه پور اعراب را برانگیخت که بر آنها بتازند و مال آنها را غارت کنند و در چباول و غارت عده‌ای از آنها کشته شدند. یکی از مأمورین دولت که بزرگ مسیحیان مأمور بود و اسپید یا سپهبد نام داشت از آن وظیفه چندان اکراه مینمود که بجای زجر آنها را رامیداد که بگریزند و جان بسلامت بدربرند و خود نیز از ترس فرار کرد و به آنان تول نام سردار روم پناهنده شد و اوریاست عشاير عرب را باو و اگذار کرد و اگر این روایت نویسنده کان شهداء مسیحی درست باشد، شخص نامبرده باید اصلاح عرب باشد و گرنه رئیس عشاير عرب نمیشد. بهرام پنجم از دولت روم خواست که مسیحیان فراری را که ایرانی بودند با ایران پس بفرستد ولی دولت روم تقاضای اورا رد کرد تا اینکه میان دولتين صلح شد و قرار گذاشتند که زرتشتیها در خاک روم و مسیحیان در کشور ایران آزاد باشند.

چنانچه پیش اشاره شد بعقیده نستوریها حضرت مسیح دو جنبه دارد یکی ایزدی و دیگر بشری و این دو جنبه از هم ممتاز میباشند و فرقه یعقوبی میگفتند که این دو جنبه ممتاز در ذات او یکانه میشوند و این اختلاف در عقیده سبب مخالفت شد و چون ابس (Ebas) پیشوای نستوری در سن ۴۵۷ از جهان درگذشت. یعقوبیها در شهر ادسه نیرو گرفتند و کشیش یعقوبی نستوریها را از آنجا بیرون کرد و آنها بخاک ایران پناهنده

شدند و مورد نوازش پادشاه گشتند بر سو ما نام کشیش را شاه دوست میداشت و در حقیقت سختگیری دولت ایران نسبت بروحانیون مسیحی به دولت بود: یکی تعصب سخت و خشک مسیحیان و دیگر تحریک. موبدان کشیش‌های مسیحی پیروان شان را بخیانت بهمهین دولت تحریک می‌کردند و حرکاتی مینمودند که سبب برانگیختگی و برافروختگی زرتیشیها می‌شد و ضمناً موبدان نیز تعصب خود را داشتند و در نتیجه‌ی چنین تعصب و بلکه حماقت دولت ناچار بایستی مداخله کند و قانون را جاری سازد و مردم سرکش را تنبیه نمایند و چنین تنبیه که لازمی و قانونی بود بنام زجر بمبالغه گفته و نوشته می‌شد لی کشیش‌های که بعبادت مشغول و بدولت متبوع مطیع بودند همواره مورد نوازش هر حمت پادشاه می‌شدند و با اندازه‌ای پادشاه بر آنها اعتماد می‌کرد که بسفارت بدر بار قویترین رقیب که روم باشد آنان را می‌فرستاد بنا بر نوشته استاد کریستن سن (تاریخ ایران در عصر ساسانیان) در سختترین روزهای زجر و آزار فامیده شده‌اند اثری از اینکه دولت ایران مانع از آزادی عقیده یا اجرای احکام دین و عبادت باشد دیده نمی‌شود عصر شاهپور که زمان سختگیری بود اگر کشتاری روایت شده بمبالغه می‌باشد. کشتار به ندرت شده و آن نیز بسبب هیجان و برانگیختگی مردم در ایام جنگ بود ورنه مسیحیان در آن ایام نیز بنا بر رساله تنبیه از فرهات (Aphraat) با آرام زندگی می‌کردند مسیحیان ایران در فرمان کاتیلیکوس بودند و ممکن است که سزاگاهی بسبب خشم و برافروختگی پادشاه یا فرماندهی سخت می‌شد ولی در عین سختی مدارا و ملایم نیز وجود داشت چنان‌که از منابع مسیحی نوشته شده که در عصر بهرام پنجم مهر شاهپور که به تنبیه و تادیب مسیحیان مأمور شد و از دشمنان سخت مسیحیان بشمار میرفت فرمود شانزده تن مسیحی را که اصلاً زدتی باشد باشند بر هنر کنند و بکوهی برده در هوای سرد دست و پا بسته بگذارند و خوراک با اندازه بخور و نمیر بدهند تا از کرده پشیمان شوند

و بکیش نیاکان بازگردند و آنها یکهفته با آن حالت ماندند تا اینکه مهر شاهپور از چکونگی آنان جویا شد. گفتند به مرگ نزدیک شده‌اند و در عقیده خود راسخ مانده‌اند گفت آنها بگوئید که خورشید را نیایش کنند و زنه فرمان میدهم پاها یشان را بریسمان بسته دره کوه چندان بکشند که گوشت از استخوان جدا گردد. نگهبان آنانرا آگاه ساخت برخی که عاجز شده بودند و هوش داشتند سخن او را پذیرفتند و دیگران که هوش نداشتند نتوانستند پاسخی بدھند ولی مهر شاهپور که محض ترساندن چنین پیغام فرستاده بود بدون اینکه منتظر گردد که آنها خورشید را نیایش کرده‌اند یا نکرده‌اند فرمود آنها را بشهر سلوکیه که مرکز مسیحیان بود بینند و آزاد کنند و آنها چون از رنج و درد در آمدند از کرده خود توبه کردند و به کیش مسیحی پاینده ماندند و از مأمورین دولت کسی متعرض آفان نشد.

هرگاه فرمـانده میخواست اقدام سخت برخلاف مسیحیان بکند بایستی از پادشاه دستور بگیرد و آنچه سختگیری میشد یا برای رانیان زرتشتی بود که مسیحی شده بودند یا برگرهی از مسیحیان که بدولت عاصی یا خائن بودند و دیگران را بعصیان تحریک میکردند و در آنصورت گاهی تر با خشك میسوخت. از جمله پیرگشنسب برادر زاده شاهپور دوم مسیحی شد و نام مارسپها (Moar Sabha) بخود گرفت و بنابر فرمان پادشاه پس از شکنجه و تحمل از زندگی محروم شد و نیز موبدی که بسبب دانش لقب همکدین یافت ولی از فداکاری و ایثار نفس و استقامت مسیحیان متأثر شده مسیحی گشت و ب مجرم ارتداد کشته شد و با این ترتیب تادیب و تنبیه میشد ولی نویسنده کان تاریخ شهدا باندازه‌ای مبالغه کرده‌اند که چیزکی را چیزها کرده‌اند زیرا که میخواستند به یک کرشمه دوکار بشود یعنی هم دولت زرتشتی بدنام شود و هم تبلیغ کرده باشند. مسیحیان هم از زرتشتی و هم از بت پرستان روم نفرت داشتند و نیز از



ناستکهای (Gnostics) که نیمه مسیحی بودند، سخت انتقاد میکردند و آنها را بکارهای ناشایسته همین میساختند از جمله میگفتند صدو قیان که فرقه‌ای از ناستک بود سرخوک را میپرسند و با وجود نفرت از مهر پرست و بت پرست جشن‌های آنان را که بیاد ایزدی برپا میکردند و رسومی بجا میآوردند بشکل دیگر به کیش مسیحی در آورده بودند از جمله ایزد باکوس (Bacchus) را نام پارسا باکوس دادند و دمتریوس را پارسا (Saint) دمتریوس خطاب کرده هرچه مهر پرست یا بت پرست برای ایزدان آن نام میکردند اینها بنام پارسا بجا میآوردند البته کلمه ایزد حذف میشد در سنه ۳۷۶ که او اخر شاهی شاهپور دوم بود معبد مهر پرستان را که در پتله بود مسیحیان خواب کردند و تختی که رئیس مهر پرستان بر آن مینشست بکلیسا معرف سان پیتر بروم آوردند و پاپ دوم بر آن جلوس کرد و تاکنون آن تخت در کلیسا نامپرده دیده میشود بلکه در نام کلیسا که سان یا سنت پیتر میباشد برخی شک میبرند که مبادا در اصل اشاره به پتر مهر پرستان باشد مختصر اینکه کلیسا مسیحیان که در حال تکوین بود مراحل مختلف در مینوردید و گوناگون میشد از افکار و رسوم مهر پرستان و بت پرستان و یهود و افکار نو افلاطونی بلکه زرتشتی در هم آمیخته شده معجون مرکبی میگشت ولی هنر در این بود که آمیزش بنوعی میشد که نمونه از اصل کاملاً ممتاز بود و کسی نمیتوانست بگوید که چه از که گرفته شده، برخی از کشیشها محض تحصیل ثواب معابد غیر مسیحی را خراب میکردند و مردم بر افروخته میشدند و خراب کنند. اگر قفار میکردند و اگر از خوبیتی او را میکشند او شهید میگشت رب ابو له (Rubbula) نام کشیش ادسه میان پیروان این دیسان و یهود و آریوس نفاق میافکند و آنرا کار ثواب میدانست. گاهی آنها را از معابدشان بیرون میکرد و دو تن کشیش بودند یکی بنام سبها و دیگر و شهریک (که شاید ایرانی باشد) و از مقدسین شمرده میشدند اینها

همه اطراف کشور سیاحت میکردند و هر کجا که میتوانستند معابد غیر مسیحی را بدست آورده کلیسا مینمودند. گاهی معجزه نیز مدعی میشدند مثلاً کشیش بنام سبها ادعا میکرد که سنگ را اشاره کند از جایش بلند شده سوی او روان میگردد و مردم با انگی چون صدای تندر شنیده آنسو دویدند و دیدند پاره سنگ از جا بلند شده رو به سبها میرود . بیتون نام پارسای مسیحی را باکنده و زنجیر بزندان کردند ولی نیمه شب خود بخود فرو ریخت واواز زندان درآمد پس از آن او رادر جوی آب افکندند. غرق شدن که سهل است تر هم نشد پس مغان با آتش بی احترامی کردند و اورادر آتش انداختند و آتش دور اورا بگرفت ولی به تن او آزار نرساند و چهار ساعت تمام مانند بر اهیم خلیل او در آتش سالم ماند ولی چند تن از غیر مسیحی را بسوزاند و خاموش شد پلیتون را دوماه در زندان نان ندادند و او زنده ماند بلکه در حسن وزیبائی چون ایزد نایر و سنگ شده بود از همه عجیب تر معجزه های جرجیس یا گریگوری میباشند و اویکتن ایرانی بود که مسیحی شد و کیش مسیحی را در ارمنستان انتشار داد معجزه های او را نویسنده ناسخ التواریخ به تفصیل بیان کرده والبته از منابع مسیحیان ارمنستان اخذ کرده است .

خسر و انو شیر و ان در آغاز شاهی بر هزدگیها باقتضای سیاست بسیار سخت گرفت بلکه آنها را تباہ ساخت ولی بعداً به پیروان مذاهی که زرتشتی نبودند بویژه مسیحیان خوشرفتاری نمود. مسیحیان در زمان شاهی او آزاد بودند بلکه پادشاه به آنها کار دولت میسپرد و فرقه یعقوبی را اجازه داد که از خود انجم منعقد کنند (کاتیلیکوس (جائليق) را خودشان برگزینند در آنوقت برخی از مسیحیان بعلت اینکه اصلاً زرتشتی بودند یا عقاید زرتشتی را میپسندیدند و خویشان نزدیک را مانند زرتشتیها به مسری میپذیرفتند مارا با نام بطريق (پاتری آرک) که زندانی بود در قته انوشزاد بفرمان پادشاه آزار گشت و مأمور شد که مسیحیان را از عصیان باردارد و ازانوشزاد دور کنند و او

در ماموریت کامیاب شد و مورد نوازش و مرحمت پادشاه گردید انجیل بزبان پهلوی ترجمه شد و پاره‌ای از آن که از ترکستان چین بدست آمده در موزه فولکر کند (Volker Kunde) در برلن تاکنون محفوظ است و این ترجمه‌گمان می‌کند که در عصر نوشیروان شده همزد چهارم در بی‌تعصی از پدر نیز گامی فراتر نهاد و احتمال دارد که یک علت برآفتد از وی بی‌تعصی بود که موبدان نمی‌پسندیدند او می‌گفت که موبدان و متشرعنین زرتشتی از آزار مسیحیان و پیروان دست بردارند و به کارهای نیکتر بکوشند تا مسیحیان دیگر کیشها نیکوئی آنانرا دیده آنانرا بستایند و بدین آنان بگروند بشوی به نام جاثلیق را نوازش می‌فرمود و جاثلیق نیز به پادشاه خدمت می‌کرد و از حرکات لشکری روم اور آگاه می‌ساخت و خسرو پرویز پس از آن که چندی در خاک روم ماند و پدر دایتی مریم نام دختر قیصر را به همسری پذیرفت پس ازاو شیرین مسیحی دیگر را عقد کرد نسبت بمسیحیان مهر بان بود شیرین شاه بانوی ایران گذشته براین‌که مسیحی بود در دین خود تعصب داشت و صومعه کلیسا بنا می‌کرد مسیحیان نسبت بخسرو پرویز بسیار خوش بین بودند تا این‌که در جنگ روم فلسطین را ایرانیها بگرفتند و مهودیها که داوطلبانه خدمت لشکری ایران را پذیرفته بودند بنابرکین دیرین سخت آزار رساندند و کلیساها را خراب کردند و آنها را چاپیدند و در نتیجه مسیحی‌ها که دوست و مطیع پادشاه بودند دشمن او شدند و باشیر ویه پسر او ساخته و در نتیجه خسرو از تخت و تاج بلکه از زندگی محروم شد.

پس از رحلت جاثلیق یشوع بیه خسرو پرویز صبرا یشوع را کاتیلیکوس مسیحیان نمود و یزدین نام مسیحی را که از مردم شاه بود در کرکوک املاک داشت رتبه بزرگ واستریو شان سالاریا وزیر دارائی و کشاورزی داد و در نظر پادشاه گرامی بود و در گرفتن خراج مالیات و جمع غنیمت خدمت نمود و پادشاه خدمات او را قدردانی می‌کرد ولی عموم مردم ازاونفرت داشتند و ضمناً چون‌که مسیحی بود به همکیشان نیز همراهی می‌کرد و او بود که برای شاه بانو شیرین صومعه بنادر کلیساها ساخت و هرگاه سپاه

ایران فلسطین را بگرفتند یزدین غنیمت آنجا را پیاپی خست فرستاد از جمله صلیب مقدس بود کلیساها را که یهود در فلسطین خراب کردند از نو و تعمیر نموده اند در او اخر گناهی ازاوس رزد که تفصیل آنرا مورخین ننوشته اند. بهر صورت باندازه ای سخت بود که بفرمان پادشاه کشته شد و همچنین نعمان سیوم امیر حیره که مسیحی بود بخطای که معلوم نشد کشته گردید و اینگونه کشتار خواه کشته شد گان مستحق بودند یا نبودند در آینده دشمنان سر سخت برای پادشاه پیدا کرد ولی خسرو تا آخر زمان شاهی بر برخی از مسیحیان اعتماد داشت و از این رو اشتباهاتی نمود از جمله یک تن مسیحی را نامه داد که بسیار مهم بود و او باستی آن نامه را شهر براز سپه سالار ایران بر ساند نامه بر مسیحی در میان راه صدای ناقوس را شنید و تعصب دینی او بجوش آمد و بجای این که نامه را شهر براز بر ساند بقیصر که با ایران سخت در کشمکش بود رساند خسرو بکلیساها مسیحی نذر و نیاز می فرستاد و به سرجیوس پارسا ارادت داشت و بنام او چندین کلیسا بنا نمود و صلیبی از رخالص و بکلیسا سر جیو پولس (در شام) هدیه فرستاد و چنان که اشاره شد در عصر او صبرا یشوع (یا شاه پورا یشوع) که چوبان زاده ای بود بر تبه ارجمند کاتیلیکوس بر گزیده شد در آن ایام مسیحیان در چند مذهب منقسم شده بودند و با وجود اختلاف جزئی مانند شیعه و سنه با هم نفرت کلی داشتند از جمله فرقه مصالین (Messalins) درویش دوست بودند ولی اخلاق درویشان پاک داشتند و دیگر فرقه یعقوبی بودند میان گابریل (جبرئیل) سرپریز شک یا درست بد پیشوای یعقوبی و صبرا یشوع کاتیلیکوس نستوری اختلاف واقع شد پادشاه گابریل را دوست میداشت زیرا که بمعالجه شاه بانو شیرین آبستن شد و فرزند زائید که پادشاه اورا مردان شاه نامید و خود شیرین نیز بعقیده یعقوبی مایل بود از این نو پس از رحلت صبرا یشوع بسفارش شیرین گرگوار نام

معلم مدرسه سلوکیه برتبه کاتیلیکوس برگزیده شد و هرگاه او در سن ۶۰۹ رحلت کرد نستوریان مهران گشنسپ نام شخصی را که پدرش استاندار نسیبین و نیایش فرمانده انتاکیه بود به پیشوائی خود انتخاب کردند و اوصلاً زرتشتی بود که مسیحی شد و بنابرین سرپزشک گابریل اورا به ارتداد هنرمندانه کرد و در انجام او کشته شد. یزدین که واستریو شان سالار بود و ازاو اشاره شده کوشید که یکی از نستوریان کاتیلیکوس بشود چون که خود او نستوری بود ولی احتمال دارد بسبب نفوذ شاه بانو شیرین کامیاب نشد و بالاخره چون او نیز بقتل رسید پسرش شمطاء کین پدر را بدلت و در سازشی که برخلاف خسرو شد با دشمنان پادشاه ساخت و پس از کشته شدن پادشاه بادعای شاهی مقصرا شده بفرمان شیرویه دست راست اورا بریدند و بزنداش کردند.

نستوریان ایران و عراق و شام بعنوان بازرگانی از دریای عرب در گذشته بساحل ملیبار (هند) رسیدند و بت پرستان آنجا را بکیش مسیح دعوت کردند و تراونکور در در اقصای هند (جنوب) مرکز بزرگ مسیحیان گشت و اکنون عده زیادی در جنوب هند از مسیحیان سریانی دیده میشوند و صلیبی با عبارتی بزبان پهلوی در سن ۱۵۴۷ میلادی در سن تامس مونت (S.t. Thomas mount) در میلاپور مدرس پیدا شد که گویا در قرن هفت یا هشت میلادی عبارت صلیب نوشته شده در آن میگوید:

«بر صلیب او که ای شوع حقیقی نیک و جاوید پاک بود مشقت (تنی) را متحمل شد» همچنان بهمان عبارت صلیبی در کلیسای شهر کوت تیم (Kottayam) تراونکور میباشد. کشیش بزرگ ملیبار از تیسفون یا هرات مأمور میشد. دعوت نستوریهاتا جزیره سراندیب یاسیلان توسعه یافت. همچنین اتفاق در عصر اسلام واقع شد و بازرگانان مسلم ایرانی و عراقی بجزایر جاوه و سوماترا و دیگر جزیره‌های دریای چین که خدا میداند بچه علت جزاً ایرواق مینامیدند سفر کرده و در ضمن بازرگانی مردم را بدین اسلام

دعوت نمودند و در نتیجه اکنون بیش از هشتاد میلیون نفوس آنجا مسلمان میباشند.

از سنه ۱۰۰ یا سنه ۳۰۰ میلادی در تاریخ مسیحیان واقعه مهرم رخ نداد شاهان اشکانی مردم بی تعصب بودند و بدین رعایا کاری نداشتند ورقابت سیاسی آنها با دولت روم بر قابت دینی توأم نگشت. با هارت کوچک اشرون که مرکز آن شهر ادسه بود، دین مسیح راه یافت و از آنجا برخی از مسیحیان بار منستان و بعضی با ایران رفتند بنابر روایتهای قدما مسیحیان ماری نام اسقف باراده تبلیغ بداخله ایران رفت و تا استان فارس سفر کرد ولی نخستین اسقف تاریخی شخصی بود بنام پاپا که در سنه ۲۸۰ بریاست روحانی مسیحیان ایران برگزیده شد شاهپور اول چون قیصر والیرین را گرفتار کرد، همراه او عده‌ای از رومیان اسیر شدند. از جمله دمتریوس نام اسقف اتنا کیه بود شاهپور اینها را در بیت لپت (B.Iapat) نزدیک بگندشاهپور (خوزستان) جا داد و پاپا نظر بعظمت مقام دمتریوس آماده گشت که جای خود را با واگذار دلی دمتریوس نپذیرفت و بریاست گروهی که با او بودند قانع گشت و چون نرسی از گالریوس شکست خورد و مجبور گشت که پنج استان غرب را برومیها بسپارد عده‌ای از مردم آنجا مسیحی بودند و بعد بیشتر شدند تا اینکه پس از شصت و پنج سال آن استانها با ایران مسترد شدند و مسیحیان آنجا رعایای ایران گشتنند. برخی از آنها بداخله ایران رفتند و دین مسیح را تبلیغ کردند پاپا نخستین اسقف بزرگ در سلوکیه بود. ولقب ممتاز کاتیلیکوس (جائیق) را داشت از زبان پهلوی و سریانی نیک آگام بود همت بلند داشت و میخواست اقتدار و اختیار او در حدود کلیسا محدود نباشد. دولت ایران رعایایی مسیحی را با واگذار کرد و توسط او از آنها مالیات و صول میکرد و ازین رو پاپا گذشته بر ریاست روحانی مأمور بزرگ دولت نیز بود. برخی از کشیشها که نمیخواستند زیر فرمان جائیق باشند با او مخالفت کردند و مخالفت آنها منجر بمحاکمه شد و نخستین انجمن کشیشها در سنه ۳۱۵

در سلوکیه منعقد گشت پاپا رامحاکمه کردند از مخالفین او یکی بنام عقب‌الاوه (Alaha) (Aqib) و دیگر میلس (Miles) نام اسقف شوش بود. میلس ایرانی و از مردم ری بود که بعشق دین مسیح هرچه ثروت بارث از پدر یافت به بینوایان بخشید مسافرت کرد و معلومات خود را افزود و در انجام اسقف شوش گشت شخصی بود تند مزاج و جسور و ایرادگیر و هرگاه کشیش‌ها گرد آمدند و از پاپا پرسشها کردند پاپا مدعی گشت که او مقامی از همه برتر دارد وزیر دست نمیتواند بالا دست را محاکمه کند. میلس خواست خشم اورا فرو نشاند با او گفت آیا نوشته نشده که بزرگ قوم خادم قوم است پاپا بیشتر خشنمناک شده گفت ای مردک احمق مگر این گفته را نمیدانم میلس گفت پس اگر نمیخواهی بشربن تو قضاوت کند قضاوت انجیل را بپذیر و نسخه انجیل را برداشت و روی میز گذاشت پاپا با کمال خشم هشتی بر روی انجیل زد و آن نامه خطاب کرد و گفت ای انجیل پس بگو و از این گستاخی او نسبت بنامه مقدس همه آزرده شدن دو حکم برخلاف اودادندو او از کمال خشم تشنج پیدا کرد. حاضرین گمان کردند که اورالقوه یا فالج زده و برخی تصور کردند که بسبب جسارت بانجیل آن هر ضر کرفتار شده پاپا را بمنزلش برند و شمعون نام کشیش که معاون او بود بریاست روحانی برگزیده شد ولی پاپا پس از چندی صحبت یافت و بریاست شمعون را قبول نکرد و به اسقف‌های مغرب‌زمین از زیرستان شکایت نوشت و آنها در پاسخ بطرفین اندرز نمودند و نوشتند که صلح بکنند ولی مخالفت همچنان پایدار نماند و پاپا پس از پنجاه سال که اسماء و رسماً اسقف بود در سنه ۳۲۷ در زمان شاهپور دوم از جهان در گذشت و شمعون بی‌رقیب رئیس روحانی شد و او نزد شاهپور گرامی بود. در شاهی طولانی شاهپور بسبب جنگ ایران با روم مسیحیان ایران در زحمت و مرارت بودند و در آن زمان شمعون از سنه ۳۲۸ تا سنه ۳۴۲ شاه دوست از سنه ۲۴۰ تا سنه ۳۶۶ و به باشمن از سنه ۳۶۷ تا ۳۴۷ رئیس روحانی مسیحیان بودند و پس از آن ناسی

سال یا بیشتر مقام جاثلیق بیصاحب ماند فرهات یا افرهات پارسای معروف نیز در این عصر میزیست علی که در این زمان برای زجر و آزار مسیحیان ایران پیدا شدند بر دو نوع بودند :

یکی - تعصب سخت مسیحیان و بگمانی یا بگفته آقای وکرم (نویسنده تاریخ کلیساي آسوری) احتیاط دولت.

دوم - شکایتها ایکه زرتشتیها از آنان داشتند ردر اکثر اوقات مرافعه و اختلاف زرتشتی و مسیحی بزد خورد انجام میافتد .

واما در نوع نخستین ۱ - مسیحی ایمان راسخ بعقیده خود داشت و آشکارا ایمان میکرد و تبلیغ می نمود و بر عقاید دیگران بویژه زرتشتیها انتقاد میکرد و در انتقاد میباشد بود .

۲ - در انتشار دین خود چنان میکوشید که بهیچ تهدید وزجر و زندان و قتل از قبليغ دست نمیکشيد . بنا بر نوشته تاریخ شهداء دولت هر چند شکنجه میکرد و آزار میداد و تبعید مینمود نتیجه نمیافتد بنا بر نوشته آقای وکرم دولت آنچه اقدام میکرد از روی احتیاط و نگهداشتمن امن بود و میخواست با این نوع تنبیه مسیحیان تبلیغ نکند وزرتشتیها هر تد نشوند .

۳ - جنگ ایران و روم و ادعای قیصر که او حامی و سپرست مسیحیان است خواه در روم باشند یا در ایران و بهمین نوع ادعا زمان بعد روس و فرانسه و انگلیس درباره مسیحیان کشور ترکیای عثمانی نمودند و باندازه ایکه قصد آنها در بیش رفت و نفوذ سیاسی بود در دین را نداشتند واما از نوع دوم .

۱ - مسیحیان هرگاه نامه مقدس زرتشتی را بدست میآوردنند نابود میکردند

وبزر تشتیهای بیسوا د اندرز مینمودند که خورشید را نیایش نکنند و از اورمزدواهیرین
دست کشیده بخدای سه گانه که یگانه میباشد، ایمان بیاورند.

۲ - آب را که نباید آلوده بشود آلوده کنند.

۳ - رهبانیت را پذیرند و از زن پرهیز کنند و در خدمت شهنشاه بجنگ دشمنان
فروند.

۴ - هرده را دفن کنند.

۵ - از مأمورین دولت نفرت کنند و غیره وغیره و ممکن است که در ایرادهای
مذکور گذشته بر مسیحیان باطنما نوی و مزدکی فیز شریک میشدند.

و این دو گونه علل سبب برانگیختگی زرتشتیها و آزار مسیحیان میشدند و پس از
آنکه شاهپور دوم دید که بهیچ وجه رعایای مسیحی بمیل ورغبت نمیخواهد با سپاه
ایران بجنگ روم بروند و اگر هم مجبور شان میکردند خیانت مینمودند و در بر دام سامحه
میورزیدند از این رو فرمان داد که از جنگ معاف باشند و عوض آن مالیات مخصوص
بپردازند که در لشکر کشی کمک بشود و آن مالیات را گزیت نامیدند و این رسم قدیم
ساسانی را عرب و ترکان عثمانی تجدید کردند.

جائیق این گونه مالیات را از مسیحیان وصول کرده بدولت میپرداخت ولی
شمعون از جمع کردن چنین مالیات انکار کرد و انکار او را دولت بمعنى عصيان گرفت و
اورا گرفتار کرده بشوش تبعید نمود و او در آنجا محاکمه شد و پادشاه بنا بر دوستی هر چند
اورا اندرز کرد که پشیمان گردد و توبه کند او در انکار اصرار داشت و بنا برین در سن ۳۳۷ می
یا ۳۹۵ کشته شد و فرمان صادر گشت که مسیحیان سرکش وزر تشتیهای هر تد را اولاً اندرز
کنند و اگر لجاجت نمودند آزار رسانند و اگر در آزار ایستادگی کردند بزنдан فرستند
و شکنجه نمایند و اگر بهیچ صورت باطاعت حاضر نشوند و از کرده پشیمان نگشتند

بقتل رسانند. برخی از مأمورین در اجرای فرمان سختگیری میکردند و بعضی ملايمت مینمودند مرزبان اديه بن بنام پير گشنسيپ تاچهار سال که زمان حکومت او بود از زجر مسيحيان واجرای فرمان شاهی سر باز زد مگر اينکه گاهي ناچار ميشد زيراكه مخالفين مسيحيان حرکات و رفتار حكام را ميپاييدينند و اگر ميدينند که حاكمي نسبت به مسيحيان ملايم است و با آنها همراهی ميکند، آنها يابه پادشاه شکایت ميکردند و منتظر ميشدند که چنین حاكمي بميرد يابه جاي ديجر منتقل گردد و جاي او را بيك تن زرتشتي متعصب بنفوذ خود درآورند. پس از برآشميin تخت کاتيليكوس بياصاحب ماند از شهداء آن زمان ميلس (Miles) نام اسقف بود که ذكرش گذشت او از مردم رى بود و خوي تند داشت و نميتوانست از زبان خود نگهداري کند و در محاكمه بادادر درشتی ميکرد و باندازه ای تند روی نمود که دادر بدست خود اورا کشت و پس از اورفيق او عقب شها که اسقف خنيتا (Khanita) بود و روستائيان اطراف رواندوز را مسيحي نموده بود کشته شد در باره زنان تارک الدنیا که شوهر نمیگرفتند فرمان کشتن صادر نميشد ولی آنها را مجبور ميکردند که شوهر بگيرند.

پس از شاهپور دوم در زمان شاهپور سیوم دولت دستور داد که جاثليق انتخاب شود و مسيحيان تموز نام اسقف را برگزيرند و او از سن ۳۸۳ تا سن ۳۸۸ رئيس رواندوزی مسيحيان بود و اجازه داد که کشيشها اگر بخواهند ازدواج کنند. پس از تموز قيومه نام (Qaiuma) کشيش سالخورده جاثليق شد و اعمالي زدگر اول بود و چون که اين پادشاه با دولت روم ارتباط دوستاني داشت، بمسيرييان آزار نمير سيدقيوه بسبب سالخوردگي خواست استعفا کند ولی انجمان کشيشها استعفای او را قبول نکرده معاونی بنام اسحق براي او برگزيرند و هر گاه قيومه رحلت کرد، اسحق جانشين او شد در اين وقت هروقا يا هروثا (Marutha) نام اسقف که در انجمان معروف قستن تنيه (۳۱۱) حضور داشت براي

اعلام تحت نشینی تیودوسیوس بسفارت از روم بدر بار ایران آمد و او شخصی دانشمند و پژوهشگر بود. در ضمن سفارت پادشاه را که از در درس رشکایت داشت معالجه نمود و پادشاه ازاو خوشنود گشته اورا نوازش کرد. نویسنده کان روم در این موقع حکایتی بیان کرده‌اند که بعداً نویسنده کان اسلام آنرا بمزدک نسبت داده‌اند. اینکه از نوازش پادشاه موبدان بر مروتا حسد ورزیده چون پادشاه در آتشکده نماز بجا می‌آورد از آتش مقدس آوازی برآمد که این بیدين را از ایران بیرون کن و بادشاه آن آواز را از آتش مقدس پنداشت و مرعوب شد ولی مروتا با انشان داد که آواز از آتش نیست بلکه در پرده باید شخصی پنهان باشد و پادشاه بگفته او تجسس کرد و معلوم شد که یکی پنهان شده چنان سخنی می‌گفت. او را تنبیه نمود پس از بنا بر درخواست مروتا یزدگرد اول که با مسیحیان به نیکوئی رفتار کرد و آنها اورا شاه مسیحی نامیدند در نظر موبدان بزه کار شد او فرمان داد که –

(سنه ۴۰۹)

۱- مسیحیان در عقیده آزاد باشند و بدن بیم زندگی کنند.

۲- انجمن مسیحیان برای تصفیه امور کلیسا منعقد گردد.

کلیساها هر مت شدند و زندانیها رها گشتند و اسقفها در مسافرت بدون مانع هر کجا که خواستند میرفتند اسحق رسماً بمقام ریاست روحانی شناخته شد و بجای جائیق لقب پاقری ارک یا بطریق اختیار کرد. مروتا بروم بازگشت و اسقفهای بزرگ آنجا را از انجمنی که بنابود در سلوکیه منعقد گردد آگاه ساخت و جلسه کشیشها منعقد گشت و برای تسهیل در سفر آنان پادشاه فرمان نوشت که اسbehای چاپار دولت را بکشیشها بدهند چهل بیش اپ (Bishop) یعنی اسقف از نسیین (Nisibis) گرفته تا فارس در سلوکیه گرد آمدند و رئیس آن جلسه (سنه ۴۱۰) بجای یک تن دون بودند. یکی اسحق و دیگر مروتا پس از بحث و رای گیری در پیش نهادهای اسقفها برای یک ماه جلسه تعطیل گشت و

دوباره منعقد شد نامه‌های اسقف‌های روم خوانده شدند و پس از بحث باز جلسه تعطیل گشت و آنچه باکثیریت تصفیه شده بود توسط اسحق و مروتا باطلاع پادشاه رسید و بزرگ فرماندار را نیز آگاه کردند و بتوصیب و دستور همه باین ترتیب آئین کلیسا مرتب گشت.

۱ - اسحق پاتری ارک (بطریق) و رئیس روحانی کلیسای ایران باشد.

۲ - مسیحیان را دولت ایران در عقیده آزادگذارد.

۳ - آنچه مروتا و اسحق متفقاً درباره کلیسا حکم دهند پادشاه اجرا کند.

۴ - مسیحیان آنچه خواستند قوانین برای خود بسازند دولت پذیر دو اجرایند

۵ - ساختمانهای دینی مسیحیان چه کلیسا و چه املاک و مدرسه وغیره مستقیما

در نظارت بطریق باشند.

۶ - مسیحیان که مذاهب مختلف داشتند هر کدام بهر مذهبی که خواست پیروی کند آزاد باشد و تا وقتیکه به یک کلیسا ارتباط دارد مطیع آن کلیسا بماند.

باین ترتیب بیست و یک قانون نصویب شدند و با مضای اسقفها و دولت ایران رسیدند عقیده مسیحی در ایران تصریح گشت و مقام بزرگ پنج مطران بیت لپت و مطران نسبس و میشن و کرخه و بیت سلوک داربل را معین نمودند و مطر آنها بایستی در فرمان پاتری ارک (بطریق) کار بکنند و حدود ریاست آنان تعیین شدند و علاوه بر آن چند مرکز بحرین جداگانه در فرمان بطریق گذاشتند و اسقفها که در انحصار سلوکیه شریک شده بودند، به کلیساهای خود بازگشتندو مروتا بروم رفت. در آنوقت چهل مرکز اسقفي (Bishopric) در سراسر ایران بربا شده بود و بعداً بیست و شش افزوده شدند که عه هیشدن و این مرکزها یا کلیساهای مسیحی در فرمان اسقف در استان سیستان و روی و اصفهان و هرات و مروتا سمرقند و بخارا بلکه مرز چین بنا شدند و مسیحیان نسخه ای از فرم بخارا بعنوان بازرگان به ترکستان چین و داخل چین تا ژاپون سفر کردند و به

یک کر شمه دو کار بجا آوردند یکی باز رگانی و دیگر تبلیغ و همین روش را در زمان بعد مسلمانان اختیار کردند و در نتیجه اکنون پنجاه هزار نفوس چینی مسلمان میباشند.

مسيحيان آنحضر در کارتبلیغ باندازه‌ای صمیمه‌بودند و جوش داشتند که با گرد های چادرنشین و خانه به دوش کشیشی همراه هیشد و با آنها زندگی خانه بدوشی میکرد بطريق اسحق در سنه ۴۱۲ در گذشت و پس ازاو «اخا» نام کشیش رئیس روحانی شد و چون او نیز رحلت کرد یهبا الله بطريق گشت و در زمان ریاست او باز اختلاف و فساد در کلیسا مسيحيان پیدا شد و همان وقت از بد بختی میان دولت ایران و روم بهم خورد و پادشاه وقت بهرام پنجم در تحت تأثیر نفوذ موبدان بنای سختگیری را گذاشت یهبا الله ناچار شد انجمن تازه‌ای تاسکیل دهد تا امور درهم و برهم کلیسا اصلاح شوند و در سنه ۴۲۰ کشیشها جمع شدند و بر عکس جلسه گذشته شماره آنها بسیار کم بود یعنی ده تن میشدند بعضی از امور مهم و اصلاح طلب را تصفیه کردند. یهبا الله پیش از آنکه دولت ایران بر مسيحيان سخت بگیرد، رحلت کرد (۴۲۰) و جای او معنا (mana) برگزیده شد و در زمان او موبدان آذر بودی با تفاق دیگر موبدان حضور پادشاه رفتند و از تبلیغ و انتشار دین مسیح وارد تاد زرتشیان باوشکایت کردند و جذا نمودند که از تبلیغ جلوگیری بشود. در آنوقت از نجبا اشخاصی مانند هرمزد از نژاد هخامنشیان بود مسیحی شده بودند پادشاه بهرمزد فرمود که او از شترهای شاهی نگهداری کند و اچون از این مختصر تأدیب و توهین از کرده خود پشمیان نگشت و بدین مسیح پاینده ماند، از زندگی محروم شد و پاتری ارک معنا نیز بفرمان پادشاه باستان فارس تبعید گشت و پس از عزل و تبعید او دو تن برای مقام پاتری ارک (بطريق) داوطلب شدند یکی بنام ماربخت یا فربخت و دیگرداد ایشوع و در انجام به همراهی سامیول اسقف خراسان داد ایشوع رتبه بطريق را

«من ایمان آوردم به یک حقیقت که سه قنومه دارد. یکی حقیقتی وابدی پدر و پسر و روح القدس دوننومه دریک پرسپه (Parsopa) یا دو صورت کامل دریک حقیقت ابدی واژلی»

حکایت می‌کنند یزدین کودکی که پسر یک تن زرتشتی دولتمند بود در نفوذ یعقوب نام مسیحی که پدر رضاعی او می‌شد، مسیحی گشت و از خانه بگریخت و زمانی نزد اسقفی بسر برد و هر گاه شنید که پدرش در گذشته، بخانه بازگشت در آنوقت برادر او گشنسپ نیز مسیحی شده بود.

موبدان زرتشتی بجای اینکه نواقص دینشان را اصلاح کنند و نوجوانان را تربیت نمایند می‌خواستند بزور و نیروی دولت مردم را از ارتداد بازدارند و هر چند تشدد و آزار را متحمل می‌شدند. از جمله شیرین نام خانمی که با دوتن از فرزندان داوطلبانه بدادگستری آمد و گفت که مسیحی شده و هر گاه اورا اندرز کردند و خواستند از ارتداد بازگردد نپذیرفت و کشته شد همچنین پیتون نام شخصی نزدیک بسلیمانیه کنونی و حلوان قدیم کشته شد و با او شاگرد او ناهید نام دختر موبد اورمزد که رهبان شده بود چون باو گفتند که شوهر اختیار کند قبول نکرد ولی قبول کرد که اورا بکشند پس از یزدگرد پیروز بر تخت نشست و با بويه نام زرتشتی که مسیحی شده بود مورد احترام همه مسیحیان گشت و بمقام بطريق رسید ولی بارصوما اسقف نسبس را پادشاه دوست میداشت و او با با بويه سخت مخالف بود. اتفاقاً با بويه در نامه‌ای که به یکی از اسقفهای روم نوشته بود این جمله نیز افزود که «خداآنده برمای یک دولت نفرین شده را مسلط کرده» و این نامه اتفاقاً بدست بارصوما افتاد و او نزد پادشاه فرستاد و ضمناً شکایتها را می‌گریند از بطريق کرد و پادشاه بطريق را خواسته از چگونگی نامه پرسش نمود. بطريق اعتراف کرد نامه ازاوه است و بنابرین فرمان اعدام او صادر گشت و بارصوما که گرامی بود گرامیتر شد و

با ریاست روحانی امارت دنیوی را نیز یافت و بدستور شاه با عده‌ای از سواران بجهاتی که در ایران مسیحیان بودند رفت و کشیش‌هارا اندرز نمود که از کلیسا‌ی غرب جدا گردند و ترک رهبانیت کرده همسر اختیار نمایند. برخی سخن اورا پذیرفتد و بعضی سر باز زدند و آنها را بارصو ما تادیب کرد و برخی را کشت پس از آن کوشید که بجای بابویه اورا بمقام بطريق برگزینند و به مرادی پادشاه نیز امیدداشت انجمنی منعقد گشت ولی اتفاقاً در آنوقت پادشاه که حامی او بود از جهان در گذشت و کشیش‌ها جرأت کرده بجای او آکاسیوس را برگزیدند و پادشاه وقت بلاش انتخاب آنان را پذیرفت بارصو ما با آکاسیوس نیز نمی‌ساخت آکاسیوس را پادشاه بسفارت بدر بار روم فرستاد و در آنجا او شکار بارصو ما را تکفیر نمود و با کشیش‌های روم پیمان بست که در مراجعت اورا از رتبه اسقف خارج خواهند کرد و از اتفاق خوش، پیش از آنکه آتش فتنه تازه مشتعل گردد در گذشت. بارصو ما یکی از دانشمندان بزرگ ایران محسوب می‌شود از علم منقول و معقول آگاه بود و با استعداد فرمانده‌ی را داشت و چون مدرسه بزرگ نستوریان را رومیها در آدسه بستند و داشتند آنجا را بیرون کردند و آنها آواره گشتند و شهر نسبس که در هزار ایران بود پناهنده شدند، بارصو ما نه تنها آنها را تسلی داد بلکه مدرسه‌ای مانند مدرسه ادسه در نسبس بنا نمود و در آنجا دانشجویان را جداد و نرسی ناک‌کشیش را مدیر مدرسه نمود. بنابر نوشته آقای وکیل علومی که در قرون وسطی توسط مسلمین مردم اروپا تحصیل می‌کردند در اصل از کتبی بود که مسیحیان ایران و شام از زبان یونانی و سریانی عربی ترجمه کردند و اینها دانشمندانی بودند که در مدرسه معروف گندشاپور (خوزستان) و دیگر مدارس عراق تربیت شده بودند. بین ترتیب رشته تدریس و تعلیم دانشگاه کمبریج (انگلستان) و پاریس بچنین دانشمندان مشرق زمین می‌پیوندد و بارصو ما نیز در آن بهره دارد پس از رحلت آکاسیوس ببابای (Babai) نام اسقف که صاحب همسر و فرزند بود بمقام

بطریقی برگزیده شد و بنابرآراء انجمنی که منعقدگشت زناشوئی کشیشان رسما اعلام گشت و با مضای شاهی رسید.

و در زمان قباد بازمیان روم وایران ارتباط سیاسی تیره شده و جنک آغاز گشت ولی صدمه‌ای از آن بمسیحیان ایران نرسید زیرا که کلیسای ایران در آنوقت از کلیسای روم مستقل بود و کشیشهای ایران کاری به سیاست روم نداشتند و در اثنای جنک بطریق بابای رحلت کرد و جای او سیلاس (Silas) نام که نیز همسرو فرزند داشت برگزیده شد و هجده سال بر کلیسا ریاست نمود و هرگاه او نیز در گذشت دو تن خواهان آن مقام شدند و تخمینا شانزده سال رقابت آنان طول کشید یکی از آنان الیشا (Elisha) داماد بابای بود و دیگر نرسی کشیش خوزستان چونکه او رحلت کرد الیشا یقین داشت که او برگزیده خواهد شد ولی مسیحیان ازا خوشنود نبودند و در جلسه شورای بجائی او پال نام یکی از دانشمندان بزرگ که او نیز در خوزستان اسقف بود، انتخاب گشت. خسرو نوشیروان اورا گرامی داشت زیرا که در زمان ولی‌عهدی پال بر موقع بشکر شاهی آب رسانیده و پادشاه از او سپاسگزار شده بود پال دوماه ریاست نموده در گذشت و مسیحیان از اختلافی که میان روساء کلیسا پیدا شد خسته شده یکی رامیخواستند که نیرومند باشد و اختلاف را رفع کند و پاکداهن و پرهیزگار باشد بنابرین به اکثریت آراء مارا با نام استاد دانشکده نسبس را برگزیدند و اصلاً زرتشتی و اzmoeبدان ایران بود و فقهه زرتشتی رانیک میدانست و به رتبه هندرز بد رسیده بود، مسیحی شد و مسیحیان با اعتماد داشتند و بعداً او معاون یکی از مرز بانها گشت. یکی نیز مانیکه زرتشتی بود به یکتن یوسف نام مسیحی آشنا شد و اخلاق او را پسندید و باوارادت‌مند گردید و بالاخره بدست او تعمید یافت و بمدرسه نسبس شناخت و احکام شریعت مسیحی را نیک فراگرفت و بد انائی شهرت یافت که «محنا» اسقف ارزنه الروم (ارزون) بکمالات او پی‌برده اورا معلم مدرسه خود کرد پس از آن

مارا بزیارت اورشلیم رفت و مصرویونان و قستان تنبیه را سیاحت کرد و در سن ۵۳۶ بکشور ایران بازگشت و میخواست تاریک الدنیا بشود و صومعه نشین گردد ولی باز یاران او مجبور شد که معلم بشود و احکام شریعت مسیحی را درس بدهد و چون پال از جهان در گذشت او با کثیریت آراء بطریق انتخاب گردید. نوشیروان اورا بسیار دوست میداشت و از این رو موبدان موبد با و حсадت میورزید و میپائید تاموقعي بدست آورد و بهانه‌ای بیا بد و هرگاه موقع یافت به پادشاه شکایت کرد که او زدت شتیها را بدین مسیح دعوت میکند و مسیحی میسازد و از ازدواج مردم را باز میدارد و نوشیروان میان دو روساء دینی درماند از اینکه مارا با رامردی پاکدامن و دانشمند میدافست نمیخواست باو آرار رساند. در این کشاکش مارا با آزارها دید ولی بسبب همراهی باطنی پادشاه زنده ماند و در فتنه شاهزاد به پادشاه خدمت کرد امداد هرمزد موبدموبدان تا آخر ازاودست نکشید و پادشاه را ناچار ساخت که اورا تبعید نماید و به آذر بادگان بفرستد و او در آنجا علیل و بستری شد و پادشاه از نوازش و مهریکه باوداشت پزشک مخصوص خود را که نیز مسیحی و شخص متدينی بود به معالجه او فرستاد ولی نتیجه نبخشید و او رحلت کرد. مارا بایکی از بزرگترین و پاکدامنترین بطریق مسیحی و دانشمند ایرانی است که در عصر ساسانی میزیست و میتوان گفت که در زهد و اخلاق نیکو اول سلف سلمان فارسی است یا اینکه سلمان فارسی در پاکی و پرهیزگاری خلف او بود و مانند اوسلمان نیز زرتشتی بود که بعد مسیحی شد و اتفاق زمانه اورا بمدینه آورد و او بایرن اسلام درآمد و چندان صمیمت واردت به پیغمبر ختمی مرتبت نشان داد که پیغمبر فرمود سلمان از اهل بیت ماهست. نوشیروان چونکه مارا با را دوست میداشت. اگر پای موبد موبدان در میان نبود احتمال داشت که علاقه خود را نسبت باو بیشتر نشان دهد پس از رحلت مارا با یوسف نام پزشک را بر تبه بطریق برگزید و گرچه او پزشک ماهر بود نتوانست همکیشان را از

خودخوشنود سازد و برضایت مردم بوظایف کلیسا بر سد. طولی نکشید که در شکایت باز شدو در انجام جلسه‌ای از کشیشان منعقد گشت و او را باکثیریت نخواستند و معزول نمودند ولی معزول کردن او بزبان آسان و در عمل دشوار بود زیرا که پادشاه او را می‌خواست. از این روز عزل اول عملی نگشت تا اینکه موسی فام پزشک دیگر که نیز مورد نوازش پادشاه بود روزی پادشاه را خورسند و بخود متوجه یافته گفت عرضی دارم پادشاه فرمود بگو گفت شاهی بود، که از یک تن بینوا خوشنود شد و بوی فیلی بخشید و آن شخص فیل را بخانه برد و هر چه داشت با خوراند و چون چیزی باقی نماند بحضور شاه رفت و عرض کرد قمنا دارم فیل را از من پس بگیرید و بر من منت گذارید نوشیروان ترسم کرد و گفت مقصودت چیست موسی عرض کرد که این بطریق که برای ما فیلی شده از ما بگیرید بنا برین فرمان صادر نمود و در سن ۵۷۰ یوسف رسماً معزول گشت و منزوی شد و جای او از کیل یا حزقیل نام شخصی بطریق گردید و دوازده سال ریاست کرد و چون او در سن ۵۸۲ در گذشت نوشیروان هم رحلت کرده بود. در زمان هرمذ چهارم این نوع یهبا نام اسقف برگزیده شد و او را هرمذ دوست میداشت. پس از هرمذ چون خسرو پرویز در آغاز شاهی ناچار شد که بر روم فرار کند خواهش کرد که ایشوع یهبا همراه وی باشد ولی ایشوع اعتنایی بخواهش اون نمود و بنا برین هرگاه خسرو پرویز بر حریف خود پیروز گشت و بپایتحت رسید ایشوع یهبا به پیشوای او نرفت و گرچه ازین حرکات بطریق پادشاه دل خوش ازاون داشت کاری برخلاف او نکرد و یهبا ایشوع در سن ۵۹۶ در گذشت و بنا بر خواهش شاه بانو شیرین صبرا ایشوع نام کشیش بطریق این شد و پادشاه و شاه بانو هردو اورا مردی پاکدامن و پارسا و برگزیده خدا میدانستند و با احترام می‌گذاشتند، بطریق و با احترام می‌گذاشتند بطریق مسیحیان گرچه مانند موبده مودان در امور سیاسی کشور اختیار و نفوذ نداشت ولی پس از هوبده مودان بزرگترین مقام روحانی را داشت و مکرر شاهان ساسانی در زمان صلح

بطريق يا يكى از استقهاى محترم را بسفارت بدر بار روم ميفرستادند و بر آنها اعتقاد
مینمودند پزشك مخصوص پادشاه كه جان پادشاه بدبست او بود. مسيحي ميشد گوئى پرشکى
مخصوص مسيحيان شده بود در زمان خلفاى عرب نيز تا اندازه اى اين خصوصيت پاينده هاند
هر مزد چهارم پادشاهى آزادمنش بود و گاه ميشد يكتن زرتشتى كه مسيحي ميگشت
بجای اينكه اورا شکنجه كند و آزار رساند ازاوميگذشت چنانچه يكتن از بزرگان
ایرانی زرتشتى مسيحي شد و موبد موبدان ازاونزد پادشاه شکایت كرد و پادشاه پاسخ
داد كه اگرا و كيش مسيحي را بركيش نيا كان برترى داده برود بدو زخم ماكارى باونداريم
رهبانان و صومعه نشينان مسيحي محترم بودند وا زاينرواگر يكى ترك دنيا ميگردد براو
اي رادى نبود و رهبانيت کار آسان نبود زيراكه رهبانان تحت قوانين و نظم مخصوص
بايستى زندگى بگتنند. بنا بر آئين که ابراهام كسکر برای آنها تعين كرد بايستى يازده
شرط رهبانيت را بجا آورند از جمله - سكون قلب روزه نماز مطالعه كتب دين سکوت
ومراقبه عفت و پاکدامنى فقر و انسوا هر صومعه يك تن خليفه يا ابات (Abbot) يعني
رئيس ديرداشت و به رهبان حجره اى ميدارند و او اكثراً اوقات به تنهائي ميگذراند
برخي از آنها جهانگرد و آواره ميزستند و گدائى ميگرددند. بعقيده مسيحيان بشر
خلق تا گنه کاراست بسبب اينكه آدم ابوالبشر گناه مرتکب شد و آن بميراث بفرزندان
اور سيد و آنرا نسبت دادند به شيطان يا اهري من که در دلهای نوع بشر جاگرفته و تنها
بعادات و رياضت ميتوان اورا از دل بیرون كرد چنانچه خواجه حافظ ميفرماید:

منظر دل نیست جای صحبت اغيار ديو چو بیرون رود فرشته در آيد

وبعقيده پارسايان مسيحي چون شيطان از دل درآمد، بجای او محبوب حقيقي
كه حضرت مسيح يا روح القدس باشد دل تيره را روشن ميسازند برخي از آواره گردها
و قلندرها همواره زنی زيبا و جوانرا همراه و همدم خود ميگرددند و با هم سفر مينمودند

و چونکه هر دوره‌بان و تارک الدنیا بودند کسی نمیتوانست آنان ایراد بگیرد و بد گمانی شود ولی برخی اوقات اگر پای یکی خواه مرد یا زن میلغزید ترک دنیا بفساد اخلاق مبدل میگشت. در زمان اسلام متصوفه جهانگرد بچه درویش راه‌مراه داشتند زیرا که ممکن نبود زنی را که همسر نمیشد با خود آواره کنند و برخی در حسن مجازی و تنی چندان غرق میشدند که حسن حقیقی از یادشان میرفت عارف شاعر معروف ابراهیم عراقی حسن پرست بود و جمال معنوی را میخواست که در جمال تنی معاينه کند. در نفحات هینویسد که معین الدین پروانه که به ابراهیم ارادت داشت روزی مبلغی زرآورد و به نیازمندی تمام گفت که شیخ ما را هیچ خدمت نفرماید. شیخ خنده دید و بجای پذیرفتن زرگفت حسن قول را بـما بر سان و حسن جوانی بود زیبا و در حسن دلپذیر پس از غوغای عاشقان و رفع مزاحمت ایشان او را آوردند و شیخ ازا واستقبال کرد در برگرفت و شربت خواست و وی را با یاران شربت خود داد. پس از آن به خانقاہ رفتند صحبت‌ها داشتند سماع کردند و شیخ در آنوقت غزل‌ها گفت. از آن جمله این شعر است :

ساز طرب عشق که داند که چه ساز است

کز زخمه آن نه فلك اندر تک و تاز است

و با وجودی که شیخ مرد پاکدامن شمرده میشد مولانا جلال الدین بلخی بر او انتقاد میکرد و حق با مولانا بود زیرا که میان چند تن مرد پاکباز اشخاص آلوده‌دامن نیز پیدا میشدند.

نوشیروان دویست و نود هزار اسیر از روم بـایران آورد و بیشتر از آنها بلکه همه مسیحی بودند و از این رو بر شمار مسیحیان ایران افزوده شد. پادشاه خوش بود که اسیر گرفته و مردم هنر پیشه را بـایران آورد اما از سوی دیگر همین هنر پیشگان و اسیران مانند موش ریشه دولت زرتشتی ساسانی را بـدنداهای تیز معقول و منقول پاره

میکرددند و میکنند و ممکن نبود که آنها جان ثار و خدمتگزار دولت ساسانی گردند بلکه مترصد و نگران وقت بودند که از پنجه کافران خود را آزاد سازند.

پس از صبر ایشوع بایستی «بطريق» بر گزیده شود و فرمان پادشاه صادر گردید پادشاه ضمن فرمان فرمود که اسب های چاپار دولت را با سقفها که برای انتخاب بطريق گرد می آیند بدھند تا آرام سفر بکنند. در آنوقت دو تن اسقف یکی بنام گریگوری یا جرجیس را پادشاه دوست میداشت و یکی دیگر را شاه بانو شیرین می خواست و مردم به نام زد شاه بانو مایل بودند. از این روا بر گزیده شد و بنا بر دسم بحضور خسرو پرویز رفت. پادشاه چون شخصی غیر از جرجیس دید بر آشفت و شگفت نمود و گفت من جرجیس را می خواستم واورادر نظر داشتم. مردم عرض کردند این نیز جرجیس نام دارد و چون که اسقفها او را بر گزیده اند و منظور شاه بانو هست باید پذیرفته شود. پادشاه گر چه خاموش شد ولی انتخاب را خوش نداشت تا این که جرجیس بر قطار نرم و سخنان دلپذیر تدریجاً دل او را بدست آورد و اورا رام و خوشنود کرد. مردم ازاو امیدها داشتند ولی نتوانست همچنان که رضایت شاه را یافت مردم را نیز از خود راضی و خورسند سازد و نزدیک بود که مردم براو بشورند که در سن ۱۸ از جهان درگذشت و پادشاه نیز باندازه‌ای در جنگ روم مشغول بود که انتخاب تازه نشد ولی ضمناً دو تن یکی بنام بابای و دیگر ابا نام با مور کلیسا رسیدگی میکرددند و رئیس محسوب می شدند تا این که شمطاء پسریزدین و واستر- یوشانسالار به کین پدرش با شیرویه پسر خسرو پرویز ساخت و پادشاه را غافلگیر کرده او و دیگر مخالفین را زندانی کرددند و در انجام کشتنند. بنا بر نوشته آقای وکرم (تاریخ کلیسای آسوری) شمطاء نزد شیرویه چندی عزیز بود ولی مورد گمان او شده شیرویه فرمان داد که دست اورا بریدند. در زمان عروج شمطا از شیرویه اجازه گرفته بود که شورای مسیحیان برای انتخاب بطريق تازه منعقد گردد و در آن مجلس بابای بر گزیده

شد ولی او پوزش خواست و انتخاب را نپذیرفت و چون بار دیگر رای گرفتند ایشوع یهب انتخاب شد و گرچه جنگ روم و ایران از زندانی شدن خسرو پرویز عما لا یا نجامار سید ولی رسمای برقرار نگشت تا اینکه پوران خواهر شیرویه بر تخت نشست و او در سنه ۳۰۶ میلادی ایشوع یهب را بسفارت بدر بار روم فرستاد و با او صلیب مقدس نیز روانه کرد اکثر از اعضای سفارت کشیش بودند چون مطران نسبس (Nisibis) و مطران اربل و کرخه و دو تن اسقف دیگر، شرایط صلح را مورخین به تفصیل ننوشته‌اند قیصر از سفراء عقیده دین آنها را پرسید و از پاسخی که شنید پسندید پس ازین طولی نکشید که دنیا منقلب گشت. دولت کهن سال ساسانی از میان رفت و ایران استانی از امپراطوری خلافت عرب شد. مسیحیان سفیر بدر بار خلافت فرستادند و خلیفه مسیحیان را بشرایط زیر بحمایت گرفت.

۱ - اینکه جزیه بدنهند توانگر هر تئی ده زوزن و بینوا باندازه دارائی تا چهار زوزن .

۲ - کلیساها که داشتند با اختیار آنان باشند ولی کلیسای نوبنا نکنند.

۳ - در عقیده آزاد باشند .

ایشوع یهب تا سنه ۴۴۶ رئیس روحانی بود پس از او مار امه (Mar Imeh) رئیس کشت ویزدگر دیسیوم معاصر این دو بطریق بود. در عصر اسلام بویژه در خلافت بنی امیه بکثرت مسیحیان ایران اسلام پذیرفتند که اسقف بزرگ ایشوع یا ب (Jesu Jab) سیوم ناراحت شد و به شمعون اسقف روانشهر چنین نوشت:

«کجا شدند فرزندانت ای پدر. از فرزندان محروم شدی کجا شدند این همه مسیحیان مر و که بدون دیدن آزار و تحمل شکنجه یا ترس از شمشیر بمال و دارائی

دنیوی مسحور گشته مانند دیوانگان در دوزخ خیانت و بیوفائی بهلاکت جاویدافتادند و باندازه‌ای در شمارکم شدند که میتوان گفت نیستند زیرا که تنها دوقن کشیش مانند شراره‌ای که از آتش میجهد از آتش ناپرهیزگاری نجات یافتند. درین از میان چندین هزار مسیحی یکی پیدا نشد که برای دین حق و در راه خدا خون اوریخته شود (وشهید گردد) کجا شدند کلیساهای کرمان و دیگر شهرهای ایران.»

چنین بود انجام حسرت ناک مسیحیان که در ایران آغاز درخشان داشتند و انجام حزن انگیز و مانند مسیحیان بسرعت زد تشتیها نیز دین اسلام را پذیرفتند و هنوز زمان طولانی از انقراض خانواده ساسانی نگذشته بود که ایران مسیحی وزرتاشی، ایران اسلام گشت.

ایشوع یاب در نامه طولانی او بمسیحیان ایران نکوهش کرد که بدون علت و اجبار هزار صلیبی مسلم شدند. این نامه پراز حسرت او سخن هرقل قیصر را بیاد میآورد زیرا که چون او از عرب شکست خورد و از شام خارج میگشت، گفت ای مکان مقدس به تو درود میفرستم و از توجدا میشوم. طولی نکشید که از زرتاشی نمونه مشتی از خروار و از مسیحیان کمی از بسیار اکنون در ایران دیده میشوند اینها گوئی اشیاء باستانی شده‌اند که در موزه باحتیاط گذارد شوند. امتیازی که در این دونمونه باستان میباشیم این است که محدودی چند از زرتاشی که هنوز در ایران دیده میشوند ایران را میهن خود دانسته و صمیمانه دوست میدارند ولی مسیحی رویش بمسیحیان و خود را از ایران بیگانه میپنداشد و میخواهد در حلقه بزرگ مسیحیت دنیا مستهلک گردد.

در عصر ساسانیها باز رگانان مسیحی ایران به ممالک دور سفر میکردند و هر جا میرسیدند در ضمن باز رگانی تبلیغ دین نیز میکردند و از این است که اکنون در اقصا جنوب هند و جزیره سیلان و چین مسیحیان را میباشیم که نیاکانشان را مسیحیان آن عصر

تبیغ کرده بودند. کیش مسیحی نستوری در چین از سن ۴۳۶ تا سن ۷۸۱ در کمال ترقی بودتا اینکه خاقان وو تسنگ (Wu Tsung) آنها را زجر و تبعید کرد و در انجام آنها بستوه آمده بمغرب هجرت کردند و بسیاری در سعد و ترکستان چین ساکن شدند. انجیل پیهلوی ترجمه شد ولی اکثر از مسیحیان چه ایرانی و چه شامی ترجمه سریانی را بر پیهلوی ترجیح میدادند (ویونانی را بر سریانی) چینی‌ها نوشته‌اند که «اولوپن» نام مسیحی پس از آنکه سه سال در چین بود از خاقان اجازه گرفت و در شهر چانگ - آن کلیسائی بنادر کرد و در آنوقت عده مسیحیان در آنجا بیست تن می‌شدند که باید ایرانی و شامی باشند. در سن ۶۳۸ خاقان فرمان صادر کرد باین عبارت:

«راهبی بنام اولوپن از کشور دور باینجا آمده و کتاب مقدس آن کیش را بدرگاه ماتقدیم کرد. در کتاب احکام آن کیش به تفصیل نوشته شده و بجز زندگی به نیکوئی و احسان و بی‌آزاری بحیوان و سود رساندن بهم نوع چیز دیگر نیافریم و بنا برین فرمان میدهیم که کیش او در کشور ما انتشار یابد و راهب اولوپن «در محله‌ی ننگ فانگ» کلیسائی برای پرستش بیست و یکتن از پیروان خود بنادر کند.»

نخستین کلیسای مسیحی را کلیسای پارسی می‌خوانند و بعداً (یا به اشاره کشیشهای شامی یا بر افتادن خانواده ساسان یا بعلت دیگر) در سال چهارم از شاهی خاقان تیان پاد در سن ۷۴۵ م. نام کلیسا مبدل به «واجینگ» شد.

پس از اولوپن کشیش دیگر از ایران در سن ۷۲۰ بچین رسید و همراه یکتن از بزرگان ایران بود که نام او را چینی بان نامی می‌باشد و بنا بر نوشته آقای (چینی) این نام باید در اصل بهرام یا بهرامی باشد و او از خاقان لقب سalar راستکو یافت و خاقان باوینجاه قطعه از یارچه‌ای برشم عطا کرد و اجازه داد که به میهن بازگردد. پس ازین کیش

نستوری در چین انتشار یافت.

بطریقه‌ای که معاصر شاهان ساسانی بودند از این قرار می‌باشند :

- ۱- پاپا
- ۲- شمعون بر سبعای
- ۳- شاه دوست
- ۴- به باشمن
- ۵- تموز
- ۶- قیومه
- ۷- اخا
- ۸- یه‌باله اول
- ۹- معنا
- ۱۰- دادا یشوع
- ۱۱- بابویه
- ۱۲- اکاسیوس
- ۱۳- بابای
- ۱۴- سیلاس
- ۱۵- پال
- ۱۶- مارا بابا - مارا بابا ۴۵۴۰ زرتشتی وابدرزید که او را یوسف نام دین مسیحی مسیحی نمود، معاصر آن شیروان بود و در ۵۵۲ درگذشت و در حیره مدفون شد.
- ۱۷- یوسف
- ۱۸- حزقیل

۱۹- ایشوع یهباول

۲۰- صبرا ایشوع (شاھپورا ایشوع)

۲۱- جرجیس (گریگوری)

۲۲ ایشوع یهبا دوم. معاصر پوران دخت و از جانب او به سفارت به دریای روم رفت

۲۳- بارا مه

بنابر نوشته آقای ب. حی (کتاب روابط ایران و چین) در اوآخر قرن پنجم مسیحی مسیحیان نستوری از ایران به بخارا و سمرقند رفته و پیش از ظهر و راسلام چین رسیدند و چنانکه ذکر شد اولوپن (Olopin) نام ایرانی در سن ۲۳۵۵ اوایل شاهی یزد گردیم و در چین تبلیغ کیش مسیحی نمود.

ایرانیان در کار تبلیغ استعداد مخصوص از خود نشانداده اند. در زمان پارتیائی (اشکانی) مبلغین بودایی ایرانی بچین سفر کردند و همچنین مبلغین مسیحی ایرانی و شامی با قصادرود چین بلکه تازاپون سفر کردند. کتبیه‌ای در شهر هسیان فو (Hsi an fu) در چین مورخ ۷۳۷/۶۳۶ میلادی وجود دارد و این کتبیه را در سن ۷۸۱ کشیشی بنام ایزد بوزی یا ایس بوزید از اهالی بلخ بر پا کرده بزبان چینی نوشته شده و چند سطر از زبان شامی نیز دارد و عقیده مسیحیان را بیان کرده و نیز نام بطریق آنحضر که یوحنا یشنا (John Jashna) میباشد در نوشته‌های شاهی ژاپون سن ۷۹۷ نام یکتن مسیحی ایرانی دیده میشود که با آن کشور در سن ۷۳۶ سفر کرد و بحضور امیر اتور رسیده بود چنانکه اشاره شد کیش مسیحی در چین از سن ۶۳۶ تا سن ۷۸۱ در کمال ترقی بود و آنچه در شاهنامه از دین مسیحی ذکر شده معلوم میشود که اطلاعات فردوسی سطحی بوده، چنانچه میفرماید: (بزبان خسرا دبرزین)

بدین بر روان مسیحا گو است
 شود تیره از زخم دیدار تو
 میاویز با او بتندی بسی
 بخوابان توچشم و مگوایچ سرد
 هجوی ار نباشد گستردنی
 خردمند را نام بهتر ز کام
 بی آزار ازین تیرگی بگذرید
 شماری که شد گنجتان را کلید
 زرهای رومی و عودی کلاه
 مسیحا نبود اندرون رهنمون
 که ناش زرنج تن خویش بود
 فزوئیش روغن بدی پرورش
 چو بی یار و بیچاره دیدش بکشت
 بدان دار دینی ورا خوار کرد
 نگهبان و جوینده خوب و زشت
 بدان دار برگشته خندان بد او
 تو گر باهشی گرد یزدان مگرد
 بنزدیک او آشکارست راز

همان گفتگوی شما نیست راست
 و گر برزند کف برخسار تو
 که پیراهنت گر ستاند کسی
 میاور تو خشم و مکن روی زرد
 بکمتر خورش بس کن از خوردنی
 هزن همچنان تا بماندت نام
 بدین سربدی را به بد نشمرید
 که ایوانهاتان بکیوان رسید
 ابا گنجتان نیز چندین سپاه
 همه چشمه گردد بیابان ز خون
 یکی بینوا مرد درویش بود
 جز از ترف و شیرئی نبودی خورش
 چو آورد مرد جهودش بمشت
 همان کشته را نیز بردار کرد
 پدر دیر او بود و مادر کنست
 تو گوئی که فرزند یزدان بد او
 بخندد برین بر خردمند مرد
 که هست او زفرزند وزن بینیاز

و خسرو پروین در پاسخ نامه قیصر گفته :

بیاد آمد از روزگار کهن
 برین دین بیاشد خردمنمای

دگر کت زد ار مسیحا سخن
 هر آن دین که باشد بخوبی پای

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| که کرده دل پیغمبری را بدار | کسی را که خوانی همی سوگوار |
| بدان دار بر گشته خندان بداؤی | که کوید که فرزندی زدان بداؤی |
| تواند و آن چوب سوده مخور | چو فرزند بد رفت سوی پدر |
| بخندد بر آن نامه مرد کهن | ز قیصر چه بیهوده آید سخن |
| که آنرا شهی بر نهاده بگنج | همان دار عیسی نیر زید رنج |
| بخندند بر ما همه هرز و بوم | از ایران چه چوبی فرستم بروم |

این است مختصر از کیش مسیحی که در ایران انتشار یافت و اگر ایرانی مسلمان نمیشد ممکن بود که ایران یکی از ممالک مسیحی شمرده شود. با ایران نامه جلد سیوم (دوره اشکانیان) نیز رجوع شود. نوشتہ دینی مسیحیان از اینقرار میباشد:

- ۱- انجیل متی در ۲۸ باب (۹) رساله پولس رسول به غلاطیان ۶ باب (۱۷) رساله پولس رسول به تیطوس ۳ (۲۵) رساله سیوم یوحنا رسول ۱.
- ۲- انجیل مرقس در ۱۶ باب (۱۰) رساله پولس رسول به افسیان ۶ باب (۱۸) رساله پولس رسول به فلیمون ۱ (۲۶) رساله یهودا.
- ۳- انجیل لوقا در ۲۴ باب (۱۱) رساله پولس رسول به فلیپیان ۴ باب (۱۹) رساله به عبرانیان ۳ (۲۷) مکافه یوحنا رسول

$$\frac{۲۲}{۲۶۰}$$

- ۴- انجیل یوحنا در $\frac{۲۱}{۸۹}$ باب (۱۲) رساله پولس رسول به کولیان $\frac{۴}{۱۸۴}$ باب (۲۰)
- ۵- اعمال رسولان ۲۸ باب (۱۳) رساله اول پولس رسول به تسالونکیان ۵ باب (۲۱) رساله اول پطرس رسول ۵.

۶- رساله پولس برومیان ۱۶ باب (۱۴) رساله دوم به تسالوننکیان ۳ باب (۲۲)

رساله دوم پطرمن ۳ .

۷- رساله اول پولس به قرنیتان ۱۶ باب (۱۵) رساله اول پولس به تیموتاوس ۶

باب (۲۳) رساله اول یوحنای رسول ۵ .

۸- رساله دوم پولس $\frac{۱۳}{۱۶۲}$ باب (۱۶) رساله دوم پولس به تیموتاوس $\frac{۴}{۳۰۰}$ رساله

دوم یوحنای رسول $\frac{۱}{۲۳۶}$

کیش مانی

شمعه‌ای از افکار مانی در ایران نامه جلد سیوم ذکر شد و چونکه او در عصر ساسانیان میزیست باقی مانده از اندیشه و کیش او در اینجا بیان میشود.

فساد عقیده یا ترک دین زرتشتی از زرتشتیان در آغاز شاهی ساسانیان گناه بسیار بزرگ شمرده میشد و مرتد را میکشتند و البته برای انتشار کیش زرتشتی اردشیر با بکان و پسر او شاهپور کوشیدند و قوانین سخت برای نگهداری آن گذاشتند ولی جانشینان آنها بعدا در سزا ای ارتداد تخفیف دادند. تنسر در نامه اش مینویسد که پادشاه عصر او فرمان نوشت که از دین برگشته را یکسال در زندان بگذارند و موبد از حقائیت و راستی کیش زرتشتی او را آگاه سازد و رهنماei کند و اگر برآه راست گرائید او را آزاد کنند و اگر در فساد عقیده اصرار ورزید سزا ای سخت بدھند. در تجارت الامم مسکویه بزبان نوشیروان چنین مینویسد:

«که مؤبد موبدان را فرمودم نامهای مردمیکه در پایتخت یا در دیگر شهرهای ایران میباشند و از بزرگان شمرده میشوندو از کیش زرتشتی منحرف شده پیرو کیش دیگر شده‌اند و پنهانی مردم را بدین خود میخوانند و سبب فتنه و فساد میگردند و

آتچه بنا بر کیش ما رواهست ناروا و آنچه نارواست روا هیپنودارند فهرست نموده برای ما بیاورد پس از آن فرمودم که با چنین اشخاص موبدان بحث کنند و رهنمائی نمایند تا دوباره بکیش ما بگروند.»

در آغاز شاهی ساسانیان کسی نمیتوانست بر دین زرتشتی انتقاد کند ولی در او آخر عصر آن خانواده انتقاد میکردند اشخاص فاسد العقیده درسه گروه بودند باین ترتیب.

۱ - او که باطن خود را ظاهر نمیکرد و به تقیه مردم را فریب میداد.

۲ - او که از مبلغین کیش دیگر فریب خورده بود.

۳ - او که در افکار خود سرو خود رأی بود و بر پیشینیان و موبدان انتقاد میکرد و بر آموزش زرتشتی خورده گیری مینمود و فکر نمیکرد که خطای بزرگان گرفتن خطاست بگفته موبدان شخص فاسد العقیده کسی است که در دل او اهریمن جاگرفته و در زندگی تن او پلید شده است به دینان همچنان که از جسد مرده دوری میکنند باید از اشخاص فاسد العقیده نیز پرهیز کنند. فاسد العقیده در دنیا بد بخت و در زیست آینده بد بخت تر خواهد شد و روان او جاوید در آزار خواهد ماند. از جمله اشخاص فاسد العقیده که در کتب پهلوی میباشند و از او نکوهش شده گرگی نام شخصی بود که اورا مرد پر آزگفته اند و دیگر مانی ولادت او در عصر اشکانیان شد و بنا بر نوشته خود او در سن ۵۳۶ میلادی یا در اپریل سنه ۲۲۹ نبوت خویش را آشکار کرد. در سنه ۳۵ مارس سنه ۲۲۸ میلادی یا در اپریل سنه ۲۷۴ پیش از جهان در گذشت بنا بر نامه ۲۴۰/۴۱ بهندوستان رفت و در ۱۴ فبروری سنه ۲۷۶ از جهان درگذشت بنا بر فکر کفالایا (Kaphalaia) که منسوب بخود مانی است او در او اخراجی ام اردشیر به انتشار فکر خود بهندوستان رفت و در آنجا بود تا اردشیر رحلت کرد و با جازه شاهپور با کشتی با ایران بازگشت و در جائی خوزستان بحضور پادشاه باری یافت و با احترام پذیرفته شد در ایران نبوت او پیشرفت خوبی کرد مردم افکار او را پسندیدند ولی موبدانی که تازه روی کار آمدند بودند

فاراحت شدند و سخت کوشیدند که اورا تباہ سازند و در انجام کامیاب گشتند میگویند
مانی از کودکی با هوش بود و استعداد مخصوص در فراگرفتن عالم داشت. آغاز تبلیغ ادر
زمان اردشیر و شهرت او در عصر شاهپور شد موبدان سخت ایستادگی کردند و پادشاه را
بر علیه او برانگیختند تا اینکه در سن ۷۷/۲۷۶ او را بدارآ و یختند و پس از آن بهر که
گمان مانویت میبردند یا بزندان میکردند یا میکشند از اینرو بسیاری از مانویان
بکشورهای شرق و غرب پناهنده شدند. در شرق به کیش بودائی رو برو گشتند و در غرب
مسيحيان راسخ مخالف خود یافتند نويسندگان بهلوی مانی را درج (دروغ) و به آغاز
نامیده‌اند و پيروان او را مردم سبکسر و دسيسه کار و فريبنده گفته‌اند بر عکس آموزش
زرتشت مانی رياضت و رهبانیت و تجریدا ست اسامي اندیشه او از يکسو به زرتشت
وازسوی دیگر بگروه گناستیک عصر او میپیوند زرتشت در یسنای ۴۵ فرموده است.

«از اzel دوگوهر فعال میباشند یکی بنام سپنتا و دیگر بنام انگره و این دو کاملا در همه خصوصیات و صفات از هم ممتاز هستند و این گفته ظاهرا مینماید که جهان تن و آنچه در آن است بر دوگونه تمایل و احساس صورت گرفته وازاينرو اشیاء تنی بدوصورت پدیده میشوند. یکی پيوستگی و دیگر گسيختگی یکی زیست و دیگر مرگ یکی روشنائی و دیگر قاریکی یکی شادی و دیگر رنج یکی آرام و دیگر درد یکی دانش دیگر جهل و غیره وغیره و چيزی نیست که از این دو خصوصیت آزاد باشد حتی در مقابل وجود باید اندیشه عدم را نیز کرد در همه اشیاء جاندار یا بیجان یا تکامل است یا نقص آموزش یار است را فریب و آموزش است را رهنماei گویند خرد یا عقل چون درست کار کرد يارشاطر و چون درست کار نکردار خاطر میگردد پس از زرتشت در ایران مذاهب دیگر پدید شدند و زمان سلوکیه و اشکانی فلسفه یونان در سراسر ایران مطلوب شد و البته افکار زرتشتی را برخی انتقاد کردند یا فهمیدند و در پاسخ و توضیح آن دانشمندان

زرتشتی ناچار شدند که بدلاًیل فلسفه توضیح دهند و باین ترتیب علم کلام زرتشتی صورت گرفت واوستاتفسیر و تاویل گشت. از جمله تأویل مانی است و چونکه او در نفوذ گناستیکها بود و از کیش مسیحی و بودائی و فلسفه یونان ارسسطو نیز ووصورت و در فلسفه سانکیهای هند پروشه و پراکرته میباشد یکی را داشت محض یا نور مجرد و دیگری را نادانی محض یا تاریکی نامید. یا یکی هستی تمام و دیگری نیستی است و این دو حقیقت مستقل از یکدیگر بی آغاز و بی انجام میباشند و بر آنها حقیقتی دیگر برتری ندارد. یکی از آنها را دریایی بیکرانه نور فرض کرده که از همه آلو دگهای پاک و مجرد و لطیف است و دیگر عدم و ماده هست صفت بارز نور و آتش و صفت طبیعی ماده یا تاریکی است و کناره‌های این دو بهم نزدیک ولی کاملاً از هم جدا و هیچ گونه شباهت بهم دیگر ندارند. مانی فرض میکند که تاریکی سیلان مانند بدریایی هستی یا نور در آمد و چونکه غیر جنس بود در دریایی نور اضطرابی پدید شد و آنرا پس راند ولی در پس راندن اندکی از نور در تاریکی آمیخته گردید و از آن آمیزش صورت جدید پیدا گشت که آنرا ماجهان تن مینامیم یعنی بعقیده مانی سه جهان میباشند. یکی هستی محض که دریایی نور است و دیگر نیستی محض که ماده یا تاریکی است و هر دو جاوید میباشند و سیوم که آغاز داشت و انجام نیز باید داشته باشد نیستی هستی نما یا آمیزش تاریکی بنور است جنبش یا عمل نیستی هستی نما بردو گونه هست یکی زندانی نگهدارشتن نور در خود و دیگر کوشش نور باز از آن زندان و این دو جنبش بصورت بدی و خوبی نیز گفته میشود مانی میگوید که افراد نوع بشر در این کوشش یارویا و نور گردند نور بی نیاز ولی تاریکی نیازمند است و نیاز او بصورت گوناگون که خواهشها باشند پدید میگردد. نام دیگر فقر است و از این رو تاریکی یا اهریمن نوع بشر را بفقر و احتیاج میکشد ولی نور که بی نیاز است به بی نیازی رهنما میگردد پس خواهشها دنیوی که بر اساس نیازمندی میباشند

از نور نیستند و زندگی دنیوی اهریمنی است و از این رومانی پیروانش را بازداشت و می آزاری و دوری از لذات دنیوی رهبری می کند. اخلاق او مانند مسیحیها منفی می باشد و با آموزش زرتشت موافق نمی کند زیرا بنابرآموزش زرتشت زندگی دنیوی بخش ایزدی است و بشر باید این بخش را بسپاس بیدیردو نگهدارد و از آن بهره مند گردد و خواهشها را نکشد بلکه آنها را از آسودگی پاک سازد و همچنان که این امانت ایزدی را پاک یافت پاک پس دهد و از این رو ازدواج هبایت را مذموم میداند کیش مانی رستاخیز ندارد ولی اساس کیش زرتشتی بر عقیده رستاخیز است. در فضایل اخلاق زرتشتی فعالیت و در فضایل اخلاق مانی تسلیم و آرام و بی جنبشی است. زرتشت فرمود خوش بخورید و خوش بپوشید و صاحب زن و فرزندگردیدولی با آنچه ناقص و بداست مقاومت بکنید و از خود دور سازید و مانی گفته خوشی زندگی مادی بلکه خواهش خواهشها یعنی خوشیهای زندگی اهریمنی است از این رو تا میتوانید از آنها پرهیز کنید و دور شوید. شادی دنیا بی حقیقت و همسر گرفتن و پدر و مادر فرزندان شدن کمکی بکار اهریمن یعنی افزودن جهان تن است زرتشت میفرماید روان چون به تن پیوست بوسیله تن فعالیت اهریمن را برمی اندازد و تباہ میسارد بردار نده و بر نده روان است چون اسب که سوارش را برمیداردو بجایی که اراده کرد میرساند پس زندگی تنی اهریمنی نیست و باین مرکب بشر با آفریدگارش پیمان مییند که با اهریمن مبارزه و با هورمزد خدمت کند بر تن فرمان دهد ولی فرمان او نبرداورا مخدوم گردد نه خادم. باین ترتیب آموزش زرتشت غیر از آن است که مانی گفته. مانی روزه و امساك را یک وسیله برای آزادی نور می پنداشت و از این روش سالی سه ماه در سال بروزه گرفتن باید گذراند ولی زرتشت فرمود که گرسنگی چاره اهریمن را نمی کند دوری از بدی بشکم تعلق ندارد بلکه بدل دارد مانی فقر و زهد را ستوده شخص نیک خوراک روزانه و جامه یک سال را فراهم کند کافی است چو فردا شود فکر فردا کند ولی بنابر آموزش زرتشت بینوا برای جامعه باری است نه یار باید هر فردی از جامعه دار نده گردد

تابردیگران بارنگردد و توانگری بداشتن پول محدود نمیشود بلکه توانگری در علم و تندرستی و در همه چیز هست و هر که بیشتر توانگر است بکمتر از خود یارویا ور بشود توانائی و توانگری و سیله‌ای برای برانداختن اهریمن است بشرطیکه از آزو خود خواهی منزه و پاک باشد و مقصود از داشتن آن شکست کار اهریمن باشد و دارائی روانی که اخلاق ستوده و اورمزدی را باید بردارائی دنیوی برتری داد. او که توانگراست و دارائی خود را بکار نیک بمصرف میرساند، اور اسر و شیاری میکند بنابرآموزش زرتشت توانگر با فراد جامعه میتواند سود بر ساند و از بینو اکاری ساخته نمیشود. (رجوع شود به حکایت درویش و توانگر در گلستان)

بنابر نوشته سریانیها از عفریتی نرو عفریتی ماده بنام اشقولون و نرمائیل فرزندی بنام کهرم (گیومرد) و دختری بنام مرویانک ولادت یافتد و آنها آدم و حوا یا پدر و بزرگ نوع بشر میباشند در کهرم ذراتی از نور که دیوان ربوه بودند محفوظ بودواز جانب عالم نور عیسی (خرد شهر) یا عالم عقل برگزیده شد که بهره نور برآکه در کهرم زندانی شده آزاد سازد و آدم (کهرم) را از عالم بیهشتی و غفلت بیدار کرده حقیقت را باو بگوید و این عیسی در حقیقت نیروئی هست که از درجه دوم عالم نور آمد و همه اشیاء را بالیدگی میدهد و بکمال خلقت او میرساند و همواره در کار است و در همه اشیاء پیوسته پدید و ناپدید میگردد.

مانی و شاگرگان او بزبان ایرانی و سریانی افکار خود را نوشته اند از جمله نوشته های مانی شاهپورگان است که بنام شاهپور اول نوشته و بزبان پهلوی ساسانی است و از ایزدانی که نام برده و داستانهای که ذکر کرده ایرانی میباشند مانویها بسیاری از آن دیده های خود را بزرتشت نسبت میدادند ولی نام فرشتگان را از شامیها گرفته اند چون گبرئیل (جبرئیل) و رفائل و میکائیل و سرائیل وغیره وغیره، یعقوب را گفته اند که فریمان یا گرساسب است از ثلثیت های مانی نخستین به تثلیت مسیحی که پدر و پسر و

روح القدس میباشد شبیه است والبته مسیح مانی مسیحی نیست که از نژاد یهود باشد بلکه وجودیست ایزدی و نورانی یا نیروئی هست که در عالم بشر بنام عقل و در سایر اشیاء بعنایین دیگر خوانده میشود نوشهای از مانویها بزبان چینی یا ختائی یافته‌اند مبلغین مانوی مانند مسیحیان بکشورهای دور سفر میکردند از جمله پایس نام شخصی مبلغ را بمصر فرستاده بودند.

ظهور مانی یا تجدید کیش هزدیسنی در زمان اردشیر بابکان و پسرش شاهپور توام شدند موبدان مزدیسنی را پادشاه با همه توانائیش حمایت میکرد و مانویان چنان یاور و حامی نداشتند و با وجود این افکارشان پیش رفت کرده و بنابر نوشته فهرست فیروز برادر شاهپور که برخراسان فرمانده بود مانی را بحضور پادشاه بردو برادر او بنام مهر کیش مانی را پذیرفت. برخی دیگر از شهزادگان نیز مانوی شدند. مانند مسیح مانی نیز حواری داشت و پزشکی میکرد چون موبدان زرتشتی بر او سخت گرفتند بمیل خود یا بفرمان پادشاه از ایران خارج گشت و پس از مسافت به کشورهای همسایه در زمان بهرام اول بامیدی با ایران پس آمد ولی موبدان اور آسوده نگذاشتند و مجلس مباحثه منعقد کردند که اورا بزندان کنند، بروایتی او در زندان درگذشت و بروایت دیگر بردار کشیده شد و پوست اورا زنده یا پس از مرگ در آوردہ در آن کاه پر کردند. فردوسی میفرماید.

| | |
|----------------------------------------------------------------------|-----------------------------|
| چو آشوب گیتی سراسر بدوسن | بیاید کشیدن سر اپاش پوست |
| همه چرمش آکنده باید بکاه | بدان تا نجوید کس این پایگاه |
| بیآویختن از در شارسان | دگر پیش دیوار بیمارستان |
| بکردند چونانکه فرمود شاه | بیاویختندش بدان جایگاه |
| محاکمه مانی پس از مراجعت او از ترکستان چین بوده واوچینی شهرت یافته و | |

پس ازاوپیروانش ترکستان چین را پناهگاه خود ساخته بودند. بنابر فردوسی مانی از
پاسخ دادن بموبدان درماند:

فرو ماند مانی میان سخن
ز گفتار هوبد ذ دین کهن
ومؤبد قند شده ،

بیزدان چرا آختی چیره دست
بدو گفت کای مرد صورت پرست
کسی کاو بلند آسمان آفرید
کجا نور و ظلمت بدو اندست
ز هر گوهری گوهرش برتر است
و البته دو بیت فوق باندازه‌ای که بعقیده اسلام نزدیکترست بکیش زدتشی
نیست و اما ایات زیر مطابق بعقیده زرتشیهاست :

اگر اهرمن جفت یزدان بدی
شب تیره چون روز رخshan بدی
همه ساله بودی و شب روز راست
بکر دش فزوئی نبودی نه کاست
موبد ایرادهای دیگر نیز گرفت :

سخنها جز این نیز بسیار گفت
که با دانش و مردمی بود جفت
محاکمه در گند شاهپور یا جائی نزدیک با آن شهر شده بود. بنابر پیروانی موبدان
با شاه بهرام شکایت کردند که مانی میخواهد کیش زرتشت را براندازد و فساد پیدا کند از
این رو باشد پیش دستی کرده پیش از آنکه فتنه شدت بگیرد او را تباہ سازیم. مانی دستگیر
شد و بنابر نوشته مانویان او را بزنдан کردند و در آنجا بسبب شکنجه و آزار یکه باور سید
پس از بیست و شش روز در ماه شهریور در گذشت و ممکن است پس از مردن پوست او
بر کنده اند یا اصلاً حکایت پوست کنند افسانه باشد .

در عصر قیصر پرویوس (۲۸۶ / ۲۷۶) آموزش مانی در آسیای کوچک انتشار یافت
کم کم پیروان افزاید شدند و مانند کیش مهر پرستها در اروپا درآمد و با افکار و عقاید

کم کم پیروان از زیاد شدن و مانند کیش مهر پرستها در اروپا بر نگه اروپا در آمد و با افکار و عقاید مسیحیان آمیخته شد و نسبتاً در شام بصورت اصلی مانند سنت اگستان پارسای مسیحی پس از آنکه کیش‌مانی را پذیرفت و نه سال پیروان بود بار دیگر مسیحی گشت. کتاب کفالاً یا که بهره بزرگ آن بزبان قبطی است و ممکن است که اصل آن بزبان یونانی باشد که پس از هرگزمانی انتشار یافته و آموزش اورا دارد و نامه‌های دیگر ازمانی میباشند که به پیروان و شاگردان خود نوشته که در تیسفون و بابل و خوزستان و دیگر شهرهای ایران بودند و در پاپیروس‌های مصر برخی از آنها به قبطی ترجمه شده‌اند و نیز اوراقی هستند که در تورفان (ترکستان چین) یافته‌اند، کمک بزرگی به آگاهی از افکار مانی شده‌اند برخی از این اوراق نیمه پاره مصور و مذهب میباشند و بزبان سغدی و پهلوی و ترکی نوشته شده‌اند. معلوم میشود که موسیقی و سورت نگاری و شعر میان مانویها مرغوب بود. اشعار به سبک آنحضر سیلابی گفته شده‌اند مانی چه در نشوچه شعر سبک تازه ایجاد کرده بود و در زبان نیز اصلاحات نمود و بحای اینکه بحروف پهلوی بنویسد باللفای سریانی مینوشت و عبارت او الفاظ هزو ارش ندارد. الفبائی نیز از خود ایجاد کرد که در سغد و ترکستان چین و خراسان مروج شد.

پس از رحلت مانی بنا بر وصیت او سیسین یا سیسین نام رئیس مانویان گشت و بابل را مرکز قرارداد و چون او نیز بدارکشیده شد. انایوس (Innaios) نام شخصی بر ریاست برگزیده شد و با وجود مقاومت موبدان کشیشان کیش مانی چه در غرب و چه در ایران پیشرفت کرد و چونکه دولت روم و ایران مخالف بودند مانویها بشرق که سغد و چین باشد هجرت کردند و بنا بر نوشته برخی از مورخین در عصر نرسی و هرمزد دوم زجر و آزار بر مانویان سخت تر شد و بسیاری از آنها کشته شدند. از بزرگان عراق عمر و بن عدی امیر حیره با آنها همراهی کرد و بسبب نبودن لر تباطط یا علل دیگر مانویهای شرق از خود

بزرگی انتخاب کردند و اواز رئیس غرب مستقل شد و چونکه بزبان سریانی نا آشنا بود نوشهای مانوی در مشرق پهلوی ساسانی ترجمه شدند و بعداً بزبان پهلوی شمالی سرودها و نامهای انتشار یافتنداز جمله کتابی بنام خواستو و نفت (Khvastu Vaneft) بزبان ترکی اویغوریست و این مانند عقیده یا اعتراف دیگر دینهاست. در حفریات تورفان اشعار یا سرودهایی از مانویان یافته‌اند که استاد ویلیامز جاکسن امریکائی بایادداشت‌های علمی در کتابی بنام پژوهش در کیش مانوی (Researchea in manichaeism) (شایع کرده است و برخی از آن در اینجا نقل می‌شود. استاد نامبرده را نگارنده در نیویورک ملاقات کرد تحقیقاتی که او از کیش زرتشت و با اوستا نموده است شایسته تحسین و تقدیر است و هنست بزرگی بزبان شناسان بولیزه زبان باستان ایران گذاشته. از خانان ترک اویغور که در میان آسیا از سنه ۷۵۰ تا سنه ۸۵۰ شاهی کرده‌اند یکی بکیش مانوی گروید و «مظہر مانی» لقب یافت و بنا برین دین مانی از مردم چین گرفته تا اروپا انتشار یافت و کتب مانویان بزبان ترکستان چین و پهلوی ساسانی و پهلوی شمالی و سعدی و قبطی و سریانی و شاید یونانی نوشته شدند و ممکن است در شرق مانویان در نفوذ بودائیها درآمدند و بودائیها را نیز در نفوذ خود درآورده‌اند و در مغرب کیش مسیحی بلکه اسلام از آموزش مانوی متأثر شده‌اند. در ایران قریب بحمله اسلام ظاهراً امتیازی میان زرتشتی و مانوی به نظر بیگانه نمیرسید و از این رو مسلمین عرب هر دورا یک کیش داشتند معروف است که مانی و شاگردان او نقاشی را در نوشهای خود بکار می‌بردند چنانچه فردوسی می‌فرماید.

بیامد یکی مرد گویا ز چین
و کتابی که بداشتن تصاویر شهرت یافت بنام ارتنگ یا ارشنگ و ارزنگ است
که تذهیب و نقاشی و تصویر از نور آورد رهائی مانی و شاگردان او باشد خوش خطی نیز

نzd آنها مطلوب بودواينها يك وسیله تبلیغ میشدند. در عصر اسلام این روش ادامه داشت و در ایران نامه‌ها بلکه قرآن مجیدرا مذهب و منقش میکردند و این نوع نقاشی یکی از هنرهای ایران‌گشت و چونکه صورت نگاری در اسلام روا نبود بجای صورت صفحه اول یا چند صفحه ابتدائی کتاب با گل و ریاحین می‌آراستند. بنابر کتاب فرهنگ اسلام (Islamic Civilization) از آقای خدا به خش ابراهیم سندی می‌گفت زندیقه‌ها (مانویها) اگر کمتر به پاکیزگی و سفیدی کاغذ و سیاه بودن مرکب و خوش خطی و تربیت خطاطان پیردازند خوشوقت خواهم شد زیرا که من کاغذی پاکیزه تراز کتاب دینی مانویان و خطی زیباتراز تحریر آنها ندیده‌ام در پاسخ یکی از رود که زندیقه‌ها بخوش خطی و پاکیزگی کاغذ اهمیت می‌دهند و مسیحیان بزیبائی و نقش و نگار درودیوار کلیسا می‌پردازند و در خصوص نوشه‌های مانویان که در مغاره تورفان یافته‌اند استاد فن‌له‌کاک (Vonlecoq) مینویسد که نوشه آنها خوش خط و واضح است و یکی از خصوصیات رسم تحریر آنها استعمال اعجم (Punctuation) یا نشان فاصله میان دو جمله یا مفهوم بشکل دایره یا نقطه می‌شد که اکنون در قرآن مجید نیز می‌گذارند و آیات را از هم جدا می‌کنند در خوچو (Kho Tso) مغاره‌ای یافته‌اند که اندرون آن به نقشه‌ای آراسته شده از جمله صورت مردیست که شکل چینی دارد باریش دوشاخ و دایره یا هاله نور اطراف چهره‌اش را گرفته و نشان روحانی بودن اوست کلاهی بر سردارد که هنور محون شده‌است اینها جامه سفید پوشیده و دست بسته ایستاده‌اند و مردیکه از آنان جدا گانه نقش شده گمان می‌رود که بزرگ روحانی آنهاست و برخی تصور کرده‌اند که او خودمانی است یا یکی از جانشینان اوست و اگر خودمانی باشد تصویر او خیالی است که پس از رحلت او ارادتمندان او نقش کرده‌اند زیرا که مانی نه صورت و قیافه چینی باید داشته باشد و نه چنان چینی شده بود که جامه‌های چینیان را بپوشد و همچنین شاگردان متقدمین او شامی و عراقی و ایرانی

بودند و صور تهائی که در نقش دیده میشوند هستند دیگر از آثار مانویان شرق دو پر چم پرستش گاه میباشند که بر روی آنها تصاویری نقش کرده‌اند. از جمله چهره بانوئی هست بنام «یسوسک» که باید از طبقه برگزیدگان باشد و مقابل او زنی زانوزده و بر پر چم دیگر دو تن هستند یکی زن و دیگری مرد در خدمت یکی از برگزیدگان زانوزده‌اند و نیز بر صفحه‌ای از آهن که عبادت ترکی دارد تصاویری میباشند که جامه سفید پوشید و کلاه بلند بر سر دارند و در دو صفت نشسته و بست قلم و کاغذ دارند در یک سو درختی است که خوش انگور دارد و نیز تصویر سه شخص که یکی از آنها نشسته و از گردن مالاتر ندارد و از دو تن که پیش روی او نشسته‌اند یکی دست بر سینه گذاشته مدب نشسته و دیگری عود مینوازد و دیگر ساختمان‌های ویران در تورفان میباشند که آثار مانوی دارند از جمله :

- ۱ - یارخوت (Yar Khvoto) که پایتخت کشور تر قان بود (در عصر هان و تانگ امپراطوری چین) که نوشته معروف خولستونفت در آنجا یافته شد.
- ۲ - صومعه تویوق (Topuq) در اینجا چند عدد نوشته پیدا شد.
- ۳ - در خرابه مرتوق (Murtuq)
- ۴ - صومعه‌های سنگی (Sangim)
- ۵ - مغاره‌تان هوانگ (Ton Huvang) در نوشته نشان داده که ساختمان صومعه چکونه باید ساخته بشود. میگوید باید بینج بهره تقسیم گردد.
- ۶ - اتاقی برای کتابخانه (دینی و نقاشی) ۷ - اتاق برای روزه داران ۸ - اتاق برای نماز ۹ - اتاقی برای آموزش و تدریس ۱۰ - اتاق برای بیماران.
- نقش و نگاره‌مانویان بسیار چه ابریشم یافته‌اند. مانویان جلد نامه دینی را مذهب و منقش میکردند و به نقش و نگار آرایش میدادند و معروف است که این ایجاد خود

مانی بود.

نوشته‌جات مانویها مکرر مخالفین آنها سوزانده و از میان برداشتند. از جمله در سنه ۸۶۹ و سنه ۸۴۳ چینیها آنچه از نوشته مانوی یافتند سوزانند جا حظ مینویسد که مانویان میکوشیدند که برای نوشته دینی کاغذ سفید بسیار اعلا بیابند و با بهترین و پررنگ ترین مرکب سیاه رنگ ادعیه و سرود بنویسند و جامه‌ها بر نکهای مختلف از آسمانی سبک رنگ و تیره وزرد و سبز و سرخ آنرا تزئین بدهند و این روش در عصر اسلام میان مسلمین ادامه پیدا کرد. مانویان خوش خط بودند و گذشته بر کاغذ بر پارچه ابریشم و طومار پوستی مینوشتند. مانویان (مانند متصوفه اسلام و رهبانان مسیحی) با طراف جهان سفر میکردند و در ضمن سیاحت تبلیغ نیز مینمودند.

قناصخ مانویان

بعقیده مانی بر گزیدگان نیک پس از مرگ بعالם نور پیوست میشوند یا اینکه بگوئیم به بهشت میروند و آنانکه بدنیا آلوده شده‌اند با اندازه آلو دگی بزندگی دنیوی بر میگردند تا آنکه از آلو دگیها پاک‌گردند و اثرا هر یمنی و قنی از آنان کاملا دور شود سیوم آنانکه یکپاره هادی و اهریمنی هستند بدو زخم تاریکی سر نگون میشوند. مانویان مغرب زمین خود را دیندار و مانویان شرق دین آور مینامیدند و هر دو اموات را در جای بازمی گذاشتند که تدریجا از هم متملاشی بشود و گروهی بر همه بخاک می‌سپرند و بزرگ روحانی را اسپسگ میخوانند.

گیتی یا جهان تن

آنچه در این خصوص از اوراق پاره و پوسیده ترقان بدست آمده بسیار مختصر است ولی به تطبیق با نوشه‌های رومی و شامی و مورخین اسلام چنان بنظر میرسد که

مانویان جهان تن را بهشت طبقه بخش کرده‌اند و اینها را هشت زمین نامیده‌اند معلوم نیست که از هشت زمین قصدشان چیزی مانند هفت اطوار یا وادی متصوفه هست یا مقصودی دیگر در نظرداشتند هرچه بوده آن مفهوم را بصورت جسم درآورده‌اند از هشت طبقه چهار طبقه زیرین دوره‌مانند سینی روی هم میباشند و طبقه پنجم در یک جانب چهار طاق کوچک دارد که بهم پیوسته‌اند و در جانب دیگر یک طاق وسیع است و در طبقه ششم دایره آن در دوازده راه منقسم میشود و همه راه‌ها بیک دایره اندرونی منتهی میگردند و داشه اندرونی بیست و هشت ستون دارد و روی این ستون‌ها طبقه هفتم گذاشته و استوار شده و آن چهار قسمت میشود و هر قسمت یا بخش سه‌گانه دارد که دوزخ مینامیدند و این سه در چهار که دوازده دوزخ میباشند، اطراف یک دایره دیواری واقع شده‌اند و میان دایره که دیوار دارد یک دایره کوچکی است که آنرا زندان مسموم خوانده‌اند و زمین هشتم روی طبقه هفتم واقع شده و جای بسرو دیگر جانداران است و به یک دیوار محیط شده که باید آنرا کوه قاف متأخرین گفت و دیوار محیط چهار در دارد. یکی بنام شمال و دیگر بنام جنوب و سیوم خاور و چهارم باخترو بر هر در فرشته‌ای پاسبان است و باید مقام باد و آتش و آب و خاک نیز معین شده باشد ولی در اوراق نیافته‌اند. میان طبقه هشتم کوهی است برآمده و بلند شده و نویسنده این اوراق گویا شخصی بنام یشوع فرزند بود مانویها نامهای مرکب از نام یشوع اختیار میکردند چون یشوع وزری یشوع یا ن (جان) و یشوع زن (افزار یشوع) و یشوع بام و غیره وغیره یشوع فرزند از روزی فروتنی نوشته خود را چنین آغاز میکند.

| | |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| من که یشوع فرزند (نام دارم) دیگر نو هستم و ناکرده کار کمترین در فرو با همه رنج بران | ادمن یشوع پسر زند دبیر نوگ اکروگ که کم بشت پذیریه (Parih) او هروکین رنزوران |
| پس میگوید : | |
| هفت اختر را (او که روان زنده است) بر چید و بر بست و دوازدها را بند کرد وزن جیر نمود و آنرا بر پست ترین آسمان بر قله آن بست و برای اینکه (آسمان را) بگردانند چون وانگ زند (بخواند) آنرا در فرمان (دو فرشتگان) یکی نرودی گر ماده | هپت ابا ختر پر زید او دو ازدها گ آگوست اور گشت او بد خان ای ارم آسمان ال آگوست او شان پدوانگ اپنسپین گرد نیدن رای نرومایگ |
| پس میگوید و نیز تاویمند (یعنی کرانه) و بلندی روشنائی او (روان زنده آن (عناصر) را افراشت و ساخت و راست کرد (یعنی ترتیب داد) و از باد و روشنائی و آب و آذر که پاروده (صف) شدند ازابرش (به تاریکی) دو چرخ روشن (یکی) خورشید از آذر و روشنائی با پنج دیوار از اثیر و باد و آذر و آب و روشنائی و داوراده در (که دوازده بروج باشند) و پنج مان (منزل) و سه گاه و پنج فرشتگان روان چین و همه اینها اندرون دیوار آتشین میباشند و نیز او ساخت و راست کرد چرخ (دوم) را از ایزد ماه و از باد و آب با پنج پرسب (یعنی دیواد) از پر و حرین (یعنی اثیر) و واد (باد) و روشنائی و آذر و آب و چهارده در (که چهارده روز اول ماه قمری باشند) و پنج مان و سه گاه و پنج فرشتگان چیننده روان و همه اینها اندرون دیوار آبی هستند. | |
| مقصود روان زندگی دو چرخ از عناصر پاک شده از تاریکی ساخت یک چرخ خورشید و دیگر چرخ ماه که نور را از تاریک اهریمن بر میکشند و دریکی از آنان پنج مان | |

(یعنی عناصر) ودوازیه برج و دردیگری چهارده دریا منازل ابتداء ماه و سه‌گاه یعنی موالید ساخت و بر هر چرخی پنج فرشته مأمور کرد که چرخها را بگردانند و روشنایی را از تنهای تیره برکشند و جدا سازند.

اگوستن - گردزن گشت - زنجیر کرد اخراجت - برد - کشید - افراشت رهی بلجه اوستائی رته (Ratha) و به سنسکرت رته یعنی گردونه یا وسیله نقل اشیاء که از این کلمه در اوستا رایشه (Raithya) و به سنسکرت رتیه بمفهوم از آنجایی که رته میگذرد یا جای مرور و سایل نقل و اکنون در فارسی راه میگویند مفهوم عمومی نقلیه هست.

پس از آن مینویسد:

که او (روان زندگی) اندر پیمودخت (یعنی پوشانید) ایزد مهر را به سه پیموگ (پوشیدنی) که آب و باد و آتش پاروده (پالوده و صاف شده) از تاریکی باشند و آنچه تیرگی بود و از آنها جدا شد بر زمین تیره او خست (یعنی فرون شست) و برای اینکه بر بلندیها بیافرینند و از بهشت نوا این پنج کندار (غار) مرگ را بگردند و هموار ساخت و برآبر به آسمانهای بالازمین تیره را نجید (برچید) و روی هم چهار زمین زیر را بر نهاد یکی از آنان بیوشانگن (بادسام) تباہ کننده دوم تاوین (تیره) و سیوم آذرین و چهارم آین بود و او دیواری کشید از زمین روشن سوی خوراسان (شرق) وايرگ (Erag) یعنی جنوب و خورپران (مغرب) که باز بزمین بپیوندند.

پس او زمین پنجم ساخت و آنرا بچهار زمینهای زیرین بر نشاند و مابد (Manbed) را بر آن فرمان ده کرد و بر آن زمین یک دیوار اندر و نی سراسر بسوی خوراسان (شرق) وايرگ (Erag) یعنی جنوب و خورنوار (مغرب) ساخت و در همان سه کشور (یا سه جهت) سه ستون و پنج طاق (قاگ) ساخت و طاق نخستین را در سر دیوار

که (درجهت) خورپران است قاستون خورپران کشید و ساق دوم را از ستون خودپران بستون ایرگ و طاق سیوم را از ستون ایرگ بستون خوراسان و چهارم را از ستون خوراسان گرفته تاخورپران کشید و او (واینها دریک حانب و جانب دیگر) که ستون پنجم و ستون بزرگ است، از خوراسان گرفته تا خورپران کشید و اویک زمین دیگر بزرگ و استوار که زمین ششم باشد ساخت و در آن دوازده در که بدوازده در (برج) آسمان برابر میشوند نهاد و پیرامون آن زمین چهار پرسپ یعنی دیوار و سه پارگن (کنده) درست کرد و در پارگن که زیر دو پارگن دیگر است او دیوان را بهم بربست و زیرین ترین آسمان را بر سرو دست ما بند (Manbed) نهاد تا آسمان را گرداند خود به نظم گذارد و چهار بار هفت ستون را اندرون ایستاندو زمین بزرگ تر را روی آن ستونها و طاقها بر نشاند و دو دیوار فراخ را بر دوش ایزدمابند (Manbed) بر نهاد و آنچه او بنظم نگهداشته سوی خوراسان را ایرگ و خورپران بیرون ترین دیوار و سوی ابرگ (Arag) یعنی شمال زمین روشن است یعنی شمال زمین روشن است و برای زمین بزرگ و مهمن (که زمین ششم باشد) گذشته بر پارگینان (کنده‌ها) او دوزمین دیگر بهم پیوست یعنی زمین هفتم و هشتم) و در زمین هفتم دری برای باد و آب و آتش و پیرامون آن زمین اویک دیوار با چهار در ساخت و اندرون چهار کشور (جهات) او چهار فرشته ایستاد (نگهداشت) از زیرین ترین آسمان که برابر و مانند به آسمانهای برین میباشد نگهداشت کنند و برای اینکه پلیدی اهریمنی را از چهار کشور ببرو بددازده دوزخ بنا نهاد که هر سه دوزخ دریک پایگاه واژهم جدا باشند و پیرامون این زمین بزرگ محفوظ نمود و میان آن یک اهریور (محوطه) ساخت و در میان اهریور برای در گرفتن توده زهر اهریمنی زندان انامود و بر زمین هشتم در میان کوه بلند ساخت.

روشن چین پرستگ پنز - ینج فرشتگان چینندگان یا جدا کنندگان روشنائی

از تیرگی مادی اهریمنی اندر پیموخت او اندرپوشانید .

اج هم پارایشن از هم پیراسته - جدا شده .

پیموگ سه - سه جدا شده .

ارخست - غرق کرد .

رازورزگ و هشت نوگ - راز بزرگ بهشت نو .

پنزکندار مرگ - پنج کنده مرگ .

هنگند - بهم کند - همگین کرد - یکسان کرد .

اهرآپت - نیراپت - بر رفت - بالا برد و فروآمد فروآورد .

پرسپ - دیوار تاگ - تاق - طاق .

ابرپریگ - برپشت یا بردوش .

پرسپ بیدوم - بیرون ترین دیوار .

انی دوزمیگ گومیختگ - دیگر دوزمین بهم آمیخته .

ونیارد - آراست - ساخت .

پرستگ چهارکه اردم آسمان دارند - فرشتگان چهارکه نخستین آسمان دا

برداشته‌اند .

ابگوهک - کثافت .

چهارکشور تار - چهارجهات تیره .

آهربوراو (Ahrevar ev) - جای ابتلاء و رنج .

مزن - توده انباسته بهم بسته . ازدهاک مزنان - ازدهای جسم .

زهريگ - زهرين

گهی دودی ابردم زمیگ - وریگری روی زمین . دم یررو - سطح .

و نیز از نوشهای که در ترقان پیدا شده و بشعر سیلا بی است مختصر آن چنین میشود .

دیوان هوش گیران بیماری گریو (جان) خویشن آشوب برپا کردند واو (اهریمن) از چرک و ریم دیوان این نسا (تن) را ساخت و اندرون آن خود را جاداد پس از آن او از پنج امیر اسپندان (عناصر) خدای خرمزته که زین (افزار) جنگ ارنودندگیان (نور) خوب را برکشید و اندر نسا (تن) فرو بست و آن گیان را مانند کور و کرو بیهوده ساخت چنان که او بن (حقیقت خود را ندانست و ناف (بیوستگی) خویش را از جهان روشنائی فراموش کرد .

اهریمن گیان (نور) خوب را چون بزندان نسا (تن) فرو بست او خاموش و گنگ در زندان تن بماند و آنجا بودند دیوان آزاده هنده و همه گون پری . اهریمن گیان (نور) را در نسا (تن) بست و بر او بخندید و او را زشت و دروند کرد ولی اورمزد خدای بخشندۀ بر او بخشایس آورد و در تنهای مردم او اختستاناد (فرو فرستاد) و آنها را از آز و دروند بشست و روان را است (وجودی) کرد که چشمگاه (بصیرت) داشت و با او آشکار کرد و همه چیزها بنمود که چه بود و چه داد (خواهد شد) و بستاب او را آگاه کرد که این زندگی تنی اورمزدی نیست و روان را اورمزد چنان نه بسته و برای گیان (روان) زیرسان و نیوبختان رستاخیز خواهد شد و او داشت اورمزد نیو خدا برآ باور کرد (یامان آورد) و هرو سپ (همه) اندرز و فرمان و مهر خواستی (مهر و یگانگی) را بچابکی مانند گرد (قهرمان) کرد کار (کار کننده پذیر نده و فرمان و مهر خواستی (مهر و یگانگی) را بچابکی مانند گرد (قهرمان) کرد کار (کار کننده پذیر نده گردید و پلیدی مرگ از او فراموخت (دورش) واژایدان (جاویدان) بختک (آزاد گردید و بر اهرا فته (بر افراشته) شدو بیهشت آن شهر فرخان .

و نیز قطعه‌ای هست که در سنه ۱۹۰۸ کراتکوف که قونسل روس در ارمچی Urumchi) دیافته و این قطعه بسیار مختصر است.

هر بتگان (آموزگاران) روشنان برای این کشته شدند و اتروافان برای این مویند (گریه‌کنند) همه شهران (کشوران) را او از هم گسیخته دارد (تابه آسانی بر مردم آنجا فرمان فروائی کند) و بخور و ماه تنها خود اسپرد (بد رخد)

آن جاست زین (افزار) رزم نیزه اور مزد خدای که دشمن را خست و از بن بر کند هرو سپ (همه) ما و گراد (بیدار بوده) خواهیم ایستاد (منتظر شد) برای زمانی که روز پاداش و پیروزی ما را رهائی بخشد زیرا که او تم (توانا) است .

این چند قطعه از نوشته علامه ولیمز جاکسن (از کتاب Researches in Manichaeism) نقل شده، برای تفصیل خواننده آن کتاب رجوع کند.

در نامه شکنندگمانیک و چارکه پهلوی است و در او اخر قرن نهم میلادی یک تن زرتشتی بنام هرتان فرخ پور اور مزد دات نوشته و در ثبوت نظریه دو گوهر دیرین که اسپنتا و انگرا باشند و بر رد عقیده دیگر کیشها مطالبی نوشته، از جمله عقیده مانویان اشاره نموده و این کتاب از زبان پهلوی به پازند و سنسکرت در بهره نیمه آخر قرن دوازدهم فریو سنگ نام موبد زرتشتی کرد. او یعنی نویسنده شکنندگمانیک و چارمیگوید:

اکنون پرستندگان مزدا بدانند سخنان مانی درباره اکرانه (نامحدود) بودن بن گوهران و میانی که آمیزش آنان است و فرام و جدا ای روشنائی از تیرگی که جدا ای آنان بگفته او بیشتر به ناجدائی همانتر است،

او میگوید که این گیتی تن کرد اهریمن است و آنچه تن کرد است از دهش اهریمنی است. اینکه آسمان از پوست و زمین از گوشت و گوه از استخوان و ارواره (گیاه) از میو دیو کندک میباشند و باران سسور (نطفه) دیوانی که به سپهر بسته شده اند میباشد و مردم

دیوان دوبا و چارپایان دیوان چارپا میباشد و دیوکندک سپهبدار لشکر اهریمن است که در نخستین رزم روشنائی ایزدمزد را بناخن ربود و فروبرد ولی در رزم دوم دیوکندک را با بسیاری از دیوان دیگربگرفتند و برخی از آنان را بسپهر بستند و دیوکندک را کشتند و از تن او این آفرینش بزرگ را ساختند و خورشید و ماه بیرون از بن آسمان بر بر ترین جا گمارده شدند تا اندکاندک روشنائی را بر کشند و آنچه دیوان فروبرده است در آورند و پالوده (رها) سازند. پس اهریمن دانست که رود به کشش خورشید و ماه و روشنائی (روانی) از تیرگی (تن) پالوده شده جدا خواهد گردند و برای اینکه نگذارد روود روشنائی از تار چداشود این جهان کوچک را بساخت که از مردم و گوسپندان و دیگر جانداران بجهان بزرگ هم ماند است و باین ترتیب جان ما و روشنائی را اندترن زندانی کرد تا که آنچه روشنائی بوسیله خورشید و ماه کشیده و رها شود باز آمیزش زادن بگیتی تار بازگردد با اینکه در نگتر جدا شود.

(قطرهای) باران سوسن (نطفه) دیوان میباشد زیرا دیوانی که روشنائی را فرو برده اند بر سپهر در بندهستند و برای اینکه روشنائی از آنان در آورند دوازده دوشیزگان با فر روزان را بچشم آنها جلوه دادند که انگیزش اشای (شهروت) آنان شد و سوسن (نطفه) از آنان جدا شده بر زمین فروریخته اروار (گیاه) و درخت وزر تکان (غله) از آن روئیده سبز میشوند و روشنائی که در سوسن زندانی است آزاد میگردد و بصورت تخم از زیر خاک در آمد و بایلده شده باصل خود میپیوند،

دیگرمانی گفته که جان در تن بسته وزندانی است و از آنجایی که دادار داشتار (نگهدارنده) همه استهمندان (موجودات) اهریمن است. بهمان علت زایش و پیوند شایسته نیست چونکه داشتاری آدمیزاد و چارپایان با اهریمن همکاری میکنند و روشنائی را بزندان تن بازمیآورند بلکه برگزیدگان از کشت اروار و زر تکان (غله)

نیز دوری کنند.

و دیگر ما نویها سخنان ضد و نقیض به نا استواری گویند که تباہ کننده دام (جاداران) نیز اهریمن است پس باید هیچ جانداری را بکشیم زیرا که کشن کار اهریمن است و دیگر گویند گرچه اهریمن گیتی رانگهداشته در فرامام ایزد بجدا کردن جانها از قتلها فیروز خواهد شد و این گیتی مادی در انجام نابود خواهد شد و بعد گیتی نون خواهد ساخت و نه هم رستاخیز و برخاستن مردگان خواهد بود و نیز مانویان گویند که پیوستگی و هم مرزبودن این دو گوهر دیرین چون خورشید و سایه آن است و شات (خلا) در میان میباشد (کلمه و شاخ در مفهوم وتلفظ به بساط عربی قریب است).

دینکرت که کتاب مهمی بزبان پهلوی است نیز انتقاداتی بر عقیده مانویان دارد و مانی را پتیارک میخواند و میگوید که برخلاف گفته اتورپات پورما را سپند مانی گفت است (اتورپات وزیر شاهپور دوم بود) مانی معاصر شاپور اول بوده یا اینکه نویسنده دینکرت شاهپور اول را شاهپور دوم پنداشته یا آنچه مانویهای عصر شاهپور دوم میگفتند گفته خود مانی پنداشته از جمله میگوید:

۱- اتورپات گفت که مردم حس کینه را باید در منش بپروردند و مانوی گوید که گرائیدن بچنین حس ناروانیست.

۲- اتورپات گفت که در اندوختن دارائی آزر روا نباشد ولی مانی گوید که اصلاً نباشتن زر و سیم نارواست بلکه آنچه از خواسته مردم دنیا و خواربار نهان است باید نابود کرد.

۳- اتورپات گفت که از مهمان پذیرائی کنید و مانی گفته که در پذیرائی مهمان است باشید.

۴- اتورپات گفت با خانواده نزدیک و نجیب و صلت کنید و مانی گفته از خانواده

پست نیز میتوانید همسر اختیار نمایید.

۵- اتورپات گفت که دادور راست و درست برگزینید تامیان پیش‌ماری (مدعی) و پس‌ماری (مدعی‌الیه) درست دادوری و دادستان (قضاؤت‌کند) و مانی گفته که اصلاً از دادستان (قضاؤت) و دادو دادور انکار کنید.

۶- اتورپات گفت که به بیدادگاو و گوسفند نکشید و مانی گفته که از بار آوردن چارپایان و اندوختن هرگونه دارائی کنید بلکه از تولید و تناسل چارپایا مانع شوید.

۷- اتورپات گفت که آفرینش این جهان تن خوب است و از اینرواز آن نگهداری کنید و مانی گفته که آغاز آفرینش چرخی هست که برستون دیوکنده قرار گرفته.

۸- اتوپارت گفت که دارائی خود را در راه خدا بیخشید و مانی گفته اندوختن دارائی کنایه هیاورد و بنابرین اندوخت‌کننده و دهنده بزه کار است وغیره وغیره و البته انتقاد نویسنده دینکرت از روی تعصب و مخالفت میباشد.

دیگر تیودور برخونی (سننه ۸۰۰ میلادی) نیز بزبان سریانی شرحی از عقاید و افکار مانویان نوشتہ ولی او و دیگر نویسنده‌گان با حقیقت را نمیدانستند و یا میدانستند و بسبب تعصب به موهومات دین پرداخته و از اصل آن چشم پوشیده‌اند. همه کیشها بر چهار اصل میباشند:

۱- اندیشه مؤسس که اساس دین او هست.

۲- فلسفه آن اندیشه.

۳- عبادت و احکام دین که وسائل هستند برای رسیدن به‌هدف یعنی اساس و اندیشه مؤسس.

۴- موهومات در انواع رسوم و تأویل و تفسیر بیجا و بجا که بعداً پیروان دین بر

اصل میافزایند و چیزکی را چیزها میسازند آنکه دانشمند و برگزیده و پیروان حقیقتی میباشند نظرشان باسas و نخستین اندیشه مؤسس است و عوام که کورکورانه پیروی میکنند برسوم و ظاهر عمل علاقه دارند و در آن باندازه‌ای تعصب و علاقه پیدا میکنند که اصل از نظرشان نهان میشود: شمها از آن دیش و فلسفه‌های در جلسیوم ایران نامه در ضمن تاریخ اشکانیان نگاشته شد و البته از آن خوانندگان بین نکته پی خواهند برد که مانی برای عوام فهم کردن فکر را مجسم نموده و باید آن جسم را دوباره مجرد و بصورت فکر درآورد تا قصداً واضح گردد ولی برعکس آنچه او مجسم کرده دیگران مجسم تر کرده‌اند سبک بیان مانی افسانه وار است گرچه افسانه نیست و باید افسانه اورا بزبان فلسفه درآورد . گاه میشود که اندیشه دانشمندی بسیار عمیق است ولی سبک و طرز بیان آنرا سطحی مینماید و خواننده یا شنونده اگر آنرا سطحی بگیرد چنانچه بسیاری از متشرعنین میگیرند فکر دلکش نامطلوب میگردد و برعکس اندیشه سطحی یکی را اگر فیلسفی تفسیر و تأویل کند آنرا عمیق میسازد پس نوشته یا گفته یکی آنچنان میشود که خواننده یا شنونده باندازه استعداد و تمایل و سلیقه خود آنرا تفسیر و تأویل میکند .

افکار مانی را اگر بصورت نمایشی توضیح دهیم چنین میشود.

پرده نخستین

علت آفرینش - باید دو جهان بنظر آورد: یکی همه نور و دانش محض و دیگر همه تاریکی و جهل و گرچه بهم متصل ولی کاملاً از هم منفصل نیز میباشد. مانی یکی از آنها را پدر بزرگی و روشنائی و دیگری را اصل تاریکی و اهریمنی نامیده اهریمن با کسانش برکشود پادشاه روشنائی تجاوز میکند و برای دفع او پادشاه روشنائی مادره استی

را برمیخواند و او پدیدگشته به نوبه خرمزته یا نخستین مرد را میخواند و او پدید میگردد و پنج فرزندان یا عناصر که برای او بعداً افزار نبردمیشوند خوانده و آنان را همراه گرفته و بنزد اهریمن میرود ولی در نبرد باخن اهریمن خراشیده شده اند که از خون (نور) اورا اهریمنان فرو میبرند و او را در کشور تاریکی زندانی میکنند و او در آنجا بیهوش میمانند و این تثیت نخستین است.

پرده ۵ دوم

خرمزته بهوش آمده خسته و ناتوان در دست اهریمنان است. زاری میکند و در پاسخ زاری ویاری خواستن او پادشاه روشنائی بار دوم ایزدان رامیخواند و این بار ایزد نرسف و مان (یابنا) و گریوزیوندک نمایان میشوند و این تثیت دوم مانویان است. همه بیاری خرمزته بجهان تاریکی میروند و به ته دوزخ تاریکی رسیده خرمزته را پنج افزار رزم میباند که از اهریمنان در محاصره مانده اند و آزار میکشند. پس گریوزیوندک با او رسا و بلند خرمزته رامیخواند و آواز او مجسم شده ایزدی میگردد و بخرمز تدریسیده برآورده میفرستد و پاسخ میشود و پاسخ نیز مجسم میگردد و این دو یعنی خواندن و پاسخ دادن ایزدان خروشتگ (خروشند) و پدواختگ (پاسخ دهنده) خوانمیده میشود و بمادر زندگی و بادزیوندک میرسند و بادزیوندک خروشتگ و مادرهستی را برخود گرفته بجهان تارفورد میرود.

پرده ۵ سیوم

ایزد خروشتگ دری را که رو به بخشت باز میشد، برای ایزد خرمزته باز کرد و باز زیوندک باودست یاری داد و از قاریکی برکشید و بنا بر این روایت مانویها چون بهم میرسیدند با دست راست مصافحه میگردند و با این ترتیب نبرد روشنائی و تاریکی با نجام

میرسد و بهره‌کمی از روشنائی نزد اهربیان میماند و برای بروکشیدن آن گیتی تنی اهربیانی آفریده میشود. تثلیث مسیحی و هندوئی و برخی دیگر کیشها در کیش‌مانی سه نوع تثلیث شده باین ترتیب:

تثلیث نخستین

- ۱- پادشاه روشنائی یا خداوند یگانه و بزرگ
- ۲- مادر زندگی یا رام راتوخ (ام الحیات)
- ۳- ایزد خرمزته و با او پنج عنان (مهر اسپندان) که مطابق میشود با پدر و پسر و روح القدس مسیحیان

تثلیث دوم

- ۱- ایزد نرف (دراوستا نایریوسنه)
- ۲- بام (بنا)
- ۳- گریوز یوندک

تثلیث سیوم

- ۱- ایزدمهر یاسه
- ۲- فریانک روشن یادوست روشنائی - دوشیزه روشنائی
- ۳- منوه مد بزرگ یا دانش بزرگ

بنابر نوشه‌یکی از اوراق ترفنان در پایان روزگار ایزدان از چهار جهات گردآمده وجهان تن بانجام میرسد چنانکه میگوید:

اورمزد بک اج ایرک یاوکوس اورمزد خداوند از پای یگاد شمال

| | |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| وردشن شهر ایزد (نرسف یا فریان افک روشن) از خاور (خداوندان) شهر (کشور) نو دزنوب و مهریزد اج خورینوار (Khvarnivar) پاوگوس - وايزد مهر از پایگاه خوربر (مغرب) (واینها خواهند گرفت) پایگاه خود را در (کشور) خود | وردشن شهر ایزد اج خور آسان و نوک شهر ایزد اج ارک پدشتان اج خویش پاوگوس همس ابرهان رازوهشتاد و نوک شهر و آیاب - تا - نیمه شاند |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

همس دوازده دوشیزگان آسمانی که دختران ایزد مهر تعبیر شده، نویسنده گان سریانی
چنین نوشته‌اند :

- ۱- شاهی ۲- دانائی ۳- پیروزی ۴- خورسندی ۵- پاکی ۶- راستی
- ۷- گرویدگی ۸- شکیبانی ۹- درستکاری ۱۰- نیکوئی (احسان) ۱۱- داد
- ۱۲- روشنائی

جای مهر ایزد دو منزل خورشید و ماه بگفته مانی گویا دوکشته میباشدند که در دریای بی کران آسمان روان شده‌اند دوازده دوشیزگان را گاهی بدوازده دول هم‌مانند کرده است که نور را از چاه جهان تن کشیده در کشته ماه و خورشید میریزند که از آنجا باصل یعنی دریا نور میرسد یا بگوئیم بعقیده مانی همه طبیعت با مظاهر آن به بر کشیدن و جدا ساختن نور از تاریکی مصروف هستند که بصورت ظاهر جنبش و تغییرات گوناگون میباشدند بشر نیز بهمان وظیفه باید مصروف گردد و چنانکه کارکن چون بوظیفه مشغول گردد باید زحمت و مشقت را متحمل شود، همچنان بشر در بجا آوردن وظیفه مقدس که جدا کردنی نور از قاریکی تن است طبعاً بزحمت و مشقت مبتلا میشود.

هنگام سپیده صبح یا با مداد زمانی است که نور تصفیه شده از تاریکی با سخنان پاک و دم ناآلوده رستگاران و نیکان که خداوند را بزرگی یاد می‌کنند بلندشده بسوی سرچشم می‌رود و هرگاه نور پاک شده از تاریکی بسرچشم رسانید آنچه بسیار اندک از آن باقی مانده بر زمین می‌خورد و از آن تصادم جهان تن آتش گرفته یک‌هزار چهارصد و شصت و هشت سال می‌سوزد و اهریمن تاریکی را بگوری انداخته و سنگی بر آن گذاشته بفساد او خاتمه میدهد.

البته برای توضیح و شرح استعارات و تمثیل مانی نامه‌ای جداگانه لازم است از مهرهای هفتگانه مانی (که در جلد سیوم این نامه ذکر شد) چهار مهر بنام خدا و روشنائی او وقدرت او و دانش او هستند و سه دیگر مهر زبان و مهر دست و مهر سینه یا دل می‌باشند چنانچه در یکی از قطعه‌های ترفاں می‌گوید (و اینها ایمان و عقیده یا مانند اصول دین یا شهادت مسلمین است)

بعچهار مهر روشنائی ما دلهامان را مهر کرده‌ایم یکی عشق و علاقه بخداوند و دیگر ایمان که مهرا یزد خوردشید و ماه می‌باشه و سیوم ترس از خداوند که مهرا ایمان به عناصر پنج گانه مردنخوین است و چهارم دانش راست که مهر برخان یعنی شناختن و تصدیق کردن به نبوت پیغمبر ایکه پیش از مانی پدید شدند و در نوشته پهلوی ترفاں مهرهای چهار گانه عبارت از خداوند زروان و روشنائی و نیرو و دانش می‌باشد یعنی خداوند که فرد عظمت اوست و داده است پادشاه روشنائی است و روشنائی او در ماه و خورشید می‌باشد و نیرو با قدرت او در عناصر یا فرشتگان پنج گانه یعنی اثیر و باد روشنائی (درجهان تن) و آب و آتش هستند و دانش او کیش وایمان پاک است. مقصود از مهر زبان پرهیز از سخنان شایسته و از مهر دست پرهیز از کار ناسزاوار و از مهر سینه یا دل پرهیز از آن دیشه‌های باطل و بیهوده است و سه مهر آخر همانند به سه اصل زرتشتی یعنی اندیشه نیک و سخنان نیک

وکارنیک هستند .

ماحصل کیش مانی

آموزش مانی براساس هفت مهر او چنین میشود:

- ۱ - روشنائی یا تاریکی یا هستی و نیستی در حقیقت مستقل ازهم ازلی وابدی هستند صفت برجسته روشنائی از خود آگاهی است .
- ۲ - روشنائی به تاریکی نیازمند نیست ولی نیستی بهستی هست و بنا برین .
- ۳ - تاریکی بروشنائی روآوردو به اندرون دریای روشنائی راه یافت و چونکه ناجنس بود در دریای روشنائی اضطراب و هیجان پدیده داشت و در کشمکش بهره کی به تاریکی آمیخته از دریا جدا گشت .
- ۴ - و از آن بهره آمیخته یک نیستی هستی فمای محدود شده بصورت جهان تن پدیدار گشت و چنین بود آفرینش جهانی که دیده میشود . اصل آن از نیستی است و آنچه از هستی در آن زندانی گشته میکوشد که آزادگر دو باصل خود بپیوند دواصل نیز اورا بخود میکشد و این کوشش جنبشی شده که اعمال نامیده میشوند .
- ۵ درفلسفه افلاطون اصل همه اشیاء بنام اعیان ثابت (ideas) جاوید در علم ایزدی بودند و هستند و خواهند بود و تنها پرتو آنها بر صفحه هیولاء بصورت افراد در آمده و هر فردی مستقل شده و در فلسفه سانکهیای هند هر روحی مستقل است ولی بنا بر اندیشه مانی ارواح در حقیقت یگانه هستند که از اصل جدا شده و در جهان تن در تنها ازهم ممتاز پدیدار شده اند و کوشش از روح فرد نیست بلکه از مجموع بهره زندانی است . ظهور خوبی و بدی نظم و بی نظمی دانش و جهل در تنها وابسته به آمیزشی و موقع روشنائی در تاریکی تن است در آنکه بهره روشنائی بیشتر است اعمال او با دانش و

نیکوئی میشوند و دردیگر که بهره تاریکی افزون شده بهمان اندازه جهل و مادیت بیشتر است.

۶ - از روشنائی آنچه رهایشود برای جاویدان در اصل است یا بفرموده قرآن مجید او که بهشتی میشود برای جاوید در بهشت برین است و همچنین آنچه از روشنائی بی بهره شده و تاریکی گشته تاریکی میپیوند و او نیز در قصر تاریکی یا بگفته قرآن هم فیه خالدون جاویدان در دوزخ تاریکی است.

۷ - کوشش بهره زندانی شده روشنائی برای پیوستن باصل طبیعی و لازمی است و اعمال هر نوع که باشند اضطرابی هستند و کوششی برای آزادی میباشند و بهره زندانی شده در تن عشق و علاقه باصل دارد. مولانا جلال الدین بلخی میفرماید:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| بشنواز نی چون حکایت میکند | از جدائیها شکایت میکند |
| از نیستان تا هرا بیریده‌اند | از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند |
| شرحه شرحه سینه خواهم از فراق | تا بگویم شرح درد اشتیاق |
| هر کسی کو دورشد از اصل خویس | باز جوید روزگار وصل خویش |

۸ - عشق و علاقه باصل یعنی بخداؤند یا پادشاه روشنائی مهر پنجم مانی است و مهر ششم است که مهرا یزد خوردشید و ماه نیز نامیده میشود و گویا مقصود از آن ایمان بازاد شدن روشنائی است و در آخر مهر هفتم مهر سینه و دل است تا دل مرکز اندیشه‌هاست پاک نباشد و از روشنائی پرنگردد مهرهای زبان و دست نیز درست کار نخواهند کرد و تنها از اندیشه‌های پاک و منظم جامعه روبخوبی میرود و آنچه از روشنائی در افراد جامعه میباشد تدریجیاً آزاد میگردد پس پرهیز از اندیشه باطل و سخنان ناشایسته و اعمال ناسزاوار برای آزادی روشنائی لازمی است و این است تفسیر و تاویل

بطرز نوکه میتوان از هفت مهرمانی کرد و هر چند بیشتر شرح و بسط داده واضح تر خواهد گشت.

پیش ازین گفتم که سیک بیان مانی افسانهوار است و به بیان ابن عربی عارف و صوفی معروف عصر اسلام شباهت دارد و تا افسانه بزبان ساده و حکمت شرح داده نشود واضح نمیگردد.

دین مزدک

گفته‌اند که زندگی خواب است و خیال و نیز گفته‌اند در جهان بزرگ بشر جهان
کوچکی است پس همچنان که زندگی بشر خواب و خیال است وجود جهان تن نیز ممکن
است خواب و خیال باشد آنچه در حین خفتگی دیده می‌شود آنرا خواب مینمایند و گاه
می‌شود که در خواب خوابی می‌بینیم و در خواب بیدار شده خواب را بذهن درمی‌آوریم و
هر گاه بیدار شدیم میدانیم که هر دو یعنی خواب، و خواب در خواب خواب بودند پس
بردو گونه هست یکی در غنودگی است که تن جنبش ندارد و شخص خفته بنظر میرسد
ولی ذهن او در کار است و کیفیات ذهنی چون تصاویر سینما از نظر او می‌کند زندگی دیدن
آنها اثرهای مخصوص برآورده می‌شوند گاهی خوشی و گاهی درد زمانی لذت و زمانی
اضطراب است خود می‌شنود خود میرغصب می‌شود و خود کشته می‌گردد کیفیات ذهنی بنا بر
کار کردن اعضای او جلوه گر می‌شوند و هر عضو رئیسه که بهتر کار کرد مطابق کار کردن
آن خوابی می‌بیند و اگر عضوی بد رد است خواب نیز در دنگ می‌شود و در تن ساکن و آرام
او اندیشه‌ها در جنبش هستند و آنچه در خواب برآورده می‌شود لذت یا درد آن بیش
از آن است که در بد بیداری می‌باید گاهی در بوستان سیر می‌کند یا بر هوا می‌پردازد شمنی

میترسدگاهی میزند و زمانی زده میشود و اگر عضوی که اورا بجنس لطیف مایل میکند متحرک گردد و فعال بشود دوشیزه‌ای بنظر می‌آورد و می‌جالست و در مصاحبت با اولذتی که احساس میکند بیش از آن است که در بیداری بیابد خواب عالم مخصوصی است و اگر تن درست باشد و اعضای رئیسه درست کار بکنند البته عالم خوش است و آنچه در خواب دیگر که آنرا بیداری مینامیم میبینند آنرا برای امتیاز عالم خیال می‌گوئیم اگر متخیله درست کار بکند و اعضای وابسته بذهن نقصی نداشته باشند در عالم خیال نیز کارهای برجسته میکنند خود لذت میبرد و دیگران خیالهای اورا میپسندند و گرویده خیالهای او میشوند عمل نتیجه خیال یا اندیشه هست و اندیشه‌ها تنوع دارند و بنا بر این اعمال نیز تنوع دارند. یکی هست که اندیشه‌ها در عمل اورا شاعر و ادیب می‌سازد و دیگری تحت اندیشه‌ها یش فیلسوف و دانشمند میشود و سیومی جوینده تفوق و برتری کلاهش را کج می‌کنند و ادعای انا ولا غیری میکنند و بردوش مردم چون جنازه‌ای سوار میشود و خود را همه و دیگران را هیچ میداند و یکی هست که اندیشه‌های او اعمال زشت میشوند و صورت هیبت ناک بخود می‌گیرند یکی آزادی دوست میشود و دیگری در دروغ فروغ میبینند و بر فربی که بدیگران داده می‌باشد و افتخار می‌کنند یکی ستمکار و قهار میشود و نقشه‌ها میکشند که چگونه دیگران را بیچاره و زبون سازد و درمانده کند و جهانی را فدای هوا و هوس خود نماید. بسا اوقات تحت عنوانی من بسیار خوب اعمال بد سر زد میشوند و گاهی گرچه عنوان نامرغوب است ولی چون که اندیشه نیک بود در انجام عمل که نتیجه اندیشه هست خوب میشود «از خیالی صلحشان و جنگشان» توجهانی بر خیالی بین روان، دوگروه بجان هم می‌افتد در صورتی که هدف هر دویگانه هست در عبادت روشی جداگانه اختیار کرده از کرده خود ستایش و بکار دیگری نکوهش میکند خود را برای راست و دیگری را بسوی ناراست در نظر آورده اولاً انتقاد و بعد

دشنام و سپس قتل و غارت است. او که چیره شد بر حق واوکه زبون گشت برناحق است پیروزشکست خورده را زبون می‌سازد، افراد آنرا بردارمی‌کشد بزندان می‌فرستد تیر باران می‌کند و همه نوع ستم و اهانت بر اوروا میدارد و لطف در این است که همه تحت عنوان خوب شمرده می‌شوند گاهی بنام عدل و انصاف و زمانی بوکالت از خداوند متعال یا رفع قته یا اصلاح جامعه ولی چون نیک بنگریم در بسیاری از این‌گونه‌عنایین حس کینه وانتقام وتفوق وگاهی قرس وحسد می‌بیم هم‌چنین می‌باشند خوابها و خیال‌های بشر وهمه به بیچاره و ناقص بودن او گواهی میدهند بلکه ثابت می‌کنند عیوب دیگران را که بزرگ نشان میدهیم کاش که عیوب خود را نیز در نظر بیاوریم و آنوقت خواهیم گفت «این‌گناهی است که در شهر شما نیز کنند».

برخی در عالم خیال دور و بر خود را فاسد بنظر آورده می‌خواهند اصلاح کنند و سرو صورتی بهتر دهند و ساختمانی شکسته و بر هم افتاده را از نوبسازند. اگر در اندیشه و در عمل کامیاب گشت که مصلح و شخص بر جسته و بزرگ و اگر نشدر فریب دهنده گفته می‌شود از جمله چنین اشخاص مزدک فریدنی پسر بامداد است او از مردم خراسان یا استخر یا آذربادگان بود که شمه‌ای از او در ضمن سرگذشت شهنشاه قباد^{*} بیان شد آنچه درباره او مؤرخین نوشته‌اند یا بقلم دشمنان اوست یا از آنها بودند که از اندیشه او درست آگاه نبودند چیزی شنیده و بسیاری بر آن افزوده‌اند و اینجا آنچه نوشته می‌شود ما حصل گفته هزوگروه است و ممکن است که درست باشد یا نگارنده نیز اشتباهات دیگران را مشتبه‌تر نموده است.

نوشته خاورشناستان مغرب و نویسنده‌گان مشرق چنین است که مزدک در اوائل پادشاهی قباد ولادت یافت و به سبب هوش واستعداد و تحصیل علمی در عنفوان جوانی بمقام شامخ موبدان موبد برگزیده شد و بدان وظیفه مشغول بود که افکار خود را انتشار داد. بنابر نوشته مالالس (MaIalas) درزمان قیصر دیوکلیسین شخصی بنام بندوس

* رجوع شود به ایران نامه (جلد چهارم) تألیف اینجانب.

(بندک یا بندویه) که باید اصلا ایرانی باشد در شهر روم (ایتالیا) عقیده‌ای انتشار داد که با عقیده‌مانی مخالف بود و برخی گمان‌گرداند که او از پیروان مانی بود که بعد مانند سنت آگستین ازاوانکار کرد از جمله عقیده داشت که ایزد اورم زدگرچه با اهریمن نبرد کرد ولی براوچیره گشت و این بندویه چون از روم بایران آمد در آنجا پیروانی یافت که خود را درست دین مینامیدند برخی بندویه را پیشو و مزدک تصور کردند و لی بندویه را معاصر دیوکلیسین گفته‌اند که باید زمانی میان سنه ۲۸۴ و سنه ۳۰۵ باشد و مزدک معاصر قباد اول یعنی میان سنه ۴۸۷ و سنه ۵۳۱ دویست سال پس از بندویه میزیست و گمان نمی‌رود که ارتباطی به افکار بندویه داشته باشد.

با این تبری، دین مزدک بدعت شخصی بود بنام زرتشت پور خرگان از مردم فسا و مزدک پور با مدد انتشار دهنده و مبلغ این دین شد و نوشته که مزدک در مندریه (کوت‌العمار) عراق تولد شد و در آنجا در عصر ساسانیان بسیاری از ایرانیان مقیم بودند و آنچه سبب توجه مردم باشد اشتر اک در زن و خواسته بود و از این است که برخی دین مزدکی را قسمی از طریق اشتراکی دانسته‌اند. شهرستانی در کتاب الملل والنحل به حواله محمدوراق مینویسد که مزدک در زمان قباد پدیدارد و بفرمان نوشیروان بقتل رسید و دین او از چند نقطه نظر مانند دین مانی بود و همچنین دیگر مواردیں نوشته‌اند و باید چند نکات در نظر آورد.

۱- اینکه ظهور مزدک و انتشار عقیده او در اوایل شاهی قباد بود یا در اواخر

۲- سبب عزل قباد

۳- سبب کینه نوشیروان بمزدک

۴- مآل کار مزدک و سبب ناکامیابی و نبودن اثری از نوشته او

در پاسخ نکته اول اگر تولد مزدک را در آغاز دوره نخستین شاهی قباد فرض بکنیم در زمان عزل وزنانی شدن پادشاه او باید کودکی باشد و بنا برین عزل پادشاه هیچ ارتباطی

بدین اوندارد.

وپاسخ نکته(۲) این است که بلاش چون در گذشت و قباد بر تخت نشست سوخره نام اعیان در بار با اندازه‌ای نیرومند و جاه طلب شده بود که قباد ازاو واهمه داشت و توسط شاهپور او را بزندان کرد و در نتیجه عده‌ای از بزرگان با پادشاه مخالف شدند و اورا غافلگیر کرده بگرفتند و در زندان فراموشی بند کردند یا چنانکه برخی از مورخین نوشتند پادشاه از ترس مخالفین فرار نمود و به هیتا لیان پناهندگشت و جای او جاماسب بر تخت نشست و پس از سه سال قباد با سپاه هیتا لیان و هواخواهان ایرانی بایران بازگشت و سرداران سرکش چاره‌ای جز تسلیم و اطاعت ندیده و جاماسب نیز خود را ضعیف یافت و پادشاه را بپای تخت را مدادند و باید در دوره دوم شاهی او مزدک طرف توجه او گشته باشد.

در پاسخ نکته سیوم باید گفت که در او اخر شاهی قباد دو تن از فرزندان او امید داشتند که جانشین او گرددند. یکی کاؤس که بزرگتر بود و هواخواهان او مزدکی بودند و دیگر خسرو که او را موبدان زرتشت و کشیش‌های مسیحی می‌خواستند و بنابرین کاؤس بایستی نشان بدهد که او مایل بمزدک است و خسرو خود را معرفی کند که به دین زرتشتی متدين و دوست مسیحیان است و چونکه مزدک و پیروان او می‌کوشیدند که کاؤس جانشین گردد، طبعاً خسرو از آنها بدل کینه داشت و در صدد انتقام بود.

در پاسخ نکته چهارم باید گفت کیش مزدک هنوز پانگرفته و انتشار درست نیافته بود که نوشیروان بر او دست یافت و چنان آن را قلع و قمع کرد که معدودی از پیروانش جان بسلامت در بر دند و چون پیروئی نماندو خود نیز تباہ شد نوشه او نیز نا بود گشت مگر چند قطعه از رساله‌های که دست پیروان فراری باقی ماند و اشخاصی در عصر اسلام به آن دست یافتند از جمله محمد و راق بود پس علت ناکامیابی مزدک ۱- مخالفت سخت خسرو و نوشیروان ۲- مخالفت موبدان و کشیشان و ۳- طبقه ملاک و اشراف بود پیروان مزدک از طبقه وسط و بینوا

بودند و اینها مقابله نیروی دولت و نفوذ موبدان و کشیشان و اشراف باندازه‌ای ضعیف بودند که نتوانستند گاری بکنند و پس از مزدک پیروانش رهبر زبردست و با همت نیافتند. آقای وگرم (Wigram) در تاریخ کلیسا‌ای سریانی مینویسد که آموزش مزدک انقلاب در دولت ساسانی و کلیسا‌ای مسیحی پیدا کرد آموزش او همه افراد بشر را رتبه مساوی میداد وزندگی همه جانداران را محترم می‌شمرد بگفته فردوسی :

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است
و دارائی را میان مردم عمومی می‌کرد و این طریق قسمی از اشتراکیت بود از این روزگار و مسیحی که تکیه هردو بر اشراف بود مخالف شدند.
گرچه عموماً مورخین مزدک را با اشتراکیت متهم کردند ولی شکفتی در این است که نه تنها پادشاه که بزرگترین اشراف بود بلکه شاهزادگان و برخی از بزرگان نیز بعقیده او گرویدند و رنجش پادشاه بسبب عقیده دینی نبود بلکه با اختلاف در انتخاب جانشین بوده یعنی فرزندی را که پادشاه می‌خواست جانشین کند مزدک و پیروانش نمی‌خواستند.

اختلاف در آموزش مانی و مزدک.

مانی گفت که دو عالم ازلی و ابدی مستقل از هم وجود دارند یکی روشنائی و دیگر تاریکی است و تاریکی بر روشنائی تجاوز کرد و از روشنائی بهره کمی فروبرد و از آن این جهان تن پدیدگشت یعنی نیستی بهستی نیازمند است و نیستی است که هستی را در خود فروکشیده و از آن نیستی هست نما پدید شده مزدک در صورتی که این اندیشه را می‌پذیرفت می‌گفت که نیستی شعور و اراده ندارد و بنا برین نمی‌تواند تجاوز کند بلکه آمیزش اتفاقی و تصادفی است و چون که غیر طبیعی است، بنا برین لازم است که از هم جدا شوند و هر یک باصل خود بپیوندد اضطراب و هیجان که در جهان تن می‌بینیم و همه اشیاء را چه جاندار

وچه بیجان در جنبش و حرکت و عمل میباشم بسب اتصال دو ناجنس که یکی میگوشد خود را از تزدیکی به ناجنس آزاد سازد چنانکه گفته اند روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم. پس تماس نور به تاریکی از نور نیست و هم در نتیجه تجاوز موقتی تاریکی است بلکه تصادف است و چونکه نور علم ممحض است نمیتواند با جهل یکجا بماند و از این رو به نیروی اراده ازاو جدا خواهد شد و تا کاملاً جدا نشده اضطراب او پاینده هست تاریکی چون مرد تسمه پای افسانه هست که شخص سالم را بردوش خود سوار کرده و میخواهد ازاو استفاده کنندولی شخص سالم داناست و به تدبیر خود را از چنگ او آزاد میسازد والبته اندیشه مزدک منطقی تر و مدلل تر است و بر اساس این اندیشه او اخلاق ستوده را پیشنهاد پیر و انش کرده که مانند اخلاق مانی منفی میباشدند مزدک میگوید که نور بینیاز است و نیاز یعنی خواهش از نور نیست بلکه از تاریکی است. از این رو خواهش که بر اساس نیازمندی میباشد و ما آنرا لذت دنیوی میخوانیم اهریمنی است و باید ترقه بشود و از این رو زهد و قناعت و بی آزاری و اجتناب از خوارک حیوانی وغیره را ممدوح میشمارد اندوختن دارائی و آز بداشتن زمین و نگهداشت زنان بسیار وغیره را مکروه میدانست و بر اساس چنین اخلاق عبادت و ریاضت او بعبادت و ریاضت مانی هم مانند است والبته آتش که مظہر عالم نور و پاکی است نزد زرتشیها و مانی و مزدک مقدس و محترم بود ولی جامعه زرتشی به شرافت آبی متمایل بود و طبقه بنده داشت و بدان مقامی رفیع داشتند و پس از آنها رتشاران و سپهان برگردان مردم رنجبر سوار شده زندگی آنها را برای آسودگی خود میخواستند. مزدک میخواست طبقه بنده از میان برود و میان دارا و ندار مساوات باشد او میگفت که سه نقص اخلاقی میباشد که باید جامعه از آن پاک باشد یکی آزادیگر رشک و سیوم خشم و آنچه انگیزش هر سه یا یکی از اینها را میکند باید از افراد جامعه تا ممکن است دور گردد. در این سه صفات احساس خوش گذرانی

خوشگذرانی و برتری و فتنه و فساد پدید میشوند و اگر اعتدال با یک گونه مساوات در جامعه جاگیرد ممکن است سه صفات نامبرده ناپدید یا ضعیف گردند والبته چنین آموزش جلب توجه رنجبران و بینوایان را زودتر از توانگران میکرد برای طبقه سیوم و چهارم جامعه چنین آموزش رحمت ایزدی ولی برای سرمایه داران و بزرگان و ملاکین و احتکارکنندگان و عیش پرستان مصیبت دنیوی بود و این گونه ایده‌آل و هدف که بمدینه فاضله افلاطون شباخت داشت با هوا و هوس بزرگان عصر ساسانی کاملاً ضدیت داشت موبدان زرقشتی و کشیشان مسیحی تکیه شان بر بزرگان بلکه شاهان و قیصرها بود و نظر مزدک بر عموم مردم بوده بنا برین میان پیروان مزدک و موبدان و کشیشان اولاً رقابت و همچشمی و بعد نفرت و سپس دشمنی و کینه پدیدگشت و به تباہی مزدکیان موقتاً پایان یافت. از شاهان ساسانی برخی رعیت پرور و سرپرست بینوایان بودند و بعضی مانند خسرو نوشیروان از اشراف و بزرگان حمایت میکردند و گرچه میان قباد و خسرو نوشیروان یعنی پدر و پسر در اخلاق و رفتار با رعیت شباخت نبود ولی پدر و پسر را دوست میداشت و در تأثیر نفوذ موبدان او را برهمه فرزندان برای جانشینی ترجیح میداد و ضمناً چونکه از موبدان و بزرگان و سپهان آزار دیده و بدستیسه آنها یکبار از تاج و تخت محروم شده بود میل داشت که مزدک را آزاد بگذارد تا آنچه خود نتوانست بگند او بگند و نیروی بزرگان شکسته گردد ولی معلوم نیست که خود او قاچه اندازه فکر مزدک را میپسندید و تا کجا میخواست با او همراهی بگند و موبدان گرچه از ملایمت او نسبت به مزدک از او خوشنود نبودند ولی نمیتوانستند یکبار دیگر او را غافلگیر کنند مزدک فرمود که از خوارک حیوانی تنها تخم هر گرامی توانید بخوردید و اتفاقاً در ایران خشکسالی شد مردم بینوا در گرسنگی و رنج بودند و سرمایه دار خوارها گندم و برنج در انبارها احتکار کرده بود

بهانه بدست مزدک افتاد و چنانکه در جای دیگر این نامه (که جلد اول باشد) ذکر شد
با جازه پادشاه به مردم گفت بها بدنهند و به زور گندم از محتکرین بگیرند و اگر حاضر
نشدند به بهای مناسب بفروشند بغارت در یابند چنانچه فردوسی فرموده :

همی گفت هر کو توانگر بود
تهییدست با او برابر بود

نماید که باشد یکی بر فزود
توانگر بود تار و درویش بود

و از این دو بیت صریحًا معلوم میشود که مزدک نمیخواست توانگر بینوایا بینوا
همه دارائی توانگر را غارت بکند بلکه میخواست توانگران بگذارند که بینوایان
و تهییدستان نیاز از زندگی برخوردار بشوند و از گرسنگی نمیرند و اما مساوات در عقد و
نکاح زنان در ضمن سرگذشت بهرام پنجم فردوسی میفرماید .

کنون نهصدوسی تن از دختران همه برسر از افسران گوهران

شمرده است خادم بمشکوی شاه کزا یشان کسی نیست بی دستگاه

بهرام به رخانه که میرفت و به رکسی که میرسید اگر او سه یا چهار دختر داشت
همه را به یکبارگی برای خود میخواست و بحرم شاهی میفرستاد و البته این دوشیزگان
بیچاره دیگر صورت پادشاه را نمیدیدند و احتمال دارد که بسیاری از آنها همه عمر
دوشیزه میمانندند. از چند هزار کنیزان و خدمه وزنان حرم خسرو پر ویز نیمه کم بکنیم
بیش از هزار زن به عنوان که در کاخ شاهی باشند نشان افراط بوده و باین میزان باید
حرم بزرگان و اعیان را در نظر بیاوریم و مزدک یقیناً میخواست از این نوع افراط جلوگیری
بکند همسران و کنیزان بزرگان داشتند و میان فقراء ممکن نبود که تعدد زنان باشد
گرچه مزدک چنانچه میخواست در مرام خود کامیاب نشد ولی طولی نکشید که مسلمین
عرب پیروزانه بخاک ایران درآمدند و طبقه بنده اشرف را بهم زدند و جامعه ناهموار

از داناترین آنها پرسید که چگونه ریختن خون اورا روا میدانند و بکشتن او شخصی را برانگیختند پاسخ داد هر که دین ما را نپذیرفت کشن اورا روا میدانیم و بهمین دلیل کشن شما را نیز روا دانستیم.

احتمال دارد که پیروان آن دین مزدکی بودند و این روش بعدا در عصر اسلام از اسماعیلیان الموت تکرار شد پیش از آنکه مزدک را بکشند بنابر صورت ظاهر قباد یا پسر او نو شیر وان انجمنی از موبدان زرتشتی و کشیشان مسیحی برای محکمه او منعقد کرد و اشخاص زیر حضور یافتند.

پور بامداد - نیوشابور - داده مرزد - آذرمههر - بخت آفرید - آذرفن بغ - گلنار - بازانس اسقف طبیب شاهی وغیره والبته مقصود ازین جلسه تباہ کردن و محکوم نمودن مزدک بود چنانچه او محکوم و معدوم گشت انتخاب جانشین در سنه ۵۲۹ دو سال پیش از رحلت قباد سبب اختلاف پادشاه با مزدکیان شد و احتمال دارد که محکمه در عصر نو شیر وان شده باشد.

حدیثی روایت میکنند که «فکونوا هذالامر روسا ولا تکونوا قیه اذنا با» یعنی در (اسلام) سرباشید و دم نگردید مولانا بلخی این حدیث را چنین بشعر درآورده است.

| | | |
|--------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------|-------------------------|
| کای تو نیر داسنی | تر قابلی | واعظی را گفت روزی سائلی |
| اندرین مجلس سئوالم راجواب | یک سئوالستم بگو ای ذولباب | |
| از سردمش کدامین بهتر است | بر سر باره یکی هر غی نشست | |
| روی او از دم او میدان که به | گفت اگر رویش بشهرو دم بد | |
| خاک آن دم باش از رویش بجه | ورسوی شهر است دم رویش به ده | |
| هزدک میگوید که رو باید سوی نور و پشت بتاریکی باشد تا زودتر باصل خود | | |
| بپیوند و اگر پشت بنور و رو بتاریکی است، البته در چهل و تاریکی خواهد ماند و گفت | | |

نفس اماره را زبون سازید تا از دسیسه اورهائی یا باید و با همه کس حتی دشمنان بمهر و شفقت رفتار نمائید از کین و حسد بازایستید و آزارکسی را نخواهید مهمان نوازی کنید.

مانی گفت که نور پنج عناصر دارد اعنی اثیر و آب و آتش و روشنائی و نسیم ولی مزدک بسه محدود کرد یکی آتش و دوم آب و سیوم خالکواز آمیزش این سه اشکال گوناگون از خوب و بد پدید شوند یعنی چون بخوبی آمیخته شدند پلیدی دور میشود و اگر بیشتر بیدی مخلوط گردن پلید میگردد چهار طبقه درباریان یعنی روحانیون و کارمندان کشوری و سر بازان نظامی و ادباء را مزدک بچهار صنف ذهنی تطبیق کرده و آن چهار تمیز (میان خوب و بد) و هوش و یاد و خورسندي است و بمناسبت هفت سیارگان یا هفت اصناف دربار برای اداره نمودن جهان تن هفت مدیر آسمانی از این قرار هستند.

سالار - پیشکار - باربر - پروان - کاروان - دستور و کودک و بازچهار رکن شاهی یعنی دریافت - هوش - ویریا حافظه و شادمانی در دوازده تقسیم کرده یعنی - هر رکن باید دارای صفات سه گانه باشد باین ترتیب .

۱ - مؤبد یا بزرگ روحاوی - خوانندگی - دهنندگی - ستایندگی .

۲ - رئیس کشور یا بزرگ فرمادر - برنده - خورنده - دونده .

۳ - بزرگ سپاه یا سپه سالار - خیزنده - کشنده - زننده .

۴ - ادیب و راشگر - کننده - شنوونده - پاینده (از پائیدن)

نویسنده گان روم و شام امتیازی میان پیروان مزدک و مانی نگذاشت، عقاید مانویان را بمزدکیان و افکار مزدکیان را بمانویان نسبت داده اند زیرا که علی الظاهر میان آنها امتیازی نمی یافتد و همچنین امتیازی مسلمین میان زرتشتی و مانوی و مزدکی بلکه بر همن نمیگذاشتند و همه را بنام کافریا بت پرست یا آتش پرست خطاب میکردند

بگفته شیخ سعدی زرتشتی بت هیپستید و برهمن اوستا و زند میخواند والبته این اشتباه نبودن تماس صحیح از پیر ران کیشهای نامبرده بود و آنها نیز از ترس مسلمین با ندازه ای افکار خود را آشکار نمیکردند. آنچه از مزدک در این نامه ذکر شده مشتی از خروار و نمونه ای از بسیار است. آنچه محقق است اینست همچنانکه او تباہ شد و پیر و انش از میان رفتنند نوشهای او نیز مفقود گشتند و از مختصر یکه بما رسیده معلوم میشود که شخص خوش نیت بوده و میخواسته در جامعه زرتشتی اصلاح بکند.

کیش موسوی

بنی اسرائیل یا یهود ملتی است که افراد آن بهوش و ذکاوت و مهارت در امور اقتصاد در جهان معروف شده و هر کجا که زندگی می‌کنند بسبب هوش مخصوصی که دارد محسود مردم آتیجا می‌شود و مردم اورا بنظریگانگی و محبت نمی‌بینند و در صدد آزار او بر می‌آیند علاقه بنی اسرائیل اتفاقاً از آغاز ارتباط آن ملت با ایران همواره دوستانه بود و گرچه بسبب اقلیت نمیتوانست رل مهمی در سیاست ایران بگیرد ولی در اقتصاد مستقیماً یا غیر مستقیماً نفوذ داشته. بنی اسرائیل خود را از نسل ابراهیم بن تارح میدانند ابراهیم در شهر «اور» که از شهرهای جنوب کلده و در شمال نزدیک بیصره واقع شده بود ولادت یافت و تا سن جوانی بلکه نزدیک بکهولت را در آنجا گذراند و بعد بعلی که تحقیق نشده با کسانش از آنجا هجرت کرد آنچه افسانهوار گفته و نوشته شده علت بزرگ اختلاف دینی بود. ابراهیم کنار رود فرات را گرفته و رو به شمال رفت و از شهر بابل و حران (شمال سوریه) و حلب در گذشته بکنون با فلسطین رسید و مختصر سفری بمصر نمود و از آنجا بازگشته ددھیرون که جائی در جنوب اورشلیم و شمال برعی بود مقیم گشت هجرت او تخمیناً در سنه ۱۷۳۲ قبل از میلاد و احتمال دارد در همان ایام اندک

دیر تر یا زودتر مملل دیگر جا بجا شدند از جمله آریائیها بودند که از مکان خود بدلند شد
رو با یاران و بعد روبه هند رفتند و تدریجاً بر شمال و جنوب آن کشورها مسلط گشته
هجرت مملکت از کشوری بکشوری گاهی بصلاح و آرام انجام میگیرد و زمانی بقتل و غاره
و جنگ خونریزی تمام میشود و علی الظاهر هجرت ابراهیم و کسان او با آرام و صلاح بو
و در همان ایام سومریها و عکادیهای عراق بر عیلامیهای خوزستان تاخته و بشدت با آن
در کشمکش بودند ابراهیم در حبرون با آرام گذراند و پدر فرزندان شد فرزند بزرگش
بنام اسمعیل بود که پدر او را بحجاز برد و در مکه اقامت داد و آنجا معبدی بنانمود
پسر را متولی آن معبد کرد و فرزند دیگر شش اسحق نام داشت که نیای بزرگ بنی اسرائیل
میشود فریش و برخی دیگر از عربهای حجاز خود را از نسل اسمعیل میدانند یعقوب
فرزند اسحق دوازده فرزند داشت که در آینده دوازده اسپاط و بدران بنی اسرائیل شدند
از اینها فرزندش یوسف که عزیز پدر بود بسبب حسادت برادران بزرگتر به بندگی
به یکی از بازارگانان که با کاروان روبروی مصر میرفت فروخته شد و او بنوبه یوسف ر
به پوتیفار نام سردار مصری فروخت ولی پس از کشیدن مرارتها و زندانی شدن در آنجا
یوسف وزیر فرعون گشت و نفوذ فوق العاده در امور سیاسی و اقتصادی مصر بهم رسانید و بعدها
پدر را هاز کنعان خواست و از گناه برادران در گذشت یعقوب با فرزندان بمصر آمد و
زمین گوشن مقیم شد و باین ترتیب مصر میهن سیوم نژاد ابراهیم گشت و بنی اسرائیل بیش
از یکصد سال در آن سرزمین با آرام گذراند و بگله داری و کشاورزی مشغول شدند
یعقوب در سن پیری پس از آنکه بحرمت و عزت زندگی کرد در سن ۱۵۲۲ میلادی از جهان د
گذشت چنانکه بالا اشاره شد آدمیزاد چون هوش داشت و زحمتکش شد و روزگار نیز
او ساخت، ثروتمند میگردد و ثروت و بزرگی اورا بیشتر جاه طلب میکند و جاه طلبی یکو
سبب حسادت دیگران میشود بویژه اگر شخص دارنده وجاه طلب میکند و افراد ملت

حاکم براو تسلط سیاسی داشته باشند در پی آزار و توهین او بر می‌آیند و چنین بود وضعیت بنی اسرائیل که صد سال یا بیشتر از آن بارام واستراحت گذرانده بودند دچار مصائب گشتند و از آفایی به بندگی و اسارت فروآمدند تا اینکه پیمانه شکیبائی و تحمل شداید لبریز شد و منتظر بودند که راه نجات پیدید گردد و اتفاقاً پیدیدشد و کودکی از آنها در کاخ شاهی فرعون تربیت یافته بود و مقام ارجمند داشت برای یاری و رهبری آنها بلند شد و در آنوقت بنی اسرائیل نسبت بمصریها یارشاطر نبودند بلکه بار خاطر آنها محسوب می‌گشتند دولت نیز با ملت ساخته بود و بریهود بسیار سخت میگرفت رهبر جوان آنها که موسی نام داشت برتبه بلند لشکری و کشوری رسیده در دانش و شهامت و تدبیر و همت بی نظیر بود و از بزرگزیدگان عصر شمرده میشد چون هم نژادان خود را در ذلت وزحمت یافت بر رهبری آنها کمربیست و آنها را از کشور مصر سالم بشبه جزیره سینا آورد و اسبابط دوازده گانه را ملت یگانه نمود و چنان اتفاق و همنگی در آنها پیدا شد که پس از سه هزار سال تا کنون گرچه در اطراف زمین پراکنده زندگی می‌کنند، اما در هر گوشه دنیا که باشند با هم ارتباط دارند و گرچه در صورت و قیافه و لباس و زبان یهود هندی با یهود ایران یا یهود ایران با یهود آمریکا و آلمان اختلاف داشته باشد، اما در عقیده دینی و تعصب نژادی و همنگی ابداً اختلاف ندارد و این علت بزرگی است که آنها را با هم متفق نگهداشتند گذشت ایام ابداً در این علت تأثیری ندارد. مسلمان ایرانی چون در هند ساکن گشت پس از صد سال در او اثری از ایران نیست بهمه معنی هندی می‌شود اما یهودی ایران پس از دو هزار و پانصد سال امروز نیز یهودی تمام است و نظرش بهم نژادان او می‌باشد.

حمورابی - این نام از هموی‌الامم و یا احتمی‌بعری بمفهوم عم و ربی بمعنی بزرگ ترکیب شده و نام پادشاه بابل است که در سنه ۲۰۶۵ تا سنه ۲۰۲۵ ق.م چهل و سه سال

شاهی کرد پدر او مکی از مقندر قرین شاهان سوم و عکاد بود. حمورابی مرزهای کشورش را در شمال و سعت داد ازاولوحتی درویرانه شوش پدیده شده که هشت پا بلند است و بر آن دستور کشورداری و اجتماع نوشته شده مؤسس خانواده حمورابی مردی بنام سوموابی (Sumuabi) که در سن ۲۱۶۹ ق.م بابل را پایتخت ساخت پس از مرگ حمورابی خانواده اش ضعیف گشت و شاه عیلام (خوزستان) بربابل لشکر کشید و آنجا را تصرف نمود و غارت کرد از جمله غنایم لوح نامیرده حمورابی بود که بشوش آورده شد در آن لوح حمورابی در حضور ایزد خورشید نشسته ولوح را ازاومیگیرد و این اتفاق اش با هتی دارد بر قتن حضرت موسی بکوه سینا و دیدن آتش و بعد یافتن الواح یا احکام ایزدی اما اینکه موسی از لوح حمورابی استفاده کرده چنانکه برخی از نویسندهای کمان کرده‌اند بسیار بعید است زیرا موسی در مصر و شبه جزیره سینا زندگی کرد و مشکل است که به بابل رفته باشد شباهتی اگر در احکام میباشد بسبب هم مانند بودن افکار دانشمندان و پیامبران است.

حضرت موسی پس از آنکه خدمت بزرگی بهم نژادان خود نمود در سن ۱۲۷۲ ق.م معزز و محترم از جهان در گذشت و پیش از آنکه در گذرد قوانینی وضع فرمود و دستوری پیش نهاد کرد و اساس آنها را بر احکام دهگانه زیرگذاشت بزبان پروردگار :

۱ - من خدای توهstem که تو را از مصر و از مکان بندگی درآوردم .

۲ - من خدای فیورهstem و روا ندارم جز من خدائی را پرسنید .

۳ - نام خدا به باطل مبر .

۴ - روز سبت را تقدیس نما و در آن روز استراحت کن .

۵ - والدین را گرامی دار .

۶ - از کشتن پرهیز کن .

۷ - زنا مکن .

۸ - دزدی مکن .

۹ - برهمسایه بدروغ گواهی مده ،

۱۰ - بخانه و همسر و بند و کنیز و چارپایان همسانه تجاوز مکن .

و نیز ربا مکیرو در هفت سال یکسال را سال آزادی قرارداد یعنی در آن سال
بده کار که نتواند بدهی خود را پردازد ازدادن بده آزادگردد و بیاری بینوایان تاکید
فرمود .

بنی اسرائیل بروایتی ۲۱۰ سنه در مصر اقامت کردند و چنان که ذکر شد نیمه آن
زمان بر فایت و نیمه دیگر بزحمت و اسارت گذراندند و در سنه ۱۳۱۶ ق.م از آنجا در
آمدند و پس از آنکه زمانی در شبیه چزیره سینا بودند در سنه ۱۲۷۲ رو بفلسطین که مکان
نیای آنها بود حرکت کردند در آنوقت در فلسطین اقوام مختلف زندگی میکردند و
صاحب آنسر زمین بودند و چون که هجرت اسرائیل با آن زمین بصورت مهاجم بود طبعاً
جنگ و خونریزی لازم داشت و اتفاقاً پس از حضرت موسی رهبر دیگر برای آنها پدید
گشت واویوش بن نون از نسل افرائیم بن یوسف بود و او مردی بود که دلیری و تدبیر
نظمی را با سیاست و کشورداری توأم داشت بنی اسرائیل را از زمین خشک شبیه چزیره
سینا در آورد و بر فلسطینها حمله کرد و از دود و اردن گذشت و شهرهای فلسطین را یکی پس
از دیگر تسخیر نمود و چهارده سال با کمال اقتدار بر لسرائیل فرمانده بود و آنها را از
بدویت و خانه بدوشی در آورد و شهرنشین و کشاورز کرد و اون خستین شخصی بود از شانزده
تن دیگر که بقضات در تورات ذکر شده اند پس ازا و پانزده تن دیگر بآن نام اسرائیل
فرمانده بودند و این سلسله یعنی فرماده هی قضات از سنه ۱۲۷۲ تا سنه ۱۱۷۷ بکصد
ونود و پنج سال طول کشید و پس از آن بخواهش و اصرار اسرائیلیها در زمان شموئیل سلسله

قضات پایان رسید و شموئیل جوانی بنام شاول را که در قرآن طالوت نام بدهشده بشاهی برگزید واورا رسمای مسح نمود.

شاول بن فیش

سننه ۱۱۷۷ تا سننه ۱۰۵۲

(بیست سال و بروایتی ۴۰ سال (رجوع شود به قاموس تورات)

شاول بن فیش از نسل بنیامین ابن یعقوب جوانی بود خوش اندام و با هوش و دلیل چون بشاهی برگزیده شد پس از آنکه یکصد و هشتاد و یکسال از رحلت یوشع این نون گذشته بود دوره دادوران یا قضات به پایان رسید.

شاول پس از آنکه دشمنان اسرائیل از عمونیان و عمالقه و غیره را سرکوب کرد میکال دختر خود را به داود پورایشای از اهل بیت لحم ازدواج نمود و داود در جنگی که با فلسطینیها شد سردار بزرگ آنها را که گلیاد یا جلیات نام داشت و در قرآن جالوت خوانده سده در نبرد تن به تن بقتل رسانید و در جنگهای دیگر فیزشر کت میکرد تا اینکه موردرشک ورقابت بدرزن گردید و ناچار از دست او فرار کرد و شاول پس از آنکه بیست سال شاهی کرد در جنگی که با فلسطینیها نمود با سه پسران خود که یکی از آنها یوناتان نام داشت در میدان جنگ خودکشی کرد.

داود ابن ایشای (بیت لحمی)

سننه ۱۰۱۷ تا سننه ۱۰۵۷

حضرت داود در شهر صقلع بود که شنید شاول باشه فرزندانش که یکی از آنها یوناتان دوست صمیمی او بود کشته شد از این رو همت یافت که بکشور خود بازگردد و در حبرون مردم یهودا اورا مسح کردند و بشاهی خود برگزیدند و بر باقی مانده اسپاط ایشبوشت پسر شاول حکمران شد ولی شاهی او بیش از دو سال نبود زیرا که

میان او و سردار توانای او که ابن نام داشت اختلاف پیدا شد و ابن جانب داد را گرفت و در انجام داد پادشاه همه بنی اسرائیل شد و به کمال اقتدار و تدبیر چهل سال شاهی کرد یعنی هفت سال در حبرون و سی و سه سال بر تمام کشور اسرائیل و اورشلیم را پایتخت قرار داد و به رجا که رو نمود بر دشمنان و سرکشان پیروز گفت تا اینکه هر زهای کشورش به حد معین شده و هدف تورات رسید و در مشرق برود فرات و در مغرب بمصر محدود گشت و شکفت نباشد اگر هم اکنون که جمهوری اسرائیل تشکیل شده هدف شان همان خواب و خیال باستانی باشد و بکوشند که حد تعیین شده در تورات تجدید گردد در زمان طولانی شاهی داد نه تنها کشور و سعت یافت بلکه علوم و فنون ادب و شعر و موسیقی اسرائیل نیز به پایه بلند رسیدند، داد سپاه آراسته داشت و شخصاً بموسیقی و شعر علاقه مند بود معروف است که زره را خود او درست میکرد و اشعار او بنام زبور بهره مهم از تورات میباشند و در آنها افکار عالی میباشند و اینها بکصد و پنجاه هزار میباشند برخی نسبتاً مختص و بعضی طولانی در مزمور چهل و دوم میفرماید.

«چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد جان من تشنۀ خداست تشنۀ خدای زنده که کی بیايم و بحضور خدا حاضر شوم اشکهایم روز و شب نان من میبود. چون تمامی روز مرا میگفتند خدای تو کجاست چون اینرا بیاد میآورم جان خود میریزم چگونه با جماعت میرفتم و ایشان را بخانه خدا پیش روی میکردم با آواز ترنم و تسبیح در گروه عید کنندگان ای جانم چرا منحنی شده ای و چرا در من پریشان گشته ای بر خد امیددار زیرا که اورا برای نجات روی او باز حمد خواهم گفت.»

حضرت داد در سن سی سالگی بسلطنت رسید و پس از آنکه چهل سال شاهی کرد در سن هفتاد یا کمی بیش از آن از جهان رحلت کرد او آخر ایام عمر او به تلغی

گذشتند و در خانواده فتنه و فساد پذیر شد در باب دوازدهم از کتاب دوم شموئیل حکایتی نسبت باو گفته شده که در قرآن نیز باندک تغییر و بعبارتی ملایمتر و فصیحتر تکرار شده در تورات میفرماید که ناتان نبی روزی نزد داود آمد و باو گفت که در شهری دو مرد بودند یکی دولتمند و دیگری بینوا دولتمند گوسفند و گاو بسیارداشت و بینوا به یک ماده بره امور زندگی را میگذراند تا اینکه مهمانی نزد دولتمند آمد و او بجای اینکه برای مهمان گوسفندی از خود ذبح بکند بزور گوسفند مرد بینوا را گرفت و آنرا برای مهمان ذبح کرد داود فرمود چنین شخصی بی انصاف و باید سزا یابد و کشته شود ناتان گفت آن شخص خود شما هستید زیرا باداشتن همه گونه بخشش‌های تیتدی بهمسر اوریایی حتی طمع کردی و اورا بجنگ با دشمنان فرستادی که کشته شد و پس از آن همسر اورا برای خود گرفتی داود بخطای خود اعتراف کرد و از پروردگار آمرزش خواست و آمرزیده شد . پسر داود بنام ایشالوم برخواهر ناتنی فریقته شد و او را بفریب نزد خود خواست و با او تزدیکی نمود و در نتیجه برادر حقیقی آن دختر چون برایشالوم دست یافت اورا کشت .

شاول چون کشته شد با وجودیکه بحضرت داود دشمنی نمود برای او مرثیه سرود و در آن میفرماید .

«ای کوههای جلیوع شبیم و باران برشما نبارد و نهاز کشت زارهایت هدایا بشود زیرا در آنجا سپر جباران دور ازداخته شد . سیر شاول که گویا بروغن مسح نشد بود از خون کشتگان و از پیه جباران کمان یوفاتان بر نگردید و شمشیر شاول تهی بر نگشت شاول و یوفاتان در حیات خویش محبوب نازنین بودند.

و در موت از هم جدا نشدن از عقابها تیز پرتر و از شیران تواناتر بودند» .

حضرت سلیمان

از سنه ۱۰۱۷ تا سنه ۹۷۷ ق. م

از فرزندان حضرت داودادونیا نام امیدوار بود که بکمک یواب نام سردار لشکر جانشین پدر گردد ولی ناتان نبی بحمایت سلیمان برخاست و برای او پسر کوچکتر را که بعربی سلیمان خوانده می‌شد جانشین کرد و در زندگی خود اورا مسح نمود و باو چنین وصیت فرمود.

«قوى و دلیر باش و صایای یهوه خدای خود را نگه داشته بطریقه‌ای او سلوک نما و فرایض و اوامر سلوک و احکام و شهادتها ویرا بنویسکه در تورات نوشته است محافظت نما تا هر کاریکه کنی و بهرجائیکه توجه نمائی بر خوردار باشی «کتاب اول پادشاهان - باب دوم»

سلیمان به عقل و دانش شهرت دارد و داستانهای زیاد از او چه در کتب دینی مانند قرآن و چه در افسانه‌ها نوشته شده‌اند تنها بر بشر بلکه بر پرندگان و جن و پری فرمانروائی می‌کرد بفرموده قرآن حتی مورد چه‌ها اوزرا می‌شناختند و آنچه تاریخی است این است که در زمان او سلطنت بنی اسرائیل بنهایت وسعت رسید و او از رود فرات گرفته تا زمین فلسطینها و تا سرحد مصر شاهی مینمود بنا بر نوشته تورات در باب چهارم از کتاب اول پادشاهان آذوقه سلیمان برای هر روزی سی کر آرد نرم و شست کر بلغور و ده گاو پروردی و بیست گاو چراکا و صد کوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فربه بود مردم با من و اطمینان زندگی می‌کردند از کارهایی عمده در عصر او یکی ساختن خانه خداوند است که به بیت المقدس معروف شده و آن

دو سال چهارصد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر و سال چهارم سلطنت آغاز گشت طول آن شصت ذراع و پهنهای بیست و بلندی آن سی ذراع بود و برای خانه پنجره‌های مشبک ساختند و این ساختمان تاریخی در هفت سال یعنی از سال چهارم سلطنت سلیمان که آغاز شد در سال یازدهم تکمیل گشت. دوم پادشاه کاخی برای خود ساخت که آن نیز در سیزده سال تمام شد حضرت سلیمان گرچه بنا بر نوشته تورات هفتصدزدن بانو و سیصد متعددی در حرم داشت از جمله سولی نام دختر فرعون بود و ملکه سبا آوازه سلیمان را شنیده بحضور او آمد و از او پرسشها کرد و سلیمان همه پرسش‌های او را با سخن داد ملکه گفت آوازه حکمت و دانش تورا شنیده بود مراست یافتم خوشابحال تو و این بندگان و بپادشاه صد و بیست وزنه تلا و گوهرهای گران‌بها تقدیم نمود و سلیمان نیز با هدا یا داد و او بکشور خود بازگشت این اتفاق در قرآن بنویسکه با آموزش اسلام مطابق بود بیان شده حضرت سلیمان پس از شاهی چهل سال پر افتخار از جهان در گذشت اخیای شیلوانی که یکی از انبیاء بنی اسرائیل شمرده می‌شود معاصر وی بود.

پس از سلیمان از همه ۹۷۷

زمان شاهی حضرت داود و سلیمان عصر زرین تاریخ یهود است و گرچه در تورات از آندو شاهان مقتدر و با دانش ستایشی که جنبه روحانیت آنان را ثابت کند نشده بلکه انتقاد شده ولی در قرآن هردو ستد شده‌اند و چنان‌که زبور یا مزمیر حضرت داود بهره‌ای از تورات می‌باشد امثال سلیمان نیز هستند که در ۳۱ باب پی‌ایان میرسند باب اول چنین آغاز می‌گردد.

«جهت دانستن حکمت و عدل و برای فهمیدن کلمات فطانت بجهت اکتساب

ادب معرفت آمیز و عدالت و انصاف و استقامت ناسade دلانرا زیرکی بخشد و جوانانرا
معرفت و تمیز تا مرد حکیم بشنود و علم بیافزايد و مرد فهیم تدایر را تحصیل نماید—
ترس یهوه آغاز علم است لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار میشمارند»
و در باب بیست و هفتم سخن را چنین آغاز میکند—

«درباره فردا فخر منما زیرا نمیدانی که روز چه خواهد زائید دیگری ترس
بستاید و نه دهان خودث غریبی نه لبهای تو سنگ سنگین است و یک ثقيل اما
خشم احمق از هردی آنها سنگتر است. غضب ستم کیش است و خشم سیل اما کیست
که در برابر حسد تواند ایستاد. تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است جراهات دوست
وفادر است اما بوسه‌های دشمن افراط است. شکم سیر از شان عسل کراحت دارداما
برای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است.»

این است بسیار مختصری از امثالیکه بحضرت سلیمان نسبت داده شده‌اند و
البته چنین پادشاه بزرگوار شایسته‌ست ایش است. بهر مختصری از تورات بنام غزل‌لغز‌های
سلیمان در هشت باب بیان میرسد. پس از سلیمان کشور بنی اسرائیل بدو بهره تقسیم
شد بهرامی بنام یهودا در جنوب ازدواس باط تشکیل گردید در ی رباعی بن سلمان بسلطنت
آنجا برگزیده شد و بهره دیگر ازده اسپاظ در شمال بنام اسرائیل بوجود آمد و پادشاه
آنجا ی رباعی بن سات انتخاب گشت و از آنوقت در میان اسرائیلیها کشمکش بود و در
نتیجه ضعیف گشتند و بالاخره بخت النصر بر آن‌ها مسلط شد و در سنه ۵۸۶ که سال
بسیار پر مصیبت برای یهود بود. بنی اسرائیل یکبار دیگر پراکنده گشتند و به بابل و
دیگر کشور باسارت رفتند که نتوانستند مدتی کمر راست کنند ولی با وجود اسارت و
 المصیبت و آوارگی اشخاص بزرگوار و برجسته از آنان پدید گشتند و شاهان بابل بلکه
شهنشاهان ایران با آنها توجه دادند از جمله دانشمند دینی اوایل این عصر از میا بن حلقيا

بودکه اوضاع اسارت و تباہی اورشلیم را بیان کرده و در تورات کتابی بنام ارمیاء نبی در پنجاه و دو باب میباشد و نیز کتاب هرائی ارمیاء در پنج باب است. در کتاب ارمیاء باب نهم را چنین آغاز میکند :

« کاش که سرمن آب میبود و چشمانم چشممه اشک تا روز و شب برای کشتکان دختر قوم خودگریه میکردم. کاش که در بیابان منزل مسافران میداشتم تا قوم خود را ترک کرده از نزد ایشان میرفتم ». .

و در باب دوازدهم چنین میفرماید :

« ای خداوند تو عادلتر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم لکن درباره احکامت با تو سخن خواهم راند چرا راه شریان برخوردار میشود و جمیع خیانتکاران ایمن میباشند. تو ایشان را غرس نموده پس ریشه زدند و نمو کرده میوه نیز آوردن تو بدھان ایشان نزدیکی اما از قلب ایشان دوز ». .

و در باب پنجاه و دوم میفرماید :

« و واقع شدکه نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش برا اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده سنگری گردانگرد بنا نمودند و شهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه در محاصره بود و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود پس در شهر رخنه ساختند و تمام مردان جنگی در شل از راه دروازه ایکه در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود فرار گردند و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند و ایشان براه عربه رفتند و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده در بیابان اریحا صدقیا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند پس پادشاه را گرفته او را نزد شاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بروی فتوی داد و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش

بقتل رسانید و چشمان صدقیا را کور کرده واو را بدو زنجیر بست »

و در کتاب مرااثی ارمیا باب اول چنین آغاز می‌شود :

« چکونه شهر یکه پراز مخلوق بود منفرد نشسته است؟ چکونه آنکه در میان امتهای بزرگ بود مثل بیوه زن شده است؟ چکونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراج گذار گردیده است. شبانگاه زار زارگریه می‌کند و اشکهایش بر رخسارهایش می‌باشد از جمیع محباش برای وی تسلی دهنده نیست همه دوستاتش بد و خیالت ورزیده دشمن او شده‌اند. یهودا بسبب هصیبت و سختی بندگی جلای وطن شده است در میان امتهای نشسته راحت نمی‌باشد ».

از سنه ۵۸۶ یهود در اسارت و ذلت بودند تا اینکه فضل ایزدی شامل حال آنان شد .

- بنی اسرائیل در عصر شاهان هخامنشی -

دودمان هخامنش از نژاد آریائی در فارس بود تا اینکه از میان آنها شخصی بنام هخامنش رئیس خانواده شد و پس از او پسر یا از احفاد او یکی بنام چش پش مؤسس سلسله شاهان هخامنش گشت و از نژاد او شاهان زیر بشاهی رسیدند .

هخامنش ۱



چش پش اول ۲



کورش اول ۳



کمبوجیه اول ۴



۵ کورش دوم بزرگ شاهنخا نجات دهنده یهود



۶ کمبوجیه دوم

۷ آریا رمنا



۸ ارشامه



وشتاسب



۹ داریوش بزرگ در تورات داریوش



خشایارشا در تورات احشوروش



ارته خشتره اردشیر بهمن در تورات ارته خشستا



خشایارشا در تورات احشوروش



سغدایان

داریوش دوم



اردشیر دوم



اردشیر سیوم



ارشک

-

-

-

داریوش سیوم

واز این شهنشاهان کورش بزرگ در تورات بسیار ستوده شده و داریوش اول و خشایارشا و ارته خشتر (اردشیر) اول و دوم و داریوش دوم ذکر شده‌اند که مختصر از آن در اینجا نقل می‌شود.

چشپش دوم چون خوزستان (عیلام) را ضعیف یافت با آنجا لشکر کشید و تصرف کرد و از آنوقت، پادشاه فارس و انزان (یعنی خوزستان) شد و پس از او فرزندانش در دو سلسله بر انزان و فارس فرمانروا بودند تا اینکه کورش سیوم پسر کمبوجیه بعزم جهانگیری بلند شد و بر ماد لشکر کشید و استیاگس را که پدر مادر او بود شکست داده شهنشاه فارس و ماد شد و پس از آن سلسله فتوح او جاری بود تا بر همه آسیای کوچک و شام و عراق و خاور ایران تا حدود چین یک شهنشاهی بسیار نیرومند و وسیع تأسیس کرد و پس از آنکه سی سال یعنی از سال ۵۵۹ تا سنه ۵۲۹ سلطنت کرد بنا بر نوشته یونانیها در جنگی گشته شد یا اینکه بمرک طبیعی درگذشت و او را در تورات نجات دهنده یهود خوانده و در صحیفه اشیاع نبی که درشت و شش باب بپایان میرسد در باب چهل و پنجم چنین گفته:

« خداوند به سیح خویش یعنی بکورش که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امتهای را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود چنین می‌گوید که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را بتوخواهم بخشید ».

و دو باره کورش در باب چهل و چهار چنین می‌فرماید:

« او شبان من است و تمامی هست مرا باتمام خواهد رسانید و در باره اورشلیم می‌گوید بنا خواهد شد ».

کورش در سنه ۵۳۹ یا چهل و هفت سال پس از خرابی اورشلیم متوجه بابل گردید و بلتচر پادشاه شکست خورد و بابل در سنه ۵۳۸ بدست ایرانیان افتاد و کورش فرمان داد که یهود آزاد باشند و بکشور خود بازگردند و مسجد بزرگشان را از نو تعمیر کنند و در صورتی که سیاست شاهان آشور و کلدان بروحت و خونریزی و سفاکی و خشوخت با اقوام مقهور بود کورش بنا بر طبیعت مهر بانی که داشت سیاستی کاملاً برعکس آنها اختیار کرد کورش شخصی بود که همت بلند داشت و از دوراندیشی میدانست که خشوخت با اقوام مقهور بی نتیجه که سهل است در مآل کار سبب برافتادن قوم غالب میگردد. متصرفات او از فارس و ماد گذشته برهمه خاک آسیای کوچک و شام و عراق و فلسطین رسیده بود و میباپستی بر اقوامی که در آن سرزمین پهناور زندگی میگردند بآرام و امن شاهی کنند و چنین شاهی ممکن نبود مگر بمهر بانی و خوشرفتاری و نیز او میخواست که مصر را هم بتصرف در آورد و کشور یهود جائی بود که از آنجا باقیستی بگذرد او یهود را دشمن سخت دشمنان خود که بابلیها و آشوریها بودند یافت و البته دشمن دشمن دوست شمرده میشود و امید داشت که دشمنی یهود با ملل همسایه فلسطین سبب دوستی آنها با ایران خواهد شد و ضمناً بادشمنان نیز باندازه‌ای خوشرفتاری و هماهنگی کرد که آنها نیز دوست و مطیع او شدند و او پدر ایرانیان و محبوب بیگانگان شد و در زمان شاهی او و جانشینانش یعنی کمبوجیه و داریوش و خشایارشا و اردشیر اول و داریوش دوم و اردشیر دوم در میان بنی اسرائیل اشخاص برگزیده و بر جسته پدید شدند که در حقیقت آنها بودند که اساس فرهنگ کنونی بنی اسرائیل را بی‌ریزی کردند و بشاهان ایران مطیع بودند و نام آنها را در نوشه مقدس آورده جاوید کردن.

تورات و انبیای بنی اسرائیل کتاب تورات در ۹۲۹ باب بپایان میرسد.

بنا بر روایتهای اسرائیلی از حضرت موسی گرفته تا ملاخی چهل و هشت تن نبی در ملت یهود ظهر کردند و آنان را رهبری نمودند از اینها چند تن در قرآن ذکر شده‌اند توراتیکه اکنون در دست دادریم نتیجه افکار آنها و الهام ایزدیست که در چندین صحف بپایان میرسد و مطالب گوناگون دارد و در زمان مختلف گفته و نوشته شده قدیمترین بهره آن که بخود حضرت موسی نسبت داده می‌شود (Pentateuch) یا کتب پنجگانه از این قرار می‌باشند .

- ۱ - سفر پیدایش (Geneses) در پنجه باب بپایان میرسد
 - ۲ - سفر خروج (Exodus) - چهل باب -
 - ۳ - سفر لاویان (Leviticus) - بیست و هفت باب -
 - ۴ - سفر اعداد (Numbers) - سی و شش باب -
 - ۵ - سفر تثنیه (Deutiuromony) درسی و چهار باب به پایان میرسد .
- در اسفار پنجگانه بالا از آفرینش جهان گرفته تا خروج ورود بنی اسرائیل بزمین فلسطین برسیکی بیان شده که نیمه تاریخی است و بیشتر بهره آن آئین هوسوی است و گرچه بنام حضوت موسی تمام شده ولی از امتداد زمان ممکن است چیزی کاسته یا افزوده شده باشد .
- و از دیگر نامه‌ها .

- ۶ - کتاب اول پادشاهان در ۲۲ باب .
- ۷ - کتاب دوم پادشاهان در ۲۵ باب .
- ۸ - کتاب اول تواریخ ایام در ۲۹ باب .
- ۹ - کتاب دوم تواریخ ایام در ۳۶ باب .

و دیگر صحف انباء می‌باشند باین ترتیب :

۱۰ - صحیفه یوشع بن نون در ۲۴ باب .

۱۱ - کتاب داوران در ۲۱ باب .

۱۲ - روت در ۴ باب .

۱۳ - سموئیل نبی کتاب اول در ۳۱ باب .

۱۴ - سموئیل نبی کتاب دوم در ۲۴ باب .

۱۵ - عزرا (۴۵۷۵۸) در ۱۰ باب .

۱۶ - نحemia در ۱۳ باب .

۱۷ - ایوب در ۴۲ باب .

۱۸ - مزامیر داود (زبور) در ۱۵۰ باب .

۱۹ - امثال سلیمان در ۳۱ باب .

۲۰ - کتاب جامعه سلیمان در ۱۲ باب .

۲۱ - غزل غزلهای سلیمان در ۸ باب .

۲۲ - صحیفه اشیعاء نبی در ۶۶ باب .

۲۳ - صحیفه ارمیای نبی در ۵۲ باب .

۲۴ - هرائی ارمیا در ۵ باب .

۲۵ - صحیفه حزقیال نبی در ۴۸ باب .

۲۶ - صحیفه دانیال نبی در ۱۲ باب .

۲۷ - صحیفه ہوشیع نبی در ۱۴ باب .

۲۸ - صحیفه یوشیل نبی در ۳ باب .

۲۹ - صحیفه عاموس نبی در ۹ باب .

۳۰ - صحیفه عوبدیاء نبی در ۱ باب .

۳۱ - صحیفه یونس نبی در ۴ باب .

۳۲ - صحیفه میکاه نبی در ۷ باب .

۳۳ - صحیفه ناحوم نبی در ۳ باب .

۳۴ - صحیفه حلبوق نبی در ۳ باب :

۳۵ - صفنياء نبی در ۳ باب .

۳۶ - صحیفه حجی نبی در ۲ باب .

۳۷ - صحیفه ذکریاء نبی در ۱۴ باب .

۳۸ - صحیفه ملاخی یا ملاکی نبی در ۴ باب .

وعلاوه بر اینها کتابی بنام استر درده باب هست که در آن هدسه نام دختر اسرائیلی است که یکی از شهنشاهان هخامنشی بنام اخشورش اورا بهمتری پذیرفت و اورا استر یا ستاره نامید که مفصل تر بعد ذکر میشود و این حکایت در ایران نامه جلد اول و دوم نیز بیان شده .

روت هم دختری بود که در ایام حکومت داوران همسر پسرالملک نام از مردم بیت لحم شد و پس از مردن شوهر یوغر نام شخصی را ازدواج کرد و ثروتمند گشت و بوغر نیای بزرگ حضرت داود بود این حکایت در تورات بنام کتاب روت در چهار باب به پایان میرسد .

واز صحفی که ذکر شدند آنچه از ایران میباشد در صحف زیر میباشد :

۱ - صحیفه عزرا که معاصر بود با اردشیر اول یا دوم .

۲ - سخنیا که معاصر بود با اردشیر اول یا دوم .

۳ - اشعياء .

۴ - دانيال .

۵ - کتاب استر (یا ستاره) .

نوشته‌های تورات درسه بهره تقسیم می‌شوند:

۱ - آثین تورات .

۲ - انبیاء .

۳ - کتب .

در انجیل لوقا حضرت مسیح هم چنین اشاره فرموده. در فصل ۳۴/۲۴ می‌فرماید «همین است سخنانیکه وقتی با شما بودم گفتم ضروریست آنچه در (۱) تورات موسی (۲) و صحف انبیاء (۳) و زبور درباره من مکتوب است بانجام میرسد تورات دراصل بزبان عبری بود ولی هیچ نسخه‌ای بزبان عبری یافت نمی‌شود که پیش از سنه ۹۱۶ میلادی نقل شده باشد. بنا برین نمیدانیم که عبری زمان حضرت موسی یا جانشینان متقدمین و متأخرین اوچگونه بوده زیرا که پس از اسارت و پراکندگی اسرائیل بالطبع زبان عبری بگذشت روزها زبان روزمره آنها نبود و ناچار بودند که بزبان محلی سخن گویند یعنی برخی به آرامی و بعضی بسربازی کلدانی و یونانی و لاتین بلکه فارسی آشنا شدند یعنی هرگروهی به رکجا که رفت و ساکن شد ناچار بود که بزبان مردم آنجا سخن گوید و عبری منحصر بزبان عبادت بود آنچه از تورات بزبان دیگر ترجمه شده مهمترین ترجمه بزبان یونانی است که آنرا (Septuaginta) یعنی هفتاد نامیدند و از این رو گمان می‌رود که ترجمین یکتن نبود بلکه هفتاد یا بشیتر بود و نیز ترجمه‌ای به زبان لاتین بنام (Vulgate) شد و مترجم آن پارسائی بنام جروم مسیحی بود که در قرن پنجم میلادی ترجمه کرده احتمال دارد کتب پنجگانه را که بنام حضرت موسی می‌باشد عزرا ای بنی، از نوشهای قدیمت نقل و تدوین کرده و زمان آن باید در قرن پنجم قبل از میلاد باشد پس توراتی که اکنون در دست می‌باشد و اساس فرهنگ و دین بنی اسرائیل است باید در ذمان اسارت

یا پس از بازگشت بفلسطین تدوین شده و بصورت کنونی درآمده باشد.

و دیگر نوشته تالمود (Talmud) یا قوانین شرعی و عرفی یهود است و بدوبهره میباشد. بهره‌ای بنام متنه که مجموعه روايتهاهی هست که ربی یهودا در سنه ۱۵۰ میلادی گردآورده در عربی معنی‌الثانی میشود و بهره دیگر گمره یا تفسیر و توضیح متنه هست هانند اوستا که متن است و زندکه ترجمه و تفسیر آن است تالمودی هست که غربی و اورشلیمی گفته میشود و در قرن چهارم تدوین شده و تالمودی هست با بلی که در اواخر قرن پنجم با تمام رسیده و از نسخه قرن چهارم نقل شده بزبان کلدانی تالمود معنی دستور است از لامد بمفوم آموختن و یادگرفتن که در عربی لمد و تلمید میشود.

ونیز تارگم (Targum) یا تفسیر تورات بزبان آرامی نوشته شده بزبان آ سوری رکمومیا رجمو معنی سخن گفتن و ترکمنویا ترجمنوگوینده که بعربی مترجم میشود برخی گمان کرده‌اند که ترجمان در اصل زبان فارسی است ولی این درست نیست.

عزرا و نحمیا در اینکه این دو بزرگوار معاصر کدام یک از شاهان هخامنشی بوده‌اند مورخین اختلاف کرده‌اند و غالباً چنین بنظر میرسد که در عصر اردشیر دوم میزیستند کتاب عزرا در ده باب بپایان میرسد. در باب اول او چنین میفرماید:

«و در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند بزبان ارمنیا کامل شود خداوند روح کورش پادشاه فارس را برابر گیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کردو آنرا نیز مرقوم داشت و گفت کورش پادشاه فارس چنین میفرماید یهود خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را بمن داده و مرا امروز موده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهود است بنا نمایم.

کورش پادشاه ظروف خداوند را که نبوکند نظر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود بیرون آورد و کورش پادشاه آنها را از دست متواتات گنجور

خود بیرون آورده به شش بشتر رئیس یهودیان شمرد.

و در باب سوم میفرماید «و تمامی قوم مثل یک مرد در اورشلیم جمع شدند.»
و در باب چهارم - «آنگاه اهل زمین دسته‌ای قوم یهودا راست کردن دوا ایشان را در بنا نمودن به تنگ می‌آوردند و بضد ایشان مدبران اجیر ساختند که در ایام کورش پادشاه فارس تا سلطنت داریوش پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند و چون اخشورش پادشاه شد در ابتدای سلطنش بر ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند و در ایام ارتخستا (اردشیر) بسلام و متواتر و طبیل و سایر رفقاء ایشان بارتختشنا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب بخط آرامی نوشته شد و معنیش در زبان آرامی است»

مطابق آن نامه معلوم می‌شود که اختلاف افتاده و مردم برخلاف یهودا و اورشلیم به پادشاه ارتخستا (اردشیر اول) شکایت نوشتند و پس از تحقیق پادشاه فرمان نوشت که کار تعمیر مسجد متوقف گردد و تاسال دوم از شاهی داریوش دوم معطل ماند و بعد مسما نیخ یهود به پادشاه نامه نوشتند و یاد آوری کردند که بناء مسجد بفرمان کورش بزرگ آغاز شود و داریوش فرمان نوشت که کار تعمیر را بپایان برسانند و مسجد در روز سیوم ماه آذار در سال ششم داریوش دوم با تمام رسید. پس از آن پادشاه ارتخستان (که باید اردشیر دوم باشد) به عز رای واهن چنین فرمان نوشت :

«فرمان از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند بر قتن به مر اهی تو با اورشلیم راضی باشند بروند چون که از جانب پادشاه و هفت مشیر او فرستاده شده ای تادر باره یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تو است نقص نمائی و نقره و تلاشی را که پادشاه و مشیر اش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می‌باشد بذل کرده اند بیزی» (فصل هفتم).

این است مختصر از کتاب عزرا که بایران تعلق دارد و اما کتاب تهمیا که در سیزده

باب پیاپیان میرسد در باب پنجم (۱۵/۱۴) چنین میفرماید.

«و نیز از روزی که بواسی بودن زمین یهودا مأمور شدم یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتخشتا پادشاه که دوازده سال بود من و برادرانم وظیفه دایکری را نخوردیم اما والیان اول که قبل از من بودند بر قوم بارستگین نهاده علاوه بر چهل متنقال نقره نان و شراب نیز ارایشان میگرفتند».

از دانیال نبی - «در ممالک شرق بویژه در ایران شهرت دار زیرا که قبرش در اینجاست کتابی که بنام او بهره‌ای از تورات است و دوازده باب به پیان میرسد مطالبی از بنو کدنس (بخت النصر) و کورش و داریوش اول و بلشتر پادشاه بابل افسانه وارنو شده که نباید چندان اهمیت تاریخی داشته باشد. از جمله درباره داریوش در باب ششم چنین مینویسد .

«وداریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت و داریوش مصلحت دانست که صدو بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر قمایی مملکت باشند و برآ نهاده وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان با ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد بس این دانیال بر سائر وزراء و والیان تفوق جست .

بنابر نوشه دانیال میان او و درباریان اختلاف افتاد ولی در اینجا دانیال بر قباء تفوق یافت ولی داریوش در سن شصت و دو سالگی پادشاه نشد بلکه هنوز سی سالش هم نشده بود مگراینکه سال یهود شش ماه بکیریم با اینکه نویسنده اشتباه کرده در باب نهم میفرماید «در سال اول داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود در اول سلطنت او من دانیال عدد سالهای را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیاعنی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتاد سال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد «در باب هم میفرماید:

«درسال سوم کورش پادشاه فارس امری بردا نیال که بلطفش صرهمی بود کشف گردید» و در باب یازدهم چنین میفرماید: درسال اول داریوش مادی من نیز استاده بودم تا اورا استوارسازم و قوت دهم والان ترا براستی اعلام نمایم اینک سه پادشاه بعد ازین در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولتمندتر خواهد بود و چون بسبب توانگری خویش قوی گردد همه را بضد مملکت یونان برخواهد انگیخت.» پس پیشگوئیها نموده است که بهیچ زمان تازیغی نمیتوان آنرا تطبیق کرد. اخشورش را که دانیال ذکر کرده پدر داریوش نبود بلکه پدر خوانده او بود.

کتاب استر (یا ستاره) درده باب به پایان میرسد و از ازدواج دختری بنام هدسه ذکر میکند که تربیت شده شخصی بنام مردخای بن بائیرنیامین و از قوم یهود بود و او اورا اخشورش نام شاه ایران به مسری گرفت فویسنده آن معلوم نیست مختصر آن چنین میشود که اخشورش جشنی منعقد کرد و روز هفتم آن جشن بهفت تن خواجه سر ایان حرم بنام مهربان و بزتا و خربونا و بفتا و کرکس را فرمان داد که دشتی (بهشتی؟) شاه بانوی ایران را از جانب پادشاه بگویند که در جشن شرکت کندولی شاه بانو خواهش اوران پذیرفت و پادشاه خشمگین گشت و با هفت رئیس فارس و مادی بنام کرشنا و شیtar و ادماتا و ترشیش و مرس و مرسنا و مموکان مشورت کرد و برای آنها فرمان داد که دوشیزه‌ای زیباتجسس بکنند تا اورا به مسری اختیار کند و باین ترتیب شاه بانورا تنبیه نماید و آنها هدسه را پیدا کردن و اورا به مسری پادشاه شایسته دانستند و پادشاه نیز اورا پسندید و او بحرم شاهی درآمد و کار یهودیان مقیم شوش بالا گرفت. در آنوقت هامان یا هومان نام که اصلاً از مردم عمالقمه و دشمن یهود بود موارد توجه و نوازش شاه و مقام بزرگی را دارا بود و او میخواست یهود را تباہ سازد به بھانه‌ای فرمان از پادشاه گرفت که قصدش را عملی کند و چون مرد خاکه با سرفرو نمیآورد از قصد او آگاه گشته به دسه یا ستاره (استر)

پناهنده شد و اورا از قصدهامان آگاه ساخت ضمناً اتفاق افتاد که دو تن از خواجه سرایان حرم بنام بگتان و تیارش خواستند بر پادشاه دست درازی کنند و مرد خای ارقصد آنها آگاه شده هدسه را مطلع نمود و او بپادشاه عرض کرد و پس از تفحص و تحقیق پادشاه فرمان داد که هر دورا بردار کشیدند و این اتفاق بنا بر رسم آنحضر در روز نامه شاهی ثبت گردید.

هدسه موقع را می‌پائید تا اینکه روزی مناسب یافته بی اطلاع با تاق مخصوص پادشاه رفت و مرسوم بود که کسی اگر بی اطلاع باندرون اتاق میرفت یا پادشاه فرمان میداد که بقتل بر سد یا زندانی گردد یا اینکه جسارت اورا می‌بخشد و در آن صورت جو گانی که در دست همواره داشت بسوی او می‌کردو هدسه که داخل اتاق شد پادشاه با او اظهار نوازش کرد و چو گان را باوبنmod و هدسه جرأت یافته باونزدیکتر گشت و باحترام نوک عصای پادشاه را لمس کرد. پادشاه سبب بی وقت آمدن او را پرسید عرض کرد خواهشمندم که همراه هامان مهمان من بشویم پادشاه خواهش اورا پذیرفت و با هامان نزد او رفت. در آنحضر مرسوم بود که هنگام خوابیدن دبیر در بار آنجا روز واقع می‌شد و پادشاه فرمانها میداد با آنچه روزهای دیگر واقع شده بود برای پادشاه می‌خواند تا اگر اشتباهی از پادشاه شره بود آنرا اصلاح بکند و اتفاق شد که دبیر خدمتی که در پاداش ما چه دادیم دبیر گفت چیزی نبخشد ید.

روز دیگر پادشاه هامان را خواست و فرمود که مرد خای را بر اسب شاهی سوار کرده و خود پیاده باطراف شهر بگرداند تا مردم اورا بینند و پاداشی که ما میدهیم بدانند و هامان همچنان کرد و از این نوازش هدسه جسارت کرده از قصد یکه هامان نسبت بیهود داشت و فرمان پادشاه گرفته بود که آنها راتبه سازد بعرض پادشاه رسانید و پادشاه بخشم آمد و فرمان داد آنچه هامان نسبت بمرد خای و بیهود می‌خواست بگند مرد خای نسبت با او و دو دمانش بگند و با این ترتیب هامان از میان رفت و جای اورا مرد خای گرفت

قبری در نزدیک همدان تاکنون دیده میشود که معروف است بقبر استروم رخدای ولی معلوم نیست که از آنهاست یا از کسی دیگر است که بنام آنها بعلت نامعلوم باقی مانده در ایران جاهائی بنام جمشید (چون تخت جمشید) یا سلیمان شهرت یافته اند و البته حقیقتی ندارند . همه شاهان هخامنشی از کورش گرفته تا داریوش سوم نسبت بیهود مهربان بودند و یهودا ز آنها شکایتی نداشتند و ایران را میهند دوم خود میدانستند و بزبان محلی سخن میگفتند. اورشلیم برای آنان مکان مقدس روحانی شده بودتا اینکه ورق برگشت و اسکندر مقدونیائی مالک ایران گشت و هنوز سیاست معین نسبت بیهود اختیار نکرده بود که در عنفوان جوانی از جهان در گذشت و پس از او چندی سردارانش بجهان هم افتاده و در انعام سلوکیه برایران و شام و دیگر مقبوضات هخامنشیان و اسکندر که در آسیا بود فرمانروا شدند و فلسفه و افکار یونان در سراسر آن زمین پهناور انتشار یافت که با عقیده یهود درست سازش نداشت و در این عصر ریاست بدست کاهنان بود که تا قسلط سکائیها ادامه کرد از کاهنان شش تن بنام با بشوعه و یویاقیم والیاشیب و یویاداع و یدویه ریاست کردند و بعد در ایام اسکندر و جانشینان او او نیاس بن یدویه و شمعون بین ادنیاس و ارتیاس (۲) بن شمعون و شمعون (۲) بن ادنیاس و ادنیاس بن سمعوق ریاست کردند عصر هخامنشیان به نقطه نظر روحانی عصر تلائی یهود بود که بزرگان روحانی در آن عصر پدید شدند و کیش موسوی را پس از آزمیزش با دیگر ملل بصورت مخصوصی درآوردند که تاکنون پایینده هست و گذشته بر انبیائی چون نحمیا و ارمیا و عزرا و دانیال حجی نبی و ذکریای نبی نیز از پادشاه داریوش اشاره کرده‌اند در کتاب حجی دو باب اول میفرماید «در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش شاه کلام خداوند بواسطه حجی نبی و بهزاد بابل بن شالتیسل والی یهودا و به یهوشع بن یهو صادق رئیس کهنه رسید «و در کتاب زکریا باب هفتم چنین نوشته «و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کسلوب باشد بر زکریا نازل شد.»

دوره اشکانیان در این عصر ممالک آسیا میان دو دولت توان تقسیم گشتند بهره غربی یعنی آسیای کوچک و شام و فلسطین و مصر از روم و بهره‌ای از عراق بفرمان اشکانیان درآمد و از این‌رو تاریخ یهود در ایران تاجاییکه علاقه‌بغفیده دینی و احکام شریعت داشت تغییر کلی بلکه جزئی هم نکرده مرکز بزرگ و خزانه‌ملی‌انها در دهی بنام نی‌اردا (baNear) بود و اتفاق افتاد که در آن جادو تن از برادران یهود بیهود بنام اسینای والینای یا انیلای شاگرد کاریگری بودند که با آنها بخشونت رفتار می‌کرد و آنها ناچار راهزتی را پیشه ساختند تا این‌که باندازه‌ای توان اشدن که بر مرزبان آن ناحیه بلند گشته و جنک کرده او را شکست دادند و ارتقا باونه یا ارتبا ان از سرکشی و دلیری آنها آگاه شده بجای این‌که آنان را اثبیه کند اسینای را بجای مرزبان فرمانده با بابل نمود و او پانزده سال فرمانروائی کرد در آن اثنالینای بر همسر یکتن افسر اشکانی عاشق شده و او را کشته آنزن را ازدواج کرد یهودیها چون آگاه شدند آن وصلت را نپسندیدند زیرا که آنزن یهودیه نبود و سینا شکایت کردند و آنزن پیش‌دستی کرد و برادر شور یعنی اسینای را مسموم نمود و بجای اولینای حاکم بابل گشت و بعد با هر داد نام اشکانی در آویخته در جنک شکست خورد و بدست مردم در قریه نی‌آردہ کسته شد. با بله‌ها که از یهود دلپرداشتند موقع را غنیمت دانسته بر آنها فشار آوردند و از بابل خارج کردند و بهود بشهر سلوکیه رفتند و آنجانیز یونانیها با آنان نساخته جنک واقع شد و پنجاه هزار تن از آنها کشته شدند و باقی‌مانده اولابه تیسفون و بعد شهرهای دیگر در ایران پراکنده شدند و طولی نکشید که در زمان شاهی بلاش اول در ایران و در روم پس از کشته شدن قیصر نیرو و سپاسی‌هیان بادعای مقام فیصری بلند شد و سال بعد تیتوس سردار روم بر یهود اورشلیم حمله آورد و آنها را چنان بشکست که تجدید عصر بخت النصر نمود و یهود بار دوم از میهن خود آواره شدند و پراکنده گشتند و بلاش نامه تبریک به تیتوس نوشت و تاجی از تلا برای او فرستاد.

دوره ساسانیان تلمیحات واشاره‌هایی در تورات می‌بایم که راجع بایران می‌باشد بویژه از شاهان هخامنشی ولی وز دین ایرانیها آن‌نصر اشاره نشده زبان روزمره یهود مقیم

بابل و عراق ایرانی آرامی بود فارسی آنها بگذشت روزه‌ها اختصاصی یافت و فارسی اسرائیلی خوانده میشود و تصانیف و تالیفات با آن زبان میباشند قدیم‌ترین علاقه یهود بایران درست نمیتوان تعیین کرد ولی از زمان سلمین‌سر دوم (۹۳۵) قبل از میلاد یهود به‌قصد بازدگانی و هجرت از عزان و آشور بداخله ایران آمدند و تخمیناً در سن ۷۲۲ پادشاه آشور عده‌از اسیران بنی اسرائیل رادر استان ماد آورد و پس از آن دهیو که (دهکیوس) آشوریها را از ایران بیرون کرد و ایران از سلطه آشوو آزاد گشت ولی ارتباط یهود با ایران ادامه داشت چندین الفاظ ایرانی در تورات دیده میشوند چون کلمه شترپ و دات (داد) و کنز (گنج) و پرسوس (هرادیسه - فردوس) و غیره در سن ۳۲۲ میلادی که عصر ساسانیان بود ربی یوسف خام‌خام اسرائیلی بهم کیشانش فرمود که بفارسی سخن گویند قدیم‌ترین نوسته‌ای که از فارسی اسرائیلی در دست است استاد ارل استاین (Aarelstein) درختن یافته‌از قرن هشتم میلادی میباشد و این نوشه الفاظ هر بی‌ندارد بلکه و بریهم در آن نیست (رجوع شود به JR . A . S . act . Iqoz) و پس از این کتابی است که در ۱۰۳۰ (عصر محمود) نوشته شده برخی از یهودیهای ایرانی در خارجه فارسی را بالفبای عبری مینویسند و فارسی آنها گذشته بزبان پهلوی الفاظ اوستائی نیز دارد و قابل مطالعه واستفاده هست شعراء فارسی زبان میان یهود پیدا شده‌اند و گرچه علاقه آنها تا کنون با ایران دوستانه بوده ولی متأسف اسرائیلی ایرانی مانند اسرائیلی اروپاهنری از خود نه در ادبیات و علوم نشان دادونه نام بر جسته‌از آنها میباشیم ممکن است آنها موقعی داده نشده که هنر شان را اظهار کنند . نامه دینکرت که در قرن نهم تخدید و تکمیل گشت نامه‌ای یهود را بلحجه پهلوی ذکر کرده و هم‌چنین در تورات نامه‌ای ایرانی بهتر کیب عبری نوشه شده‌اند که اضل آنها را بقياس میتوان معین کرد . از هر دو یعنی عبری پهلوی و ایرانی بعمری در اینجا نقل میشوند .

عبری یا عربیبهلوی

| | |
|--------------------|-----------------------------------------------------------------------------|
| آدم | (Adino) ادینه |
| اسرائیل | (Asersara) اسرسره |
| اسحق | (Asinaa) اسینا |
| مسيح | مشحیکا (چنانچه در دادستان دیتک ذکر شده) |
| اورشليم | اورشلیم |
| خواننده خواهد يافت | نام‌های ایرانی که در تورات و کتاب اسرائیلمی ذکر شده و ضمن حکایت استرومردانه |
| دشتی | بهاشتی - يازبيبا |
| استر | ستاره |
| هادسه-هدهسه | ممکر، است تحریف هو تاووسه باشد |
| اخشورش | هو خشنر هو و خشنره |
| يزته | (Yazatha) يزته |
| هر بنه | هر باونه - زبان آور ؟ |
| بگته | Bigtha) بخ-بگها |
| ابگته | (Abagtha) |
| ذتر | (Zathar) |
| كركس | كركس (Carcas) |
| كرشنه | Carshana) نازک‌اندام-خوش‌اندام |
| ادمته | (Admatha) |
| ترشش | (Tarshish) |
| مريس | (Meres) |
| مرسنہ | ارزمند (Marsena) |

| | |
|--------------------------------------------------------------------------------------|----------|
| (Mamuka) مامکان | موکن |
| (Hagai) گرامی - هوگاوه | هگای |
| (Shaskgaz) | ششگز |
| همان پورهنوته بمفهوم بزرگ و ارجمند ممکن است اصلاحهومان یا او مان بمنی نیک منش باشد . | |
| (Parshandatha) پرشن داته | |
| (Aspatha) اسپپاته | اسپنه |
| (Paratha) آریه داته | پرنه |
| (Aridatha) پریتا | اریدنه |
| (Parmoshta) پرموشتہ | |
| (Arisai) اریسای | |
| (Aridai) آرید داته | اریدای |
| (Vagezatha) بگاداته | وگه زاده |

در عصر ساسانیان زرتشتها از یهود خوش نبودند چنانچه در دینکرت مینویسد « بدی بدترین زمان گینی از یهود است » دستور سینا (Saena) زرتشتیها را از آمیزش با یهود منع کرده و نویسنده دینکرت بر مندراجات تورات انتقاد میکند و بعفیده او نوشته دین یهود از آزمیزه دهک آغاز گشته و آزمیزه دهک بجای ده فرمان نیک زرتشتی ده فرمان بدی را آموخته و با وجود چنین بیگانگی بلکه نفرت معروف است که بزد گرد شاه ساسانی سوسن دخت نام دو شیزه یهودی را به مسری ثذیرفت و از شکم او بهرام پنجم معروف بگورولادت یافت ولی فردوسی در شاهنامه بزبان بهرام میفرماید .

| | |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------|
| زمانه زهر گونه ای با خرد همراه | زمادر نبیره سمیران شهم |
| و سمیران شاه معلوم نشد از یهود باشد و برخی نوشهاند که مادر فرسی برادر کهتر بهرام گور یهودیه بنام سوسن دخت بود . | |

يهود با بهرام چو بين همراهی گردند و او نيز با آنها همراه بود در عصر خسرو پرويز
داوطلبانه در خدمت سپاه اين شده در فلسطين کينه ديرين را از مسيحيان گرفتند و با آنها
سخت آزار رساندند و کليساها شانرا آتش زدند و در نتيجه مسيحيان که دوست و مظيع
خسرو پرويز بودند دشمن او شده و در انجام بهياری سپرشن شIROVIE بلند شدند و در ساز شيكه
خلاف پادشاه شد شركت گردند . برای تفصيل رجوع بكتاب و مجله هاي زير شوند ،

Z . A . M . G . Lvi . 730

- ((Li 398671
- ((Llil 412
- ((Lv 255
- ((Lvi 755—758
- ((XLvll 501—509

Persische studian از La Garde stadis Zeitschift از paul Horn
مجله سه ماهه يهود که عنوان زير طبع شده .

the Persian jews—London 1899

thmir work ana rctuals

بنابر اسقف تيودورت (Theodoret) قرن پنجم — تورات بزنان پهلوی ترجمه شد
ولي اکنون مفقود است .

ادتنوس (Oden a thus) نام گروهي از بساديه نشينها را دور خود گرد آورده
تاخت و تاز مينمود و هر گاه شاهپور با روميه جنگ ميکرد او هدائيا بدربار او فرستاد و
خود بخود او نیامد از اين رو پادشاه خشمگين شده فرمود که هدائيا را در رود انداختند و
زمانیکه او از جنگ باز ميگشت ادتنوس بگرفتن کين توهيني که باو شده بود از عقب
بر سپاه پادشاه حمله گرد و آنجه توانست بغارت برد و ضمناً بر شهر نهروي که نشيمن و
مرکز يهوديان و سر راهش بود نيز تاخت و آنجا را غارت گرد و ويران نمود يهوديه آواره
گشتند شاهپور مي خواست که او را سر کوبی کند که شنيد او کشته شد و فتنه خواييد و همسر

او زنوبیا نام شاه بانوی تدمیر گشت و او نیز چنانچه درجای دیگر این نامه ذکر شد درسنده ۲۷۳ بدست قیصر گرفتار شده باسارت او را بروم برداشت در زمان ساسانیان روی هم رفته یهودیها با آسایش بسر میبردند و بابل مرکز بزرگ دانشمندان یهود شده بود پس از آنکه شهر نهروی ویران گشت رئیس دانشگاه آنجا بجایی بنام مشکان زیب کنار دجله مقیم شد و دانشمندی دیگر درجایی بنام پوم بدیتا (Pom Badita) ماند و آنجا را مرکز فرهنگ یهود ساخت یهودیها تا زمان شاهپور دوم هیچ گونه شکایت از دولت و ملت ایران نداشتند مؤسسه پوم بدیتا با دانشگاه سورا هم سنگ بود و رقابت داشت در جنگهای طولانی میان روم و ایران که در شاهی شاهپور دوم روی دادند بسبب موقع جنگ چه مسیحیای و چه بنی اسرائیل باندازه‌ای ناراحت بودند از یکجانب بدگمانی و نبودن اعتماد و از جانب دیر تعصب کشیشهای مسیحی دولت ایران را ناچار کرده بود که نسبت بهمه غیر زرتشتی سخت‌گیری کنند ولی از خوشبختی شاه بانوی ایران بنام ایفرا هرمز از یهودیان همواره حمایت میکرد رئیس دانشگاه پوم بدیتا شخصی بنام ربا بود پس از او یوسف برخی نام رئیس گشت و او همه بهره‌های تورات و هفتاروت را بزبان کلدانی ترجمه نمود و پس از رحلت او را با نام از مردم ماخورا زئیس دانشگاه پوم بدیتا شد و او معاصر شاهپور دوم بود گفته‌اند که شاهپور در جنگهاییکه با دولت روم کرد هفتادو یکهزار یهودی را از ارمنستان بداخله ایران منتقل نمود و در شوش و اصفهان جا داد در شهر اصفهان جمعیت یهودیان باندازه‌ای کثیر پیدا کرد که چندی این شهر را یهودیه مینامیدند از دانشمندان آنحضر شخصی بنام راب اشی بود که در سن بیست سالگی رئیس دانشگاه سورا شد و تلمود بابلی را تألیف نمود و زمان بسیار طولانی که پنجاه سال ناشد بریاست پاینده ماند و پس از رحلت شاهپور دوم او در دربار یضد گر اول نیز محترم بود ولی در شاهی یزد گرد دوم بسبب اختلافیکه میان دولت ایران و کشیشان مسیحی بود و دولت برآنها سختگیری میکرد یهودیها نیز در راحت نبودند و همچنان بود در عصر فیروز که برخی از یهود بهندوستان هجرت کردند ولی پس از فیروز در شاهی هلاش و قباد و خسرو اول معروف بنجشیرون دولت ایران بآنان بمحبت رفتار کرد

و مراکز دانش چه در سورا و چه در پویم بدبیتا بفعالیت در آمدند و از آنجا اشخاص دانشمند و بر جسته پدید گشتند و از جمله رایینا و رابیوسی نام بودند که تلمود بابلی را تکمیل نمودند و این تلمود که بنام گمارا نامیده شد در آخر سده پنجم مسیحی با تمام رسید (۴۹۹) **الفبای یهود** – مانند الفبای عربی حروف و علامیم گویا نداشت و عبارت تورات بدون حروف گویا یا علت نوشته میشد و برای خواندن دشوار بود. گروهی از دانشمندان که سبورانیم نامیده شدند قوانین مربوط بزناسوئی و حقوق کشوری وغیره را روشن کردند و توضیح دادند و علامیم حروف گویا یا علت نیز در انفبای عبری افزوده شدند که خواندن تورات آسان گشت رفتار بهرام چوبین و پس از او خسرو دوم مشهور به پرویز نیز خوب بود در زمان پرویز ایرانیان بر فلسطین دست یافتند و یهودمان در کشمکش ایران و روم با ایرانیان همراهی کردند و داخل سپاه ایران شده اورشلیم را بگفتند و صلیب مسیح را بدست آورده بسردار سپاه ایران تسلیم نمودند و او نزد خسرو پرویز فرستاد ولی متأسفانه بسبب آزاریکه از مسیحیان دیده بودند در آن موقع کین دیرین را از مسیحیان بگرفتند و کلیساها را خراب کردند و آتش زدند که یک سبب مخالفت مسیحیان تابع ایران بادولت ایران شد.

سالنماهی یهود

سال خورشیدی ۳۶۵ روزو شش ساعت میشود و ماه قمری ۲۹ روزو دوازده ساعت و کسری واینها را باهم تطبیق داده اند در تقویم یهود زمان هر ماه قمری از روی گردش ماه بترتیب سی روزو ۲۹ روز تعیین شده که یک سال قمری ۲۴۴ روز میشود و در نتیجه هر سال قمری یازده روزو شش ساعت جلو میافتد بنابرین برای مساوی نمودن سال شمسی و قمری در هر نوزده سال دوازده سال ساده ۱۲ ماهی و هفت سال کبیسه ۱۳ ماهی هستند و در آخر ۱۹ تازیخ قمری با شمسی با فزوون ساعتها ای چند درگره و سلحنج ماه قمری منطبق میگردد و در نتیجه اعیاد یهود همواره در فصل معین واقع میشوند و سال قمری را با سال شمسی مطابق میکند.
 (رجوع شود بتاریخ یهود از پرویز رهبر)

بیشتر از شاهان ساسانی نسبت بیهوده‌ها بان بودند و بشفقت و مداری با آنان رفتار می‌کردند. بویژه در زمان خسرو انشیروان که یهود بکمال آسودگی و آزادی زندگی می‌کردند و در این زمان بود که دانشگاه‌های یهود رونقی داشتند والقبای عبری که حروف صدادار نداشت برای آسان کردن خواندن آن دانشمندان یهود در آن عصر حروف تازه بر آن افزودند و خواندن تورات را آسان کردن رفتار بهرام چوین با یهود نیز خوب بود و هرگاه در زمان خسرو پرویز ایرانیان بر فلسطین دست یافتند یهود با سپاه ایران یا روم جنگ کردند و اورشلیم را بگرفتند و صلیب مسیح را بدست آورده بسردار سپاه ایران تسلیم نمودند و او نزد خسرو پرویز فرستاد ولی در همان وقت یهود کین دیرین را از مسیحیها بگرفتند و کلیساها را خراب کردند و آتش زدند. هر مزچهارم پس از خسرو انشیروان خدا میداند بجهالت دانشگاه سورا و پویمیدیتا را تعطیل کرد و نسبت بیهود بنابر روایت آنها سخت گیری نمود ولی پرسش خسرو پرویز با وجودی که یهود بر قیب و دشمن او که بهرام چوین بود همراهی کردند بر آنان سخت نگرفت بلکه رفتار نیک خسرو انشیروان را تجدید نمود.

ملت یهود با وجود آوارگی و انقلابهای سیاسی و نبود مرکزو استقلال برای زمان طولانی از خود در همه رشته‌های علوم اشخاص بر جسته پیدا کردند (رجوع شود بتاریخ یهود یهود ایران درسه جلد ازد کتر حبیب‌لوی) چه پیش از میلاد مسیح و چه بعد از آن که خارج از موضوع این نامه است از یهود ایران یس از تسلط عرب و در زمان شاهی مغول شعراً ای پدید شده‌اند که بزبان فارسی شعر گفته‌اند از جمله بنی‌امین پور می‌شائیل است و نیز شاهین شیرازی که با محمد خدابنده و ابوسعید شاهان مغل معاصر بود پفع سفر تورات و نامه است و مردخای و عزرا و حتوکا بشعر در آورده از جمله دانشمندان یهود که در اورپا زندگی کردند و کریستوف کلمب می‌باشد که امریکا را کشف کردو برگسون فیلسوف معروف و آلبرت اینشتین فیزیکدان و گوستاو ایفل مهندسی که برج ایفل را ساخت و چارلی چاپلین و موسی بن میمون فیلسوف و ارنسٹ هرتسفلد ایران‌شناس و استاد زبان پهلوی و نیز عده‌دیگر از ایران‌شناسان که یهود بودند. بنابر نوشته آقای دکتر حبیب حکیم شفایی شاعر هزار صفوی پژوهش مخصوص شاه عباس بزرگ در اصل از یهود بود

یعنی پدریا نیای او مسلمان شده بودند شماره یهود اکنون که سال ۱۹۷۱ میلادی میباشد در سراسر ایران بیش از یکصد هزار هست انبیاء یهود نه تنها برای یهود بلکه برای مسیحیان و مسلمانان نیز اشخاص بزرگوار و مقدس شمرده میشوند . شگفتی در این است که برخی از رسومشان بر سوم هندوها هم مانند میباشدند از جمله یهودی میتوانند و دختر خواهرش ازدواج کند و این رسم میان هندوها نیز هست زیرا که آنها نسل را از پدر میدانند با دختر خواهر متعلق بخانواده دیگر میشود که بزبان هندی گوترا مینامند او را میتوانند عقد کنند ولی میان دخترعمو و پسرعمو چونکه از یک گوترا یعنی از یک نسل میباشدند ازدواج مشکل است در هند باستان مرسوم بود که چند برادر میتوانند یکزن را بشرکت ازدواج کنند و هر کدام بنوبت چندی با او بسر میبرد و گرچه این رسم میان یهودی نیست ولی برادر پسر از مرگ برادر باید زن بیوه اش را ازدواج کند ولی بیش از یکزن نمیتوانند بگیرد مگر اینکه ذنش نازا باشد و در آن صورت بر رضایت او میتوانند زن دیگر عقد کنند در جنوب هند بر عکس شمال نسل از سوی زن گرفته میشود و بنا برین در کشور تراونکور که در اقصا جنوب هند واقع شده پس از مرگ مهاراجه کشور پسر او جانشین نمیشد بلکه پسر خواهرش میگشت .

يهود در این عصر (۱۹۶۴) همت و ثباتی که ملت یهود در زمان شکست و بچیارگی از خود نشان داد نظری آن کمتر در تاریخ نوع بشر دیده میشود و اخیرا این ملت سه پایگاه بزرگ در اروپا داشت یکی در آلمان و دیگر در انگلستان و سیوم در ایالت‌های متحده امریکا (United States) و اینها تصمیم گرفتند که بهمیهن نیاکانشان بازگردند و از آوارگی و تابعیت و زبونی و بیچارگی رهائی یابند متحده انگلیس و فرانسه و امریکا را دردو جنگ جهانی یاری کردند و در معاوضه یاری آنانرا در برق را ساختن یک کشور مستقل یهود خواستند و آنان نیز بجای اینکه در مستعمره خود جایی بدنهند بنا بر خواهش پیشوایان صیهونی فلسطین را برگزیدند و اتفاقا حماقت انور پاشا و یارانش سبب شد که انگلیسیها به راهی یهود بر فلسطین لشکر کشیدند و جنرال آلبئی ترکان را در سنه ۱۹۱۸ شکست داد و فلسطین را انگلیسها تصرف کردند این بهره از آسیا که مساحت آن ۱۰۴۲۹ میل مربع انگلیسی میشود در زمان

باستان در چندین بھرہ تقسیم شدہ بود و برہ بھرہ قومی میزیست پس از هجرت از مصر واقامت چندین سال در شبیه جزیرہ سینا یہود میخواستند بسر زمینی بروند که حاصلخیز باشد چنانچہ در قرآن نیز اشاره شده بزبان یہود میفرماید

و هنگامیکہ گفتید (ای یہود) ای موسی بریک نوع خوردنی نمیتوانیم صبر بکنیم پس برای ما از پروردگارت بخواه که برای ما بیرون آوردن آنچہ زمین میرویاند از سبزه و خیار و سیرو عدس و پیاز (موسی) گفت آیا مبدل می کنید چیزی را بچیزی که از آن فروتر است پس از آن برآنان زده شد خواری و بیچارگی وغیره ۲/۵۸

در این آیه مجمل و بکمال اختصار اشاره شد که قوم اسرائیل از اقامت در دشت سینا خسته شده تظریج ای داشتند که حاصلخیز باشد و موسی آنانرا متنبه کرد که گرچه برای شما زمین حاصلخیز پیدا میشود ولی ضمناً باید با اقوام ساکن آنجا زدو خورد بکنید و همه زحمت و مرارت را پذیرید و پس از آنکه چیره شدید و بهدف رسیدید ممکن است حریقی پیدا شود که آنچه از دیگران بزور گرفته اید از شما بزرگ نند و همچنان شد که یہود در فرمان یوشع رو بشمال در زمین حاصلخیز فلسطین شتافتند و پس از زد و خورد و کشمکش بسیار که زمان طولانی امتداد داشت بر آنجا دست یافتند ولی روزی رسید که آنچه بر دیگران ستم روا داشتند بر خود دیدند و از آشوریها و بابلیها شکست خورده و اسیر گشته پراگنده شدند و بار دیگر رومیها آنانرا چنان زبون ساختند که تا جنگ جهانی بان حالت زبونی و آوارگی و حقارت و بیچارگی باقی ماندند.

انگلیسها هیچ وقت دوست کسی نمیشوند مگر وقتی که مصلحت اقتا کنند و دوستی یکی بسود آنان پایان مییابد و آنوقت نیز همینکه مقصود را یافتند دوستی نیز با نجام میرسد برای خوش کردن یہود زمینی که مسلمانان عرب از سن ۶۳۴ تصرف کرده و باستانی ایام جنگ صلیبی (۱۸۷/۱۰۹۸) همیشه بدست داشتند بیهود دادند گفته اند «خرج چو از کیسه مهمان بود حائم طائی شدن آسان بود» آقای بالفور نخست وزیر انگلستان در ماه نوامبر سنه ۱۹۱۷ بیان کرد که دولت انگلستان دوست دارد که مسکنی در فلسطین برای یہود فراهم گردد. از سنه ۱۹۱۷ تا سنه ۱۹۴۸ گرچه اسماء بر فلسطین انگلیسها حکومت میکردند ولی آنجا را

برای اقامت دائمی بیهود آماده مهندسوندتا اینکه در ماه می ۱۹۵۸ حکومت خود را اسم او رسمآخاتمه دادند و برای تسلی مسلمانان عرب از مساحت ۱۹۴۲۹ میل ۷۹۲۳ میل به بیهود و باقی مانده ۲۵۰۶ میل بعرب دادند و اعراب کشور اردن و شام ولبنان و مصر گرچه حرکت مذبوحی نمودند و برکشور تازه ایجاد شده تاختند ولی بازی را باختند و بجای اینکه همه کشور را بگیرند از آنچه با آنها داده بودند نیز چیزی به بیهوده دادند و از آنوقت تاکنون حس انتقام در دل عربها پایینده هست (۱۹۷۱) تا در آینده در این بخت آزمائی که برد و که بیاخد .

این کشور کوچک و حاصلخیر نه تنها میهن عزیز اسرائیل شده بلکه پایگاه بزرگ دول استعماری اروپای غرب است و اکنون حامی بزرگ امریکاست زیرا که نزدیک بشش میلیون بیهود در ولایتهای متحده امریکا زندگی میکنند و نفوذ زیاد دارند بویژه در برگزیدن رئیس جمهور بنابرین هر کسی که میخواهد رئیس بشود باید آنرا از خود خوشنود سازد. جمعیت آنجا تنها در فلسطین بیش از دو میلیون و چهارصد هزار مرد وزن است و بسرعت بسبب هجرت بیهود از اطراف دنیا افزونتر خواهد شد از جمله هشتاد هزار مهاجرین بیهود ایرانی میباشدند پایتخت بنام تل اویو چهار صد هزار تن جمعیت دارد و همه نوع وسائل زندگی در آنجا فراهم شده‌اند خیابان‌های وسیع و مغازه‌های عالی دارد اورشلیم که شهر مقدس مسلمان و مسیحیان و بیهود میباشد دو بھر شده بھر بزرگ که جاهای مقدس مسیحیان و مسلمان را داراست بکشور اردن داده شده و بھر کوچکتر که مرکز رسمی دولت اسرائیل است بدست آن دولت است .

در این کشور کوچک که آباده کرده متولین و دانشمندان بیهود اروپا و امریکاست موزه و دانشگاه نیز میباشد از مسلمین عرب که در فلسطین بودند اکنون یک میلیون و نیم آواره زندگی میکنند و دادرسی ندارند و نه بیهود و نه دول مغرب زمین تاکنون حاضر نشده‌اند که مناقشه و منازعه چندین سال را پایان دهند طرفین یعنی بیهود و مسمایکان مسلمان مبلغ کلی در خریدن اسلحه از دست میدهند و باید دیداً نجام این کشمکش چه بشود.

علاقه یهود به ایران تاکنون دوستانه هست و احتمال دارد همچنان دوستانه بماند زیرا که ایرانیان شکایتی از یهود ندارند و یهودیهای باقی‌مانده در ایران آسوده‌زنندگی می‌کنند و کالاهای مغرب زمین را در ایران رواج میدهند و کاری نمی‌کنند که سبب برافروختگی و دشمنی با ایرانیان بشود آمال اسرائیلی‌ها بسیار وسیع است و اگرچه زمینی که بدست آورده‌اند کوچک است ولی ممکن است با داشتن استعداد و حوصله بزرگ، در آینده نه تنها به همسایگان بلکه به دارندگان زمین‌های نفت خیز در شبه جزیره عرب تجاوز بکنند و خطر بزرگی بشوندو اقتصاد آنجا را بdest آورند. حمله سال ۱۹۶۷ از روی نقشه عمیقی بود که درست اجرا شد و همسایگان کاملاً غافلگیر شدند و اکنون اعراب آنچه ازدست داده‌اند اگر بدست آورند کار بزرگی کرده‌اند.

پایان

پایان نامه

خداوند را سپاس و ستایش که طبع این نامه به کوشش آقا محمد علی (مهرداد) به انجام رسید نمونه‌های چاپ شده را ایشان غلط‌گیری کردند و دوندگی به مطبعه از ایشان بود از زحمتی که صمیمانه با کمال توجه متحمل شدند سپاس‌گزارم.

این نامه جلد چهارم از تاریخ ایران عصر ساسانیان و جلد هشتم از ایران باستان است اکنون جلد آخر عصر ساسانی بنام همسایگان ایران باقی مانده که هنوز طبع نشده و نیز یک بنام تاریخ زبان و ادبیات ایران باستان عصر اوستا که مفصل‌آنرا بسبب نبودن وسایل طبع بسیار مختصر کرده‌ام و اگر چاپ بشود خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود.
وله‌الحمدوالشکر

عباس مهرین شوشتري
۲۲ شهریورماه ۱۳۵۰

غلط نامه

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|-------------------|-------------------|
| ۱۰ | ۶ | زرتشت | آتش را |
| ۱ | ۸ | پدید شد | پدید |
| ۱۶ | ۱۶ | مردیستنی | مزدیستنی |
| ۱۶ | ۱۸ | مصنوعی | معنوی |
| ۱۲ | ۱۹ | کرد نه ری | کردند زی |
| ۷ | ۲۰ | بندهای غیر | بندهای بودغیر |
| ۱۶ | ۳۰ | Hadhaoknta | Hadheokhta |
| ۱ | ۳۵ | یافصل | یافص |
| ۱۳ | ۴۲ | اندروان | اندرون |
| ۲۰ | ۴۲ | اوراحت | اوازراحت |
| ۱ | ۴۹ | تبليغ | شده بودند و تبليغ |
| ۳ | ۴۹ | زرتشتی ناچار شدند | زرتشتی |
| ۱۹ | ۶۵ | آسمان را نلیل | آسمان و انلیل |
| ۹ | ۷۹ | پدردايتها | به روایتی |
| ۱۹ | ۸۰ | کاتالیمیکوس | کاتالیمیکوس |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|------------------|------------------|
| ۴ | ۸۴ | بگمانی | بدگمانی |
| ۹ | ۸۷ | پس از آن | پس از |
| ۱۶ | ۸۹ | هرمزداز | هرمزدکه از |
| ۱۸ | ۱۰۱ | آقای(چینی) | آقای(حی) |
| ۱۴ | ۱۰۸ | پهلوی | |
| ۱۸ | ۱۰۹ | ناراست-آموزش است | یاراست-آموزش است |
| ۱۹ | ۱۱۹ | ترفان | |
| ۱۹ | ۱۳۲ | یاوکوس | پادکوس |
| ۳ | ۱۳۳ | یاوکوس | پادکوس |

آثار دیگر مؤلف که تا این تاریخ بچاپ رسیده است

- ۱- ایران نامه در هشت جلد (که هفت جلد آن بچاپ رسیده و جلد هشتم زیر چاپ میباشد)
- ۲- خاتم النبیئین و آموزش اسلام
- ۳- فرهنگ لغات قرآن
- ۴- تصوف چه بود و چه باید بشود
- ۵- تاریخ ادبیات عصر هخامنشی
- ۶- قهرمانان ایران باستان
- ۷- نفمه ایزدی (ترجمه)

